آتیه نو

ATIYEHNO

نشریه تخصصی رفاه و تامین اجتماعی

یکشنبه/۱ آذر ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم/شماره ۵۵۴/۳۰،۰۰۰ ریال

Sunday\22 November\2026
Vol.11\30,000Rls\No.554

۵۵۴

۲ میلیون بیکار و آزمون طرح اشتغال عمومی

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با طرح اشتغال عمومی، بیکاران پیش از جنگ و شاغلان آسیب‌دیده بخش غیررسمی را هدف گرفته و برای آنان فرصت‌های درآمدزای کوتاه‌مدت فراهم می‌کند

۶

رشد بهره‌وری شستا با جهش فروش تایرسازان

چهار تولیدکننده ۳۳.۳ همت درآمد ثبت کردند؛ ظرفیت تولید افت کرد

۸

پروده طبس؛ سهم شستا در زنجیره فولاد

زغال‌سنگ پروده طبس، خوراک واحدهای کک‌سازی فولاد را تأمین می‌کند

۹

یادداشت



امین مسعودی

معاون شرکت عمران شهرهای جدید

۷

آمایش سرزمین و نقشه توسعه متوازن

تمرکززدایی از تهران را نباید به انتقال کارخانه‌ها یا جابه‌جایی جمعیت فروکاست...

ویترین

مرگ در کارگاه غیبت در آمار

۵

آمار حوادث کار در ایران، تنها به شمار جان‌باختگان و مصدومان محدود نیست؛ از وضعیتی خبر می‌دهد که در آن امنیت جانی نیروی کار، به‌ویژه در کارگاه‌های ساختمانی و معدنی، با تهدیدهای جدی روبه‌روست...



دستمزد غیرواقعی و کوچک‌شدن حقوق بازنشستگی

صفحه ۳

دیگر خواندنی‌های این شماره: سهام شرکت‌های دولتی جای پول را نمی‌گیرد صفحه ۴ / صادرات ایران به ترکیه از واردات پیشی گرفت صفحه ۱۰
نقش نامعین مردم در سیاست‌گذاری اجتماعی صفحه ۱۱ / کارنامه کالابرگ در ۴ سال صفحه ۱۲ / بازار کار اروپا با کمبود نیرو روبه‌روست صفحه ۱۳

یادداشت
OPINION



فیض‌الله نوری

سرپرست اداره کل امور مالی تأمین‌اجتماعی

هم‌گام؛ راه بانکی تسویه بدهی‌ها

طرح «هم‌گام» سازمان تأمین‌اجتماعی بر اســتفاده از ابزارهــای مالی بانکی برای تسویه بدهی‌های معوق حق‌بیمه استوار است؛ میان بدهکاران سازمان و مراکز درمانی طلبکار، سازوکاری برای تسویه مطالبات برقرار می‌کند. در این چارچوب، کارفرمایــان از اوراق گام و اشخاص حقیقی واجد شرایط از برات الکترونیکی استفاده می‌کنند. دامنه شــمول طرح به اندازه کارگاه محدود نیســت و واحدهای مشــمول قانون تأمین‌اجتماعی، چه با صد نیروی کار و چه با ۱۰ نفر یا کمتر، امکان بهره‌گیری از آن را دارند. اشخاص حقیقی صاحب کارگاه نیــز در صورت داشــتن بدهی واجد شــرایط می‌توانند از این امکان استفاده کنند. شرط استفاده، گذشت دست‌کم یک ســال از تاریخ سررسید بدهی اســت؛ بنابراین طــرح ناظر به تعهدات معوق است، نه حق‌بیمه‌های جاری. اوراق گام پــس از طی مراحل بانکی و با ضمانت بانک صادرکننده در اختیار سازمان قرار می‌گیرد. سازمان می‌تواند اوراق را به مراکز درمانی طرف قرارداد واگذار کند؛ مراکزی که بابت خدمات ارائه‌شــده از ســازمان طلب دارند. دارنده اوراق نیز در سررســید، وجــه را از بانک دریافــت می‌کند. به این ترتیب، تســویه بدهی کارفرما به دریافت‌نقدی سازمان وابسته نمی‌ماند و اوراق دریافتی می‌تواند برای پرداخت مطالبات درمانی به کار گرفته شــود. ســازمان طبق قانون امکان پیگیری مطالبات و حتی توقیف حساب‌های بانکی کارفرما را دارد و استفاده از ابزار مالی می‌تواند فرایند تسویه را تسهیل کند و از بروز برخی مشکلات در فعالیت اقتصادی کارفرما جلوگیری کند. برای اشخاص حقیقی، ابزار پیش‌بینی‌شده بــرات الکترونیکی اســت. متقاضی از طریق بانــک و با ضمانــت آن برات دریافت می‌کند و ســازمان آن را برای تسویه بدهی می‌پذیرد. وجه برات در سررسید و براساس توافق میان بانک و شــخص حقیقی پرداخت می‌شود. وضعیت بیمه‌شدگان صاحبان حرف و مشــاغل آزاد و خویش‌فرما متفاوت اســت. در روال معمول، اگر این گروه حق‌بیمــه را در موعد مقــرر نپردازند، امکان پرداخت حق‌بیمه ماه‌های بعد را از دست می‌دهند و در نتیجه بدهی معوقی برای آنان شــکل نمی‌گیرد. با این همه، هر شــخص حقیقی دارای بدهی معــوق واجد شــرایط می‌تواند از بــرات الکترونیکی اســتفاده کند. اجرای طــرح با اســتقبال قابل توجه کارفرمایان همراه بوده است. بسیاری از متقاضیــان بــرای طــی مراحــل اعتبارسنجی و بررسی شرایط دریافت اوراق به بانک‌ها مراجعه کرده‌اند، اما مراجعه به بانک به معنای صدور قطعی اوراق نیست. اعتبارسنجی متقاضی و احراز ضوابط بانکی شرط صدور است و این ابزار به همه درخواست‌کنندگان تعلق نمی‌گیرد. در حال حاضر بانک رفاه کارگــران و بانک تجــارت در این سازوکار مشــارکت دارند و بانک ملت نیز به‌تازگی به آن‌ها افزوده شده است؛ گسترش همکاری با دیگر بانک‌ها نیز برای اجرای گســترده‌تر طــرح دنبال می‌شــود. در ایــن ســازوکار، کارفرما بدهی معوق خــود را با اوراق تســویه می‌کند و سازمان همان اوراق را برای پرداخت مطالبات مراکز درمانی به کار می‌گیرد. این مراکز نیز از متقاضیان دریافت اوراق گام برای تســویه طلب خود هستند.

بازدید میدری از مراکز درمانی و صنعتی مازندران

در سفر استانی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی وضعیت خدمات درمانی تأمین اجتماعی، مطالبات مراکز پزشکی، مشکلات تولیدکنندگان، اشتغال صنعتی و امکانات نگهداری و توانبخشی سالمندان و افراد دارای معلولیت بررسی شد

احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در سفر دو روزه به مازندران از بیمارستان منطقه‌ای تأمین اجتماعی ولیعصر (عج) قائم‌شــهر بازدید کرد. بررسی ظرفیت‌های درمانی این مرکز، توسعه اتاق‌های عمل، تأمین منابع مراکز درمانی و تسویه بخشی از مطالبات بیمارستان‌ها از سازمان تأمین اجتماعی، از محورهای مذاکرات وزیر بود. میدری همچنیــن از پیش‌بینی پرداخت ۲۰ همت برای تســویه بخشی از مطالبات مراکز درمانی خبر داد.

> مرکز درمانی قائم‌شهر با ۳۱۶ تخت فعال به بیماران چند استان خدمات ارائه می‌دهد؛ توسعه اتاق‌های عمل و تأمین منابع آن در سفر وزیر کار بررسی شد

ظرفیت منطقه‌ای بیمارستان ولیعصر

میدری، چهارشنبه سفر را از آمل آغاز کرد. او شامگاه ۲۷ آبان از بخش‌های مختلف بیمارســتان ولیعصر بازدید به عمل آورد و با پزشکان، پرستاران و کارکنان درباره امکانات و روند ارائه خدمات گفت‌وگو کرد. این بیمارســتان ۳۴۱ تخت مصوب و ۳۱۶ تخت فعال دارد. بخش‌های بستری، اورژانس، دیالیز، واحدهای تشــخیصی و درمانگاه‌های تخصصی و فوق‌تخصصی در این مرکز فعالند. جراحی قلب باز، آنژیوگرافی قلبی، مغزی و اندام و خدمات آنژیوپلاستی نیز از ظرفیت‌های تخصصی بیمارستان است. بیمارستان ولیعصر علاوه بر بیماران مازندران، به مراجعه‌کنندگانی از استان‌های گلستان، گیلان، سمنان و خراسان شمالی خدمات ارائه می‌دهد. پس از بازدید، نشســتی با حضور وزیر، اســتاندار مازندران و نمایندگان استان در مجلس برگزار شــد. علــی بابایی کارنامــی، رئیس کمیســیون اجتماعی مجلس و نماینــده مردم ســاری و میاندورود، بیمارســتان ولیعصر را از مراکز مهم درمان مستقیم برای جامعه کارگری و اقشار کم‌برخوردار دانست.

عمران عباسی، نماینده مردم قائم‌شهر، سوادکوه، سیمرغ و سوادکوه شمالی، با اشاره به مراجعه بیماران از استان‌های دیگر، خواســتار تقویت خدمات بیمارســتان شد. علی کشوری، نماینده مردم قائم‌شــهر و جویبار، نیز بر توسعه امکانات این مرکز متناســب با نیاز مراجعان تأکید کرد. توسعه بیمارســتان در نشست شــورای اداری استان نیز مطرح شــد. میدری از تفویض اختیار به اســتاندار برای پیگیری و تســریع پروژه‌های درمانــی خبــر داد. درباره بیمارســتان ولیعصر مقرر شد اســتاندار با بررسی علمی ظرفیت‌های موجود، توســعه اتاق‌های عمــل را پیگیری کند. ســاخت بیمارســتان بابل نیز از دیگــر موضوعات مطرح‌شده بود.

مطالبات و منابع درمانی

مطالبــات دانشــگاه‌ها و بیمارســتان‌ها از ســازمان تأمین‌اجتماعی و محدودیت منابع این سازمان، در نشست میدری با استادان دانشگاه‌های علوم پزشکی شمال کشور بررسی شد. وزیر گفت: مقدمات پرداخت ۲۰ همت برای تسویه بخشی از مطالبات مراکز درمانی در مراحل نهایی اســت. وی ابراز امیدواری کرد این مبلــغ در هفته آینده پرداخت شود. به گفته او، این منابع برای پرداخت بخشی از مطالبات مراکز درمانی چهار استان در نظر گرفته شده است. میدری گفت: در صورت پرداخت مطالبات سازمان تأمین‌اجتماعی از ســوی دولت، این ســازمان می‌تواند بدهی خود به مراکز درمانی را ظرف چند روز تسویه کند. او مطالبات ســازمان از دولت را ۴۰۰ همــت اعلام کرد و پیشنهاد داد این منابع در صندوقی ویژه درمان قرار گیرد تا وزارتخانه‌های تعاون و بهداشت درباره تخصیص آن مشترکاً تصمیم بگیرند. پیشنهاد ۴۰۰ همتی برای صندوق درمان، جدا از برنامه پرداخت ۲۰ همت برای تســویه بخشــی از مطالبات مراکز درمانی است. در نشســت با کارفرمایان و صاحبان صنایع بابل نیز طرح تهاتر برای توســعه مراکز درمانی تأمین‌اجتماعی مطرح شد. میدری گفت: با وجود محدودیت منابع، توسعه خدمات درمانی و بیمارستان‌ها دنبال می‌شود و برای اجرای آن باید ظرفیت‌های موجود و روش‌های تأمین مالی بررسی شــود. پزشک خانواده از دیگر موضوعات نشست دانشگاه‌های علوم پزشکی بود. میدری این برنامه را راهبرد اصلی تحقق عدالت در سلامت دانست و از گفت‌وگو با وزیر بهداشت برای تعریف پروژه‌ای مشترک خبر داد. به گفته او، سازمان تأمین‌اجتماعی برای همکاری در اجرای این برنامه آمادگی دارد. در نشســت شورای اداری اســتان، وزیر از اجرای قرارداد جدید بیمه تکمیلی بازنشستگان تأمین‌اجتماعی از اول آذر خبر داد. به گفته میدری، تعهدات درمانی قرارداد ۷۰ درصد افزایش یافته، در حالی که هزینه‌ها ۳۰ درصد رشد داشته است. سهم سازمان تأمین‌اجتماعی در پرداخت هزینه‌های بیمه تکمیلی نیز از ۳۰ به ۳۵ درصد افزایش یافته است. میدری گفت: ۳۰ همت از بدهی‌های دوره قبل به شــرکت بیمه پرداخت شده و حســاب قرارداد جدید جداگانه مدیریت می‌شود تا پرداخت‌ها ماهانه انجام گیرد.

تولید و خدمات اجتماعی

میدری در آمــل از یکــی از مجموعه‌های بــزرگ صنایع غذایی و پروتئینی کشــور بازدید کرد. ایــن مجموعه در زمینی به مســاحت حدود ۱۰ هکتار فعالیــت می‌کند و کمبود نیروی انســانی از مســائل آن بود. وزیر گفت: این واحد برای جذب نیروی کار، دستمزد ماهانه بیش از ۴۵ میلیون تومان پیشنهاد کرده، اما استقبال از فرصت‌های شغلی کافی نیست. او توسعه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و انطباق مهارت نیروی کار با نیاز صنایع را از راهکارهای رفع کمبود نیروی انسانی دانست. مسائل تولیدکنندگان مرغ و کشتارگاه‌ها نیز بررســی شد. در قائم‌شهر، میدری از کارخانه صنایع کاغذســازی بازدید کرد. این شرکت با سرمایه‌گذاری مشــترک صندوق بازنشستگی کشوری و هلدینگ آتیه صبا فعالیت می‌کند و محصولات سلولزی بهداشــتی تولید می‌کند. او همچنین از شرکت صنایع چوب و کاغذ مازندران بازدید کرد. این شــرکت در ســال ۱۳۷۶ تأسیس شده و ظرفیت اسمی تولید سالانه ۱۷۵ هزار تن کاغــذ دارد: ۹۰ هــزار تن کاغذ چــاپ، تحریر و روزنامه و ۸۵ هزار تن کاغذ فلوتینگ. وضعیت تولید و موانع فعالیت این دو مجموعه بررسی شد. در مجتمع دخانیات مازندران، کمبود ماشین‌آلات و تجهیزات از موانع افزایش خطوط تولید عنوان شد. میدری از آمادگی وزارتخانه برای همکاری با استاندار در تأمین تجهیزات از مسیرهای قانونی تأمین مالی خبر داد و گفت راه‌انــدازی خط دوم تولید تا پایان ســال پیگیری می‌شــود. او هم‌زمان به آثار مصرف دخانیات بر سلامت عمومی اشاره کرد. راه‌اندازی کارخانه آنتی‌بیوتیک‌ســازی ایران نیز بــرای پیگیری به هلدینگ تیپیکو و مسئولان استان ارجاع شد. در بابل، وزیر از مرکز شبانه‌روزی توانبخشی و مراقبتی زنده‌یاد نوشیروانی بازدید کرد. این مرکز با ظرفیت اســمی ۲۰۰ نفر، افــراد دارای معلولیــت ذهنی بالای ۱۴ ســال را نگهــداری می‌کند. هنگام بازدیــد، ۱۲۱ نفر در مرکز نگهداری می‌شــدند و ۱۰۲ نفر نیروی انسانی در آن فعالیت داشتند. در بهشهر، میدری مرکز روزانه توانبخشی و آموزشی سالمندان «میراث مهر» را در رستمکلا افتتاح کرد. این مرکز ظرفیت پذیرش ۵۰ سالمند زن و مرد را دارد و خدمات فیزیوتراپی، ورزش اصلاحی، آموزشی و هنری را رایگان ارائه می‌کند. هزینه خدمات با حمایــت یارانه‌ای تأمین می‌شــود. میدری در ادامه از برنامه استفاده از فضاهای مدارس استثنایی در ســاعت‌های خارج از برنامه آموزشــی برای ارائه خدمات توانبخشی و آموزشی به ســالمندان خبر داد. به گفته او، این موضوع در شورای عالی سالمندان پیگیری می‌شود.

بازنگری در شیوه اداره بنگاه‌های تأمین اجتماعی

سرپرست و رئیس هیأت‌مدیره سازمان بر ضرورت حفظ دارایی‌ها و منافع بیمه‌شدگان و بازنشستگان تأکید کردند و استفاده از ظرفیت شرکت‌ها برای پشتیبانی از معیشت و درمان را خواستار شدند

ســازمان تأمین‌اجتماعی اصلاح نظام بنگاهداری و شــیوه اداره شرکت‌های زیرمجموعــه را بــا تأکید بــر حفــظ دارایی‌هــای متعلق بــه بیمه‌شــدگان و بازنشســتگان دنبال می‌کند. سرپرســت و رئیس هیأت‌مدیره این سازمان در همایش «امانت‌داران» گفتند بنگاه‌های اقتصادی باید در چارچوب تعهدات تأمین‌اجتماعی، به‌ویژه تأمین معیشت و درمان ذی‌نفعان، مدیریت شوند. خروج از بنگاهداری یا حرکت از مالکیت مستقیم به سهامداری نیز از مسیرهای اصلاح عنوان شد. غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین‌اجتماعی، گفت: حدود ۷۰ درصد بنگاه‌های اقتصادی ســازمان در قالــب رد دیون دولت بابت حق‌بیمه سهم کارفرمایی به تأمین‌اجتماعی واگذار شده‌اند. او این بنگاه‌ها را ذخیره‌ای بین‌نسلی توصیف کرد و گفت: دارایی‌های واگذارشده باید با رویکرد امانت‌داری اداره شــوند. محمدی انتخاب عنوان «امانــت‌داران» را نیز مرتبط با مسئولیت حمایتی ســازمان دانســت و افزود: تأمین‌اجتماعی در زمان بروز مخاطرات باید پشتیبان افراد باشد. محمدی در همایش اصلاح و بهبود نظام بنگاهداری گفت: این نشســت برای همفکری درباره تصمیم‌های مهم برگزار شده است. او با اشاره به حدود ۳۰۰ روزی که از جنگ رمضان می‌گذرد، تأکید کرد: این دوره ظرفیت‌های بزرگ کشور و نقش سرمایه انسانی در مدیریت آنها را آشکار کرده است. سرپرست سازمان افزود: اصلاح نظام بنگاهداری در دستور کار قرار دارد و سازمان بر مولدسازی دارایی‌ها با ابزارهای نوین تمرکز کرده است.

پیوند مدیریت بنگاه‌ها با تعهدات سازمان

به گفته محمدی، دارایی‌های ســازمان بــرای پشــتیبانی از دو کارکرد اصلی تأمین‌اجتماعی، یعنی تأمین معیشت و درمان، در اختیار این نهاد قرار گرفته‌اند و باید در همین مسیر فعال شوند. او توســعه اقتصادی کشور را نیز اولویت دوم این مسیر دانست و گفت: فعالیت شرکت‌ها باید منابعی برای ارائه خدمات به مردم ایجاد کند. محمدی، امانت‌داری را مبنای تصمیم‌های آینده ســازمان و شرکت‌های زیرمجموعه دانست و بر تدوین نقشه راهی برای این رویکرد تأکید کرد. ابزارهای سرمایه‌گذاری و مدیریت دارایی، توجه به ابعاد اجتماعی سرمایه‌گذاری، شیوه مدیریت و مالکیت شرکت‌ها، خلاقیت و شجاعت در سرمایه‌گذاری، اتخاذ راهبرد اجتماعی، همکاری جمعی و رصد و پالایش شرکت‌ها از محورهایی بود که او برای اصلاح بنگاهداری برشمرد. او گفت: امانت‌داری باید بالاترین ارزش در سازمان و شرکت‌های زیرمجموعه باشد. محمدی همچنین به مبنای قانونی ساختار تأمین‌اجتماعی اشاره کرد و افزود: قانون اساسی، اداره مشارکتی این سازمان با منابع دولت و مردم را پیش‌بینی کرده است.

تغییر ساختار با حفظ حقوق ذی‌نفعان

مرتضی لطفی، رئیس هیأت‌مدیره ســازمان تأمین اجتماعی، حفظ مصالح و منافع سازمان و ذی‌نفعان را اولویت اصلاح نظام بنگاهداری دانست. او گفت: در سال‌های گذشته خروج از بنگاهداری یا اصلاح ساختار آن در کشور مطرح بود، اما موانعی که عمدتاً متوجه دستگاه‌های دولتی بود، مانع تحقق این تغییرات شــد. لطفی با اشــاره به الزام قانونی در چارچوب برنامه هفتم پیشرفت گفت: همه دارایی‌های سازمان متعلق به بیمه‌شدگان و بازنشستگان است و صیانت از آنها باید در اولویت باشــد. او تأکید کرد: سازمان در برابر این منابع امانت‌دار اســت و تصمیم درباره ســاختار بنگاه‌ها باید با در نظر گرفتن حقوق صاحبان دارایی‌ها انجام شود. رئیس هیأت‌مدیره در این نشست ابراز امیدواری کرد: این همایش به تقویت شایستگی ملی و راهبردی برای خروج از بنگاهداری یا تغییر نگاه از مالکیت بنگاه‌ها به سهامداری کمک کند. او حقوق بازنشستگان و دیگر ذی‌نفعان را نیز مهم دانست و گفت: این افراد انتظار دارند منابع تأمین اجتماعی به ارائه خدمات مناسب به آنان منجر شود. این همایش با حضور اعضای هیأت امنا و هیأت‌مدیره سازمان، معاونان و مدیران تأمین اجتماعی، مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، مدیرعامل بانک رفاه کارگران، مدیرعامل صندوق بازنشستگی کشوری و مدیران شــرکت‌های تابعه برگزار شد. در این نشست، مرتضی لطفی، رئیس هیأت‌مدیره سازمان، اسماعیل لله‌گانی، مدیرعامل بانک رفاه کارگران، محمدرضا سعیدی، مدیرعامل شستا و فرشاد حق‌پناه، رئیس ستاد راهبری اصلاح نظام بنگاهداری صندوق‌های بازنشستگی، دیدگاه‌های خود را درباره اصلاح ساختار بنگاهداری مطرح کردند.

شستا در مسیر بازآرایی سبد دارایی‌ها

مدیران شستا و بانک رفاه، ارزیابی اقتصادی و صیانت از منافع ذی‌نفعان را مبنای اصلاح بنگاهداری و واگذاری شرکت‌ها دانستند

مدیرعامل شستا و مدیرعامل بانک رفاه کارگران در همایش «امانت‌داران» بر بازنگری در ترکیب دارایی‌ها و تصمیم‌گیری درباره ادامه فعالیت یا واگذاری شرکت‌ها بر پایه ارزیابی اقتصادی، شفافیت و منافع ذی‌نفعان تأکید کردند. محمدرضا سعیدی، مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین‌اجتماعی (شستا)، گفت: واگذاری سالم باید برای خریداران جذاب و برای سازمان تأمین‌اجتماعی مطلوب باشد. هدف واگذاری متعهدانه افزایش تولید ملی است و در این مسیر باید حفظ مالکیت و واگذاری مدیریت بررسی شود. قانون برنامه هفتم، واگذاری برای افزایش بهره‌وری را الزامی کرده است. سعیدی اصلاح سبد دارایی‌های شستا، شامل ۱۷۶ شرکت، را نقطه آغاز تغییر دانست. او گفت: تصمیم درباره حفظ، اصلاح یا واگذاری هر شرکت باید بر اســاس توازن نقدینگی، سلامت مالی پایدار، ارزش‌آفرینی و ریسک اتخاذ شــود. داده‌ها باید نشان دهند هر شرکت طی ۱۰ سال چه هزینه‌ای داشته و به چه نتیجه‌ای رسیده است؛ نبود داده، تصمیم‌ها را نامتوازن می‌کند. مدیرعامل شســتا گفت: این مجموعه با ۱۰ هلدینگ، بیش از ۷۶۰ عضو هیأت‌مدیره و فعالیت در ۲۰ صنعت مختلف، باید تمرکز خود را به پنج صنعت محدود کند. او گفــت: در ۲۰ صندوق بزرگ بازنشستگی جهان بیش از ۵۳ درصد دارایی‌ها در قالب سهام و بقیه در قالب اوراق نگهداری می‌شود؛ سبد شستا عمدتاً مدیریتی و کنترلی است. سعیدی موانع واگذاری را فقط اقتصادی ندانســت و به مقاومت مدیران، وابســتگی مناطق به بنگاه‌ها، فشارهای محلی و ملاحظات مالیاتی اشاره کرد. او گفت: نگرانی نمایندگان مجلس، وزارتخانه‌های تخصصی، سازمان خصوصی‌سازی، کارکنان، مدیران هلدینگ‌ها، بیمه‌شــدگان و افکار عمومی باید رفع شود. او بازگشت شستا به نقش ناظر، واگذاری راهبردی مدیریت و پرهیز از عرضه ارزان سهام در کف بازار را ملاحظات اصلی دانســت. برای هر شرکت باید نقشه راه مستقلی تدوین و اهلیت خریدار، شفافیت فروش و ریسک‌های معامله دقیق ارزیابی شود. سعیدی گفت: روند واگذاری که از قبل طراحی شده بود، به دلیل جنگ به تأخیر افتاد. اسماعیل لله‌گانی، مدیرعامل بانک رفاه کارگران، گفت: وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی رویکرد تازه‌ای را بر ارزیابی عملکرد، توجیه اقتصادی، افزایش بهره‌وری و صیانت از دارایی‌ها بنا کرده‌اند. او گفت: حفظ بنگاه‌ها به هر قیمت هدف نیست و درباره هر یک باید بر اساس منافع سازمان و ذی‌نفعان تصمیم گرفت. لله‌گانی بخش خصوصی را به دلیل چابکی، مدیریت کارآمد و رقابت‌پذیری، اداره‌کننده مناسب‌تری برای بنگاه‌ها دانست. او خواستار گذار از بنگاهداری فیزیکی و تصدی‌گری مستقیم به بنگاهداری نرم‌افزاری و داده‌محور شد و گفت: فناوری اطلاعات، سامانه‌های هوشمند و هوش مصنوعی می‌توانند هزینه‌ها را کاهش دهند و شفافیت و دقت تصمیم‌ها را افزایش دهند. لله‌گانی واگذاری نقد و اقساط با تهاتر سهام، اجاره به همراه تقدم فروش و اختیار خرید مبتنی بر نرخ لایبور را از ابزارهای واگذاری دانســت. او گفت: واگذاری باید بر ارزیابی واقعــی دارایی‌ها، رقابت، اهلیت خریدار و حفظ حقوق ذی‌نفعان استوار باشد. لله‌گانی افزود: بانک‌های دارای کفایت سرمایه کمتر از هشت درصد تا پایان آبان ۱۴۰۵ برای واگذاری سهام شرکت‌های زیرمجموعه مهلت داشتند و بانک‌های دارای نسبت بالاتر، از جمله بانک رفاه، تا پایان آبان ۱۴۰۶ فرصت دارند. به گفته او، در صورت عدم واگذاری، سهام به شرکتی زیرمجموعه بانک مرکزی منتقل خواهد شد.

دستمزد غیرواقعی و کوچک‌شدن حقوق بازنشستگی

وقتی مزد در فهرست بیمه کمتر از دریافتی واقعی ثبت می‌شود، مبنای محاسبه مستمری و برخی حمایت‌های زمان بیماری و حادثه نیز پایین می‌آید و زیان آن به کارگر می‌رسد



مهناز بیرانوند
روزنامه نگار

بیمه اجتماعی زمانی می‌تواند پشتوانه قابل اتکایی برای نیروی کار باشد که آنچه در پرونده بیمه‌ای او ثبت می‌شود، با واقعیت اشتغال و دریافتی‌اش تطبیق داشته باشد. با این حال، در بخشی از روابط کار، دستمزد اعلام‌شده به سازمان تأمین اجتماعی کمتر از مبلغی است که کارگر واقعاً دریافت می‌کند؛ گاهی هم نام شماری از کارکنان اصلاً در فهرست بیمه نمی‌آید. این شیوه‌ها که در مجموع ذیل عنوان فرار بیمه‌ای قرار می‌گیرند، شاید در نگاه نخست راهی برای کاهش هزینه کارفرما یا افزایش دریافتی نقدی کارگر به نظر برسند، اما پیامدشان به همان ماه محدود نمی‌ماند. مزد پایین‌تر، حق‌بیمه کمتری به دنبال دارد و همین رقم مبنای محاسبه برخی حمایت‌های دوران اشتغال و مستمری بازنشستگی قرار می‌گیرد. هم‌زمان، حق‌بیمه کمتری به منابع سازمان می‌رسد و تأمین هزینه درمان و تعهدات آن دشوارتر خواهد شد. بنابراین، پنهان ماندن بخشی از مزد برای نیروی کار فقط اختلافی در یک فهرست اداری نیست؛ این مسئله با امنیت شغلی، معیشت بازنشستگان، توان مالی نظام تأمین اجتماعی و حقوق نسل‌های بعدی بیمه‌شدگان پیوند دارد.

پشت پرده اعلام مزد

در نظام بیمه اجتماعی، حق‌بیمه بر پایه دستمزد و مزایای مشمول بیمه محاسبه می‌شود؛ بنابراین ثبت مزد واقعی شرطی اساسی است. هرگاه کارفرما رقمی کمتر از دریافتی واقعی کارگر در فهرست حق‌بیمه درج کند، حق‌بیمه کمتری می‌پردازد و سابقه بیمه‌ای فرد نیز بر پایه عددی نادرست شکل می‌گیرد. این تخلف گاهی با توافق نانوشته دو طرف و به امید دریافت نقدی بیشتر انجام می‌شود؛ گاهی نیز کارفرما بدون اطلاع یا رضایت نیروی کار، بخشی از حقوق و مزایای او را پنهان می‌کند. در هر دو حالت، مزد ثبت‌شده کمتر از دریافتی واقعی است و حق‌بیمه بر پایه رقم پایین‌تر پرداخت می‌شود. فرار بیمه‌ای فقط به کم‌اظهاری مزد محدود نیست. در شکل دیگری از آن، کارفرما بخشی از کارکنان خود را بیمه نمی‌کند و نام آنان را در فهرست ارسالی نمی‌آورد؛ این شیوه را فرار تعدادی می‌نامند. در مقابل، اعلام ناقص حقوق و مزایا، فرار بیمه‌ای دستمزدی است. هر دو شکل در محیط‌هایی آسان‌تر رخ می‌دهند که رابطه کاری ثبت نشده، بازرسی دشوار است یا اطلاعات روشنی از شمار کارکنان و میزان پرداختی‌ها وجود ندارد. اشتغال غیررسمی و فعالیت‌های غیرمولد، بستر اصلی فرار بیمه‌ای‌اند. برآوردهای مطرح‌شده در گزارش نشان می‌دهد حدود چهار تا پنج میلیون کارگر شاغل از پوشش بیمه‌ای محروم‌اند؛ با احتساب دامنه اشتغال غیررسمی، این شمار می‌تواند بیشتر باشد. این رقم با تعداد افرادی که مزدشان کمتر از واقعیت ثبت می‌شود یکسان نیست، اما از بخشی از بازار کار حکایت دارد که شناسایی و نظارت بر آن دشوارتر است. بیمه نکردن نیروی کار یا ثبت ناقص دستمزد آسان‌تر رخ می‌دهد.

زیان پنهان برای کارگر

نخستین پیامد ثبت مزد کمتر از واقعیت، متوجه خود کارگر است. وقتی دستمزد در فهرست سازمان پایین‌تر درج می‌شود، مبنای محاسبه حمایت‌های وابسته به مزد نیز کوچک‌تر خواهد بود. در صورت بیماری یا حادثه، غرامت دستمزد و هزینه‌های درمانی ممکن است بر پایه رقم ثبت‌شده محاسبه شود، نه دریافتی واقعی. به این ترتیب، فرد در زمان نیاز به پشتیبانی مالی، از بخشی از حقی که با پرداخت حق‌بیمه متناسب می‌توانست داشته باشد، محروم می‌شود. اثر بلندمدت این وضعیت در دوران بازنشستگی آشکارتر است. مستمری بر اساس سابقه و دستمزدهای مشمول بیمه تعیین می‌شود؛ بنابراین اعلام مزد کمتر از واقعیت در سال‌های اشتغال می‌تواند به مستمری پایین‌تر بینجامد. کارگری که امروز برای کاهش هزینه بیمه یا دریافت نقدی بیشتر با ثبت مزد کمتر کنار می‌آید، ممکن است سال‌ها بعد با درآمدی روبه‌رو شود که با دریافتی واقعی و سطح زندگی دوران اشتغال تناسب ندارد. جبران ماه‌های گذشته دشوارتر است. ابراهیم کشاورز، مدیرکل وصول حق‌بیمه سازمان تأمین اجتماعی، در گفت‌وگو با آتیه‌نو می‌گوید درج دستمزد غیرواقعی در فهرست‌ها، حقوق بیمه‌شدگان را در زمان اشتغال و آینده تحت تأثیر قرار می‌دهد. به گفته او، اعلام مزد کمتر می‌تواند کاهش حقوق بازنشستگی و شکل‌گیری مستمری‌های ناعادلانه را در پی داشته باشد. کشاورز اعلام صحیح دستمزد را اقدامی برای صیانت از نیروی کار می‌داند؛ زیرا رقم ثبت‌شده در تعیین حمایت‌های قانونی فرد نقش دارد. سهم بالای بازنشستگان حداقل‌بگیر را نمی‌توان فقط با فرار بیمه‌ای توضیح داد و عوامل دیگری نیز بر میزان مستمری اثر دارند. با این حال، ثبت مزد کمتر از دریافتی واقعی می‌تواند یکی از زمینه‌های شکل‌گیری مستمری پایین‌تر باشد.

منابع کمتر، خدمات محدودتر

فرار بیمه‌ای از رابطه کارگر و کارفرما فراتر می‌رود و منابع سازمان بیمه‌گر را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. سازمان تأمین اجتماعی برای اجرای تعهدات خود به حق‌بیمه‌های وصول‌شده متکی است؛ منابعی که هزینه خدمات درمانی، حمایت‌های کوتاه‌مدت و تعهدات بلندمدت را تأمین می‌کنند. وقتی مزد واقعی کمتر اعلام شود، حق‌بیمه متناسب با آن نیز وصول نخواهد شد و بخشی از منابع قانونی سازمان از چرخه تأمین مالی بیرون می‌ماند. کاهش درآمد، توان سازمان را برای تأمین هزینه درمان، پرداخت حمایت‌های بیمه‌ای و انجام تعهدات بلندمدت محدود می‌کند. در نتیجه، ظرفیت خدماتی که بیمه‌شدگان و بازنشستگان به آن وابسته‌اند، تحت فشار قرار می‌گیرد. این موضوع مهم است؛ تعهدات بیمه اجتماعی در طول زمان شکل می‌گیرند و آثار کمبود منابع در دوره‌های بعد هم ادامه می‌یابند. کشاورز بر ارتباط میان منابع واقعی سازمان و کیفیت خدمات تأکید می‌کند و افزایش وصول حق‌بیمه را عاملی برای تقویت ظرفیت ارائه خدمات بهتر در حوزه درمان، حمایت‌های بیمه‌ای و انجام تعهدات بلندمدت می‌داند. از نگاه او، کارفرمایی که مزد واقعی کارکنان را اعلام می‌کند، در تأمین منابعی مشارکت دارد که برای سلامت و حمایت اجتماعی بیمه‌شدگان به کار می‌روند. مدیرکل وصول حق‌بیمه تأمین اجتماعی مقابله با فرار بیمه‌ای دستمزدی را از اولویت‌های مدیریتی سازمان معرفی می‌کند. او احصای مزد واقعی را مسئله‌ای فراتر از درآمد سازمان می‌داند که بر آینده نیروی کار، سطح مستمری بازنشستگان و کیفیت خدمات درمانی و بیمه‌ای اثر می‌گذارد. پرداخت نشدن بخشی از حق‌بیمه امروز، هم کارگر را از بخشی از حقوق خود محروم می‌کند و هم توان سازمان را برای اجرای تعهداتش کاهش می‌دهد. پیامد این کسری فراتر از حساب‌هاست.

نظارت هوشمند و شفافیت

مقابله با فرار بیمه‌ای به نظارتی فراتر از بازرسی‌های سنتی نیاز دارد. بخشی از تخلف‌ها زمانی پنهان می‌ماند که کارگر از اطلاعات ثبت‌شده خود خبر ندارد یا آن را با دریافتی واقعی مقایسه نمی‌کند. سازمان تأمین اجتماعی برای کاهش این فاصله، هنگام ارسال فهرست، پیامکی حاوی دستمزد اعلام‌شده، روزهای کارکرد و عنوان شغلی برای بیمه‌شده می‌فرستد. فرد می‌تواند این اطلاعات را با وضعیت واقعی کار تطبیق دهد و مغایرت را تشخیص دهد. اگر اطلاعات پیامک با میزان مزد، روزهای حضور یا عنوان شغلی همخوانی نداشته باشد، کارگر می‌تواند از طریق سامانه خدمات غیرحضوری سازمان به نشانی es.tamin.ir اعتراض کند. بنا بر سازوکار تشریح‌شده در گزارش، موضوع برای بررسی محرمانه به بازرسان ارجاع می‌شود. مزیت این روش آن است که فرد برای پیگیری حق خود ناچار نیست تا زمان بازنشستگی صبر کند؛ هرچند اثرگذاری آن به آگاهی بیمه‌شدگان و رسیدگی مؤثر وابسته است. در کنار پیامک، داده‌های دستگاه‌های مختلف و ابزارهای هوشمند نیز می‌توانند شناسایی مغایرت‌ها را افزایش دهند. تطبیق اطلاعات حقوق و مزایا با فهرست‌های بیمه، تبادل داده با نهادهای مرتبط و استفاده از هوش مصنوعی برای یافتن الگوهای غیرعادی، نظارت را از اتکای صرف به بازرسی حضوری فراتر می‌برد. این ابزارها جایگزین بررسی انسانی نیستند، اما می‌توانند موارد مشکوک را زودتر مشخص کنند. کشاورز از برآورد وجود دست‌کم ۴۰ درصد فرار بیمه‌ای دستمزدی در برخی دستگاه‌های اجرایی، نهادهای عمومی غیردولتی و بخش خصوصی سخن می‌گوید. به گفته او، آثار مالی این تخلف می‌تواند به تضییع ماهانه حدود ۴۰ همت از حقوق قانونی سازمان و بیمه‌شدگان منجر شود. این ارقام برآوردی است که مدیرکل وصول حق‌بیمه درباره بخش‌های مورد اشاره مطرح کرده است. او می‌گوید این زیان، افزون بر کاهش درآمد، حقوق بیمه‌شدگان را تضییع و بخشی از هزینه‌های امروز را به آینده سازمان و نسل‌های بعدی منتقل می‌کند. کشاورز استفاده از ظرفیت‌های قانونی و اطلاعاتی را ضروری می‌داند؛ از جمله تبادل اطلاعات با دستگاه‌های ذی‌ربط، بهره‌گیری از ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی، هوشمندسازی نظارت و تطبیق داده‌های واقعی حقوق با فهرست‌های ارسالی.

کارفرما و مسئولیت اجتماعی

قانون، مسئولیت بیمه کردن نیروی کار و اعلام مزد مشمول بیمه را بر عهده کارفرما گذاشته است. بر اساس ماده ۱۴۸ قانون کار، کارفرما مکلف است کارکنان خود را بیمه کند؛ بنابراین حتی اگر کارگری خواهان بیمه نشدن باشد، توافق میان او و کارفرما این تکلیف را از بین نمی‌برد. طبق توضیح گزارش، چنین توافقی باطل است و کارفرما در هر زمان باید مابه‌التفاوت حق‌بیمه را به نرخ روز بپردازد. رضایت کارگر مجوز حذف نام او از فهرست بیمه یا اعلام مزد کمتر از واقعیت نیست. با این حال، مقابله با فرار بیمه‌ای را نمی‌توان تنها به قانون و جریمه سپرد. اگر کارفرما ثبت مزد واقعی را هزینه‌ای تحمیلی بداند و کارگر از اثر دستمزد ثبت‌شده بر غرامت و مستمری خود آگاه نباشد، احتمال تکرار این رفتار باقی می‌ماند. تغییر پایدار زمانی شکل می‌گیرد که کارفرما اعلام مزد واقعی را بخشی از مسئولیت اجتماعی خود بداند و کارگر نیز دریابد همراهی با ثبت رقم کمتر، ممکن است حقوق آینده‌اش را کاهش دهد. کشاورز نقش کارفرمایان را تعیین‌کننده می‌داند و می‌گوید اعلام مزد واقعی از ابتدای به کارگیری نیروی انسانی، از حقوق بیمه‌ای کارکنان و آینده بازنشستگی آنان صیانت می‌کند و منابع سازمان را تقویت می‌کند. ثبت دقیق اطلاعات، سابقه بیمه‌ای کارگر را حفظ می‌کند و از اختلاف‌ها و مطالبات بعدی برای کارفرما نیز می‌کاهد. آگاهی نیروی کار نیز می‌تواند نظارت را مؤثرتر کند. پیامک‌های اطلاع‌رسانی زمانی کارکرد دارند که کارگر آنها را بررسی کند، تفاوت‌ها را بشناسد و در صورت لزوم اعتراض کند. همکاری داده‌ای نهادهای مالی و مالیاتی، ظرفیت قانونی و اصلاح مقررات می‌تواند راه پنهان‌کاری را دشوارتر کند. تداوم فرار بیمه‌ای می‌تواند شمار افرادی را افزایش دهد که با سابقه ناقص و مستمری پایین وارد بازنشستگی می‌شوند؛ هم‌زمان، کاهش منابع حق‌بیمه توان سازمان را برای ارائه خدمات محدود می‌کند. مقابله با این چرخه به همراهی کارفرمایان، هوشیاری کارگران و نظارت سازمان نیاز دارد. هرچه مزد واقعی در زمان اشتغال درست ثبت شود، احتمال انتقال هزینه پنهان کاری به سال‌های بازنشستگی کمتر خواهد بود. این همکاری در نهایت به نفع کارگر، سازمان بیمه‌گر و کارفرماست.

> کاهش حق‌بیمه از مسیر اعلام مزد کمتر، در ظاهر هزینه کارفرما را کم می‌کند، اما بخشی از حقوق و امنیت معیشتی کارگر را به خطر می‌اندازد

۳ داده مهم در پیامک بیمه

پیامک ارسالی سازمان تأمین اجتماعی سه داده را در اختیار بیمه‌شده می‌گذارد: دستمزد اعلام‌شده، تعداد روزهای کارکرد و عنوان شغلی. هر سه مورد ارزش بررسی دارند، زیرا ممکن است مغایرت فقط در رقم حقوق نباشد. برای مثال، ممکن است تعداد روزهای ثبت‌شده کمتر از روزهایی باشد که فرد کار کرده یا عنوان شغلی درج‌شده با کاری که انجام می‌دهد مطابقت نداشته باشد. در چنین وضعی، بررسی فقط مبلغ دستمزد کافی نیست و باید همه اطلاعات پیامک با وضعیت واقعی اشتغال مقایسه شود. اهمیت این کنترل به همان ماه محدود نمی‌ماند. اطلاعات ثبت‌شده در سوابق بیمه‌ای باقی می‌ماند و در محاسبه حمایت‌ها و مستمری آینده اثر می‌گذارد. اگر اختلافی دیده شد، بیمه‌شده می‌تواند از طریق سامانه خدمات غیرحضوری سازمان به نشانی es.tamin.ir اعتراض خود را ثبت کند. بر اساس سازوکار اعلام‌شده، بازرسان موضوع را محرمانه بررسی می‌کنند. پیگیری مغایرت در زمان اشتغال، امکان رسیدگی را پیش از انباشته شدن ماه‌های دارای اطلاعات نادرست فراهم می‌کند. بنابراین نگهداری و بررسی پیامک‌های بیمه، بخشی از مراقبت کارگر از سابقه و حقوق قانونی خودش است. این مقایسه را باید هر ماه انجام داد، نه فقط هنگام تغییر شغل یا نزدیک شدن به بازنشستگی.

یادداشت
OPINION



غلامحسین عابدی‌روش
کارشناس حوزه بیمه‌های اجتماعی

تعهدات صندوق‌ها از منابع پیشی گرفته‌اند

پایداری صندوق‌ها و سازمان‌های بیمه‌ای به تناسب میان منابع دریافتی و تعهداتی وابسته است که بر عهده می‌گیرند؛ تناسبی که از تحولات جمعیتی و تصمیم‌های اقتصادی و سیاسی اثر می‌پذیرد. افزایش امید به زندگی دستاوردی اجتماعی است، اما برای نهادهای متعهد به پرداخت مستمری، دوره دریافت و حجم تعهدات بلندمدت را افزایش می‌دهد. برآوردها نشان می‌دهد فردی با ۳۰ سال سابقه پرداخت حق‌بیمه، ممکن است به اندازه سال‌های بیمه‌پردازی یا بیشتر مستمری بگیرد. در محاسبه، افراد هنگام پرداخت، معادل ۳۰ درصد حق‌بیمه را به صندوق می‌پردازند، اما در بازنشستگی، مستمری‌ای معادل حقوق و دستمزد کامل دریافت می‌کنند. بنابراین، افزایش طول عمر بدون منابع و محاسبات متناسب، توازن مالی صندوق‌ها را برهم می‌زند. تهدید دیگر، تصمیم‌هایی است که بیرون از منطق بیمه‌گری برای این نهادها تعهد ایجاد می‌کنند. مصوبه‌های دولت و مجلس گاه اصول و محاسبات بیمه‌ای را مختل کرده‌اند؛ بازنشستگی پیش از موعد کارکنان دولت نمونه‌ای از این مداخلات است. دولت‌ها نیز در اجرای تکالیف رفاهی، بخشی از هزینه حمایت‌های قانونی را بر عهده صندوق‌ها می‌گذارند، بی‌آنکه منابع متناظر را همیشه کامل و به‌موقع بپردازند. در نتیجه، سازمان بیمه‌ای خدمت را ارائه می‌کند، اما سهم دولت با تأخیر یا به‌صورت ناقص می‌رسد. تداوم این رویه، فاصله تعهدات و پشتوانه مالی را افزایش می‌دهد و توان صندوق‌ها را برای انجام وظایف کاهش می‌دهد. رکود بازار کسب‌وکار و ضعف رشد اقتصادی، دستمزدها و حق‌بیمه‌ها را به سمت حداقل‌ها سوق می‌دهد و ورودی صندوق‌ها را محدود می‌کند، حال آنکه تعهدات همچنان پابرجاست. این روند منابع امروز را کاهش می‌دهد و امکان تأمین تعهدات آینده را نیز محدودتر می‌کند. مسئله فقط میزان بدهی دولت نیست؛ شیوه تسویه آن نیز اهمیت دارد. بیمه‌شده‌ای که حق‌بیمه را دیر بپردازد، طبق قانون باید خسارت تأخیر را جبران کند، اما این قاعده در رابطه با دولت به همان شکل اعمال نمی‌شود. دولت‌ها پرداخت بدهی حسابرسی‌شده را نپذیرفته و خود را متعهد به پرداخت اصل حق‌بیمه دانسته‌اند. تورم نیز ارزش منابع صندوق و هزینه خدمات ارائه‌شده را تغییر می‌دهد؛ بنابراین، پرداخت اصل بدهی به تنهایی آثار تأخیر را جبران نمی‌کند. حفظ پایداری مستلزم آن است که دولت تعهدات خود را کامل و به‌موقع، به‌ویژه در پرداخت سهم ریالی حق‌بیمه، ایفا کند. همچنین سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی بر استقرار نظامی جامع، یکپارچه، فراگیر و چندلایه تأکید دارد؛ نظامی که حمایت‌ها را متناسب با وسع و درآمد افراد سامان دهد. تحقق این رویکرد، هماهنگی تکالیف حمایتی با منابع واقعی و پرهیز از تعهدات تازه بدون پشتوانه مالی را ضروری می‌کند. ممنوعیت ایجاد هزینه‌ها و تعهدات جدید، که در برنامه هفتم پیشرفت نیز مورد تأکید قرار گرفته، باید در تصمیم‌های اجرایی و تقنینی رعایت شود. صندوق‌ها نمی‌توانند بار تعهداتی را بر دوش بکشند که منابع آن پیش‌بینی نشده است.

دوام آنها به رعایت محاسبات بیمه‌ای، ایفای تعهدات دولت و انضباط در تصمیم‌گیری وابسته است.

یادداشت
O P I N I O N



اکبر شوکت
فعال کارگری

دارایی‌های کم‌بازده بر دوش صندوق‌ها

رد دیـون دولـت بـه صندوق‌هـای بازنشسـتگی، در ظاهـر راهی برای تسـویه بدهی‌های انباشـته است؛ اما کیفیت ایـن تسـویه را نمی‌توان فقـط بـا رقـم ثبت‌شـده در دفاتـر سنجید. واگذاری سهام شرکت‌های دولتی زمانی بـه تقویـت بنیه مالی صندوق‌ها کمک می‌کند که دارایی منتقل‌شده ارزش واقعی داشته باشد و به درآمد یا نقدینگی تبدیل شـود. در غیر ایـن صورت، دولـت بدهی را از یک سـتون ترازنامه به ستون دیگر منتقل کرده، بی‌آنکه تـوان صندوق بـرای پرداخـت مسـتمری، هزینـه درمان و تعهـدات بیمـه‌ای افزایش یابد. مسـئله، صرف انتقال مالکیت نیست؛ تناسب ارزش دارایی با هزینه نگهـداری و نیازهای مالـی نهادی اسـت که منابعش پشـتوانه زندگی بیمه‌شدگان و بازنشستگان به شمار می‌رود. نخستین محل نگرانی، شیوه ارزش‌گـذاری شـرکت‌های واگـذار شده است. ارزش دفتری، به‌ویژه اگر بر صورت‌های مالی اصلاح‌نشـده یا اطلاعات ناقص تکیه داشـته باشد، لزومـاً بازتاب قیمـت منصفانه بنگاه نیست. شرکتی ممکن است در اسناد دارایی‌ای داشته باشد، اما با سرمایه فرسوده، نیروی انسانی مازاد، بدهی بانکی انباشـته یـا فنـاوری قدیمی روبه‌رو باشـد. ایـن عوامـل از ارزش واقعـی آن می‌کاهنـد و هزینه‌هایی پنهان بـرای مالک می‌سـازند. رقم تسـویه بایـد بـر ارزیابی مسـتقل، حسابرسی دقیق و شناسایی تعهدات آشـکار و پنهان استوار باشـد. برآورد جریان نقدی آینده نیز ضروری است؛ زیرا ارزش بنگاه را نمی‌تـوان جدا از توان درآمدزایی آن سـنجید. در غیر این صورت، تسـویه روی کاغذ انجام می‌شـود، اما صندوق به جای طلب خود، شـرکتی کـم‌ارزش و پرهزینه تحویل می‌گیرد. چالش بعدی، فاصله مالکیت سـهام با دسترسـی به پول نقد است. صندوق‌های بازنشستگی برای پرداخت مستمری، هزینه‌های درمان و تعهدات بیمه‌ای به درآمدی منظـم و قابل اتکا نیاز دارند. سـهام بلوکـی شـرکت‌های غیربورسـی یا بنگاه‌های زیان‌ده، همیشـه خریدار آمـاده نـدارد و الزاماً سـود پایداری توزیـع نمی‌کنـد. گاه مدیریت این شرکت‌ها صندوق را به تأمین سرمایه در گـردش، بازسـازی تجهیـزات یا جبـران زیان‌هـای عملیاتـی ناچار می‌سـازد. در این وضعیـت، دارایی واگذارشده نه‌تنها منابع لازم را فراهم نمی‌کنـد، بلکه نقدینگـی صندوق را نیـز می‌بلعـد. ضعـف حاکمیـت شرکتی و نظارت، خطر ناکارآمدی را افزایش می‌دهد و مدیـران صندوق را از مأموریـت اصلـی، یعنـی اداره منابـع بیمـه‌ای و پاسـخگویی بـه ذی‌نفعـان، دور می‌کند. اصلاح این رونـد به تغییـر معیارهـای واگذاری نیاز دارد. ارزیابی مسـتقل، انتشـار اطلاعـات مالـی معتبر، شناسـایی بدهی‌هـا و هزینه‌های آتی و تفکیک شرکت‌های مولد از بنگاه‌های زیان‌ده باید پیـش از انتقـال مالکیت انجام شود. نقدشوندگی دارایی نیز باید با زمان‌بندی تعهدات صندوق تناسب داشته باشد. انتشـار اوراق شفاف و قابل معامله در بازار سرمایه می‌تواند راهی برای تسویه باشـد و از سپردن بنگاه‌های مسـئله‌دار بـه نهادهای بیمه‌ای بکاهد.

سهام شرکت‌های دولتی جای پول را نمی‌گیرد

انتقال بنگاه‌ها برای تسویه بدهی دولت در صورت نبود سودآوری و امکان فروش می‌تواند هزینه اداره شرکت را به صندوق‌های بازنشستگی و سازمان تأمین اجتماعی تحمیل کند

پیام عابدی
روزنامه نگار



بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی، در سـال‌های گذشـته بارها از راهی غیر از پرداخت پول نقد تسـویه شده اسـت: انتقال سهام و شرکت‌های دولتی به این نهادها؛ روشی که «رد دیون» نام دارد. این شیوه در ظاهر بخشی از بدهی دولت را کاهش می‌دهد، اما برای صندوق‌ها همیشه به معنای دریافت دارایی سـودآور و قابل استفاده نیسـت. گاهی آنچه به عنوان طلب واگذار می‌شود، شرکتی با بدهی انباشته، تجهیزات فرسوده، بهره‌وری پایین یا بازار فروش محدود است؛ شرکتی که اداره آن هزینه دارد و فروش سهامش نیز به سادگی ممکن نیست. در چنین وضعی، صندوق نه‌تنها به نقدینگی مورد نیاز برای پرداخت مسـتمری و هزینه درمان دسـت پیدا نمی‌کند، بلکه ممکن اسـت ناچار شود منابع تازه‌ای هم برای نگهداری و اداره بنگاه اختصاص دهد. از همین رو، مسئله فقط تسویه بدهی با سهام نیسـت؛ کیفیت دارایی، شـیوه قیمت‌گذاری، امکان فروش و سرنوشت منابع حاصل از آن اهمیت دارد. قانون برنامه هفتم برای سـاماندهی این روند تکالیفی تعیین کرده است، اما نتیجه به نحوه اجرای قانون و میزان پایبندی دستگاه‌ها به منافع بیمه‌شدگان وابسته است.

> شرکت‌های منتقل‌شده گاه با بدهی انباشته، تجهیزات فرسوده و بهره‌وری پایین روبه‌رو بوده‌اند؛ وضعیتی که منابع مدیریتی و مالی نهادهای بیمه‌ای را برای سال‌ها درگیر می‌کند

تکالیف قانونی برنامه هفتم

سـاختار مالی صندوق‌های بازنشسـتگی و سـازمان تأمین اجتماعی در دهه‌های اخیر، از تصمیم‌های کلان اقتصادی دولت‌ها تأثیر پذیرفته اسـت. انباشت بدهی دولت به ایـن نهادها، بارهـا به واگذاری شـرکت‌های دولتی در قالـب رد دیون انجامیـده؛ در حالی که همه این شـرکت‌ها از نظر مالی و مدیریتی متناسـب با نیاز صندوق‌ها نبوده‌اند. به همین دلیل، مسئله فقط انتقال مالکیت نیسـت؛ باید روشن باشـد دارایی تحویلی چه ارزشـی دارد و آیا به تقویت منابع نهـاد بیمه‌ای کمک می‌کند یا نه. مـاده ۲۷ قانـون برنامه هفتم پیشـرفت برای اصلاح این روند، تکالیفی پیش‌بینی کرده اسـت. بندهای «پ» و «ت» این ماده، وزارت تعـاون، کار و رفاه اجتماعی و سـازمان‌های مربوط را به اصلاح سـاختار سـرمایه‌گذاری و کاهش بنگاه‌داری مکلـف می‌کند. هدف این احـکام، کاهـش تصدی‌گـری اقتصادی و افزایش شفافیت مالی صندوق‌هاست تا منابع آن‌ها به جای اداره مستقیم شرکت‌ها، در مسیر مأموریت اصلی و تعهدات بیمه‌ای به کار گرفته شود. اجرای این احکام به همکاری دستگاه‌های مختلف نیاز دارد. دولت با استفاده از ظرفیت سازمان خصوصی‌سازی در پی تسریع واگذاری سهام شرکت‌های تابعه است و جلسات مشترک با مدیران صندوق‌ها نیز برای تعیین تکلیف دارایی‌ها برگزار شده است. با این حال، سرعت عمل به تنهایی نشانه موفقیت نیست. اگر فهرسـت شـرکت‌ها، وضعیت مالی و روش واگذاری با دقت بررسی نشـود، اجرای قانون می‌تواند مشکلات گذشـته را تکرار کند. نتیجه به کیفیت اجرا و حفظ منافع صندوق‌ها بستگی دارد.

ضوابط ارزیابی دارایی‌ها امسال

ضوابط اجرایی واگذاری سهام در سال جاری، معیارهایی کمی برای شناسایی شرکت‌های مشمول تعیین کرده است. بر اساس مصوبات هیأت وزیران، شرکت‌هایی که سهم مالکیت صندوق در آن‌ها بیش از ۲۰ درصد باشد، در دامنه بررسی قرار می‌گیرند. سقف ارزشی سهام قابل واگذاری نیز بر پایه نصاب معاملات متوسـط و با اعمال ضریب ۳۰۰ برابری محاسـبه می‌شـود. ایـن معیارها محدوده بررسی را مشخص می‌کنند، اما به معنای تأیید ارزش اقتصادی شرکت یا مناسب بودن آن برای صندوق نیسـتند. ارزیابی هر شـرکت باید بر صورت‌های مالی حسابرسی‌شده و نظر کارشناسان رسمی استوار باشد. درآمد و هزینه، بدهی‌های انباشـته، تعهدات، کیفیت دارایی‌ها و وضعیت فعالیت شـرکت، همگی در تعیین ارزش سهام اثر دارند. ممکن است شرکتی دارایی قابل توجهی داشته باشد، اما بدهی‌ها یا هزینه ادامه فعالیت، ارزش واقعـی آن را کاهش دهد. بنابرایـن، رقم دفتری یا ارزش اعلام‌شـده هنگام انتقال نباید جـای ارزیابی مستقل را بگیرد. اعتبار شش ماهه ارزیابی‌ها نیز توجه به زمان را ضروری می‌کند. در فاصله ارزیابی تا انتقال، ممکن است شـرایط اقتصادی یا وضعیت شرکت تغییر کند؛ بنابراین قیمت‌گذاری باید دقیق و نزدیک به زمان واگذاری باشـد. خطا در این مرحلـه می‌تواند به منابع بیمه‌شدگان آسـیب بزند. ارائه اطلاعات مالی معتبر و ارزیابی به‌روز، شـرط ثبت سهام منتقل‌شـده با ارزشی متناسب در حساب صندوق است.

پیامدهای بنگاه‌داری صندوق‌ها

تجربه صندوق‌های بازنشسـتگی نشـان داده که ورود اجباری بـه بنـگاه‌داری، لزومـاً منابع آن‌هـا را تقویت نمی‌کند. بسیاری از شـرکت‌هایی که در قالب رد دیون واگذار شده‌اند، ساختارهای فرسوده، هزینه‌های سربار سنگین یا بهره‌وری پایینی داشته‌اند. اداره این بنگاه‌ها به تخصص صنعتی و تجاری نیاز دارد؛ تخصصی که الزاماً با مأموریت صندوق‌ها در زمینه بیمه، درمان و پرداخت مستمری همخوان نیست. در چنین شرایطی، سازمان تأمین اجتماعی ناچار است بخشـی از توان مدیریتی و منابع خود را صرف شرکت‌های تابعه کند. بعضی از این بنگاه‌ها برای ادامه فعالیت به سرمایه تازه نیاز دارند، اما سود قابل اتکایی به صندوق نمی‌رسانند. دارایی‌ای که قرار بوده بخشی از طلب سازمان را پوشش دهد، به این ترتیب می‌تواند به منبعی برای هزینه‌های جدید تبدیل شـود و قدرت مالی صندوق را در برابـر تعهدات جاری کاهش دهد. انباشت سهام غیربورسـی و دارایی‌های کم‌نقدشونده نیز مشـکل دیگری است. این سهام بازار آماده‌ای برای فروش ندارد و تبدیل آن به پول ممکن است طولانی یا دشوار باشد. ارزش واقعی برخی شرکت‌ها نیز به دلیل مشکلات عملیاتی و بدهی‌های انباشته، با رقم دفتری آن‌ها فاصله دارد. بنابراین، واگذاری بنگاه‌های کم‌بازده نه ناترازی صندوق را برطرف می‌کند و نه لزوماً پشـتوانه مطمئنی برای تعهدات آینده می‌سازد؛ بلکه می‌تواند هزینه‌های مدیریتی و مالی تازه‌ای ایجاد کند.

عرضه شفاف سهام بورسی

با وجود مشکلات گذشته، واگذاری سهام اگر در مسیری شفاف و مبتنی بر سـازوکار بازار انجام شـود، می‌تواند فرصت مناسـبی برای اصلاح ترکیب دارایی صندوق‌ها باشد. عرضه عمومی سـهام در بورس و فرابورس، امکان کشـف قیمت رقابتی و دسترسـی برابرتر خریداران به اطلاعات را فراهم می‌کند. در این روش، قیمت سهام در برابر تقاضای بازار قرار می‌گیرد و امکان ارزیابی روشن‌تری از ارزش آن به وجود می‌آید. خروج از سهام‌داری خرد در شرکت‌های زیان‌ده یا کم‌بازده و تبدیل آن‌ها به دارایی‌های مولد می‌تواند کیفیت پرتفوی صندوق‌ها را بهبود بخشد. قانون برنامه هفتم نیز با تأکید بر واگذاری‌های بلوکی و مزایده‌ای، در پی تعیین تکلیف دارایی‌ها از مسـیرهای روشن‌تر است. با این حال، فروش به هر قیمت به معنای اصلاح پرتفوی نیست. اگر رقابت شکل نگیرد یا واگذاری به خریدار از پیش تعیین‌شده محدود شود، ممکن است دارایی صنـدوق پایین‌تر از ارزش واقعی فروخته شـود. وجوه حاصل از فروش باید به گونه‌ای مدیریت شـود که به کاهش ناترازی‌های ساختاری کمک کند. تحقق این هدف به رعایت رقابت، انتشـار اطلاعات کافی و پرهیز از واگذاری سفارشـی وابسته است. شـفافیت در همه مراحل، از اعلام شـرایط و قیمت پایه تا مشـخص شدن خریدار و نتیجه معامله، برای حفظ منافع نسل‌های آینده بیمه‌پردازان ضرورت دارد. بازار سـرمایه زمانی به اصلاح دارایی صندوق کمک می‌کند کـه واگذاری، هم قیمت منصفانه داشته باشد و هم منابع حاصل از آن به تعهدات صندوق اختصاص یابد.

سرنوشت وجوه حاصل از فروش

یکـی از ابهام‌های مهـم در فرایند رد دیون، سرنوشـت پول حاصل از فروش سهام اسـت. طبق مقررات، وجوه واگذاری پس از کسـر کارمزدهای قانونی باید مستقیم به حساب صندوق مربوط واریز شود. با این حال، میان عرضه سـهام، انجـام معامله و دسترسـی صنـدوق به نقدینگی ممکن است فاصله زمانی قابل توجهی وجود داشته باشد. این فاصله برای نهادی که باید مستمری و هزینه درمان را در موعد مقرر بپردازد، تعیین‌کننده است. بازار سرمایه نیز همیشه ظرفیت جذب عرضه‌های بزرگ بلوکی را ندارد. ممکن اسـت عرضه با اسـتقبال کافی روبه‌رو نشـود یا مزایده بدون خریدار بمانـد. در چنین وضعی، اسـتفاده از روش‌های مذاکـره‌ای برای فروش سـهام، نظارت دقیق‌تری می‌طلبد تا قیمت و شـرایط معامله به زیان صندوق تمام نشود و فرایند شفاف بماند. اعلام فروش یا ثبت معامله در اسناد، تضمین نمی‌کند که منابع مورد انتظار به‌موقع در اختیار صندوق قرار گیرد. از این رو، نظارت نباید به قیمت‌گذاری و انتقال محدود بماند؛ مسیر وجوه حاصل از فروش نیز باید قابل پیگیری باشد. مشخص بودن زمان معامله، میزان کارمزد، مبلغ خالص دریافتی و تاریخ واریز، امـکان ارزیابی عملکرد واگـذاری را فراهم می‌کنـد. اگر پول فـروش به چرخه تعهدات وارد نشود، هدف اصلی واگذاری محقق نخواهد شد. کارکرد اقتصادی رد دیون زمانی شکل می‌گیرد که دارایی منتقل‌شده به منبعی قابل استفاده برای صندوق تبدیل شود.

الزامات صیانت از دارایی‌ها

صیانت از حقوق بین‌نسلی بیمه‌شدگان باید معیار اصلی تصمیم‌گیری درباره دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشسـتگی باشـد. منابع ایـن نهادها متعلق بـه دوره مدیریتی حاضر نیسـت و باید به گونه‌ای اداره شـود که توان ایفای تعهدات در سال‌های آینده نیز حفظ شـود. بنابراین، پذیرش یا فروش هر دارایی باید با توجه به آثار بلندمدت آن بر توان مالی صندوق انجام گیرد. سرمایه‌گذاری مولد و کم‌ریسک، استفاده از ابزارهای مالی نوین و افزایش سهم دارایی‌های نقدشـونده، از الزامات اصلاح ساختار است. ابزارهای تازه نیز به شناخت ریسک و ارزیابی مستمر نیاز دارند. هیأت امنای سازمان و ارکان تصمیم‌گیر باید با تدوین آیین‌نامه‌های نظارتی و بررسی عملکرد شرکت‌های تابعه، مانع تکرار تجربه‌های ناموفق شوند. ترکیب دارایی‌ها باید بازبینی شود تا تمرکز بر سهام غیربورسی و شرکت‌های کم‌بازده، انعطاف مالی صندوق را محدود نکند. تقویت حاکمیت شـرکتی و سپردن اداره بنگاه‌ها به مدیران حرفه‌ای و متخصص، بخش دیگری از این اصلاحات است. مدیریت اقتصادی شرکت‌ها باید بر شایسته‌سالاری استوار باشد و از مداخله‌های غیرتخصصی فاصله گیرد. خروج تدریجی از بنگاه‌های کوچک غیرمولد، تبدیل دارایی‌ها به اوراق بهادار نوین و واگذاری مدیریت به بخش خصوصـی واقعـی، می‌تواند بار بنـگاه‌داری را کاهش دهد و امکان تمرکز بـر خدمات بیمه‌ای و درمانی را بیشتر کند. اصلاح سـاختار مالی بدون پایان دادن به واگذاری‌های شتاب‌زده و غیرکارشناسی کامل نمی‌شود. دولت‌ها باید بـه جای انتقال شـرکت‌های مسـئله‌دار، راهکارهای قابل اتکایی برای تسویه تعهدات خود در پیش گیرند. همکاری وزارت اقتصاد، سازمان خصوصی‌سازی و مدیران صندوق‌ها باید با شـفافیت فهرست شرکت‌ها، نظـارت بـر ارزش گـذاری و پاسـخگویی درباره نتیجه واگذاری همراه باشد. مشارکت نمایندگان بیمه‌شدگان و کارشناسان مسـتقل نیز می‌تواند نظارت بر این روند را تقویت کند. پایداری مالی این نهادها به استقلال مالی و پرهیز از تکالیف تحمیلی وابسته است. ارزیابی ریسک، بازنگری در پرتفوی و افزایش سهم دارایی‌های نقدشونده می‌تواند در برابر تکانه‌های اقتصادی از منابع بیمه‌شدگان محافظت کند. آینده رفاه بازنشسـتگان و بیمه‌پردازان به این بستگی دارد که دارایی‌های صندوق، به جای انتقال مشکلات مالی دولت، پشـتوانه‌ای مولد و قابل اتکا برای تعهدات بیمه‌ای باشد.

۴ گام اصلی در واگذاری دارایی‌ها

در بررسـی واگذاری سـهام به صندوق‌ها، نخسـت باید مشـخص شود شرکت مشمول ضوابط سال جاری هست یا نه. بر اساس مصوبات هیأت وزیران، مالکیت بیش از ۲۰ درصد یکی از معیارهای بررسـی است و سقف ارزش سهام نیز بر پایه نصاب معاملات متوسـط و ضریب ۳۰۰ برابری محاسبه می‌شـود. این معیارها آغاز بررسـی‌اند، نه تأیید ارزش شرکت. گام دوم، شـناخت وضعیت بنگاه است. صورت‌های مالی حسابرسی‌شـده باید مبنای کار باشـد و ارزیابی کارشناسان رسمی، بدهی‌های انباشته، هزینه‌ها و توان سودآوری را در نظر گیرد. ارزیابی باید به‌روز باشد؛ اعتبار شش ماهه آن اجازه نمی‌دهد قیمت قدیمی بدون توجه به تغییر وضعیت شرکت و بازار، مبنای انتقال قرار گیرد. در گام بعد، روش واگذاری اهمیت دارد. عرضه در بورس و فرابورس، واگذاری بلوکی یا مزایده باید با اطلاعات روشن و رقابت همراه باشد. اگر بازار توان جذب سهام را نداشته باشد و مذاکره جایگزین شـود، نظارت دقیق ضروری اسـت. پس از فروش، مبلغ خالص باید پس از کسر کارمزدهای قانونی مستقیم به حساب صندوق مربوط واریز شود. ارزیابی نتیجه واگذاری زمانی ممکن است که زمان معامله، مبلغ دریافتی و زمان واریز مشخص باشد. همه مراحل، از پذیرش دارایی تا دسترسی به پول، باید قابل پیگیری ثبت شوند.

مرگ در کارگاه، غیبت در آمار

کارگران فاقد بیمه، حوادث پنهان و ضعف ثبت، بخشی از تلفات را از آمار تأمین‌اجتماعی بیرون می‌گذارند، در حالی که اطلاعات پزشکی قانونی دامنه گسترده‌تری را نشان می‌دهد

نسرین هزاره‌مقدم
روزنامه نگار



آمار حوادث کار در ایران، تنها به شمار جان‌باختگان و مصدومان محدود نیست؛ از وضعیتی خبر می‌دهد که در آن امنیت جانی نیروی کار، به‌ویژه در کارگاه‌های ساختمانی و معدنی، با تهدیدهای جدی روبه‌روست. گزارش‌های استانی در سال ۱۴۰۵ از افزایش مرگ‌های ناشی از حوادث کار حکایت دارند و روایت فعالان صنفی نیز از دشوارترشدن رعایت ایمنی در کارگاه‌های ساختمانی می‌گوید. گرانی یا کمبود تجهیزات حفاظت فردی، کاهش توان مالی کارفرمایان و کمبود بازرسان، در کنار ضعف نظارت، عواملی هستند که در این روایت‌ها تکرار می‌شوند. با این حال، مسئله به افزایش حادثه محدود نیست. آمارهای رسمی همه کارگران را پوشش نمی‌دهند: داده‌های تأمین‌اجتماعی به بیمه‌شدگان این سازمان مربوط است، در حالی که پزشکی قانونی دامنه گسترده‌تری دارد. اختلاف ارقام این دو نهاد، از یک سو تفاوت جامعه آماری آن‌ها را آشکار می‌کند و از سوی دیگر، مسئله کارگران فاقد بیمه و حوادث ثبت‌نشده را پیش می‌کشد.

آمار سال ۱۴۰۴ از ده‌ها هزار آسیب‌دیده و صدها جان‌باخته خبر می‌دهد؛ در استان‌ها نیز نسبت مرگ به کل حادثه‌دیدگان یکسان نیست. برای فهم ابعاد این وضعیت، باید هم ارقام موجود را کنار هم گذاشت و هم دید چه کسانی در این محاسبه غایب می‌مانند و چرا ثبت نمی‌شوند.

افزایش مرگ در استان‌ها

گزارش‌های استانی از افزایش مرگ در حوادث کار خبر می‌دهند. ۲۵ آبان، علی عباسی، مدیرکل پزشکی قانونی مازندران، اعلام کرد در شش ماه نخست سال جاری ۷۰ نفر، شامل ۶۹ مرد و یک زن، جان باخته‌اند؛ ۲۷ درصد بیشتر از مدت مشابه سال قبل. ۵۱ نفر از جان‌باختگان متأهل و بقیه مجرد بوده‌اند. در آذربایجان شرقی، مهرداد ستاره، مدیرکل پزشکی قانونی استان، سه‌شنبه ۳ شهریور ۱۴۰۵ گفت در چهار ماه نخست سال ۳۰ نفر فوت و ۴۲۴ نفر مصدوم شده‌اند؛ افزایشی ۱۱ درصدی نسبت به مدت مشابه سال قبل. از فوتی‌ها، ۱۰ نفر بر اثر سقوط از بلندی، ۱۳ نفر بر اثر برخورد با جسم سخت، دو نفر در پی برق گرفتگی و پنج نفر به علت سوختگی جان باخته‌اند.

در همدان نیز محمد مالمیر، مدیرکل پزشکی قانونی استان، پنجشنبه ۳۰ مهرماه از مرگ ۲۱ نفر در نیمه نخست سال خبر داد؛ ۱۶.۶ درصد بیشتر از سال قبل. مصدومان مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی هم از ۲۶۹ نفر به ۳۴۹ نفر رسیده‌اند؛ افزایشی ۲۹.۷ درصدی. بنابراین، آمار اعلام‌شده از این سه استان، رشد ۱۱ تا ۲۷ درصدی مرگ‌های ناشی از حوادث کار را نشان می‌دهد. این افزایش‌ها در استان‌ها و بازه‌های زمانی متفاوت گزارش شده‌اند؛ از همین رو، درصدهای آن‌ها را نمی‌توان تعمیم داد. با این حال، هم‌جهت‌بودن روند در سه استان، پیگیری وضعیت ایمنی و بررسی علت افزایش حوادث را ضروری‌تر می‌کند.

ساختمان در معرض خطر

میکائیل صدیقی، رئیس انجمن صنفی کارگران ساختمانی کردستان و عضو هیأت‌مدیره کانون عالی کارگران ساختمانی کشور، به آتیه‌نو می‌گوید حوادث مرگبار در کارگاه‌های ساختمانی امسال به‌شدت افزایش یافته است. به گفته او، شرایط جنگی و تحریم‌ها برخی تجهیزات ایمنی را کمیاب و گران کرده و قیمت کمربند ایمنی چند برابر شده است. برخی کارفرمایان، با وجود نیاز کارگرانی که روی داربست یا در ارتفاع کار می‌کنند، از خرید این تجهیزات خودداری می‌کنند؛ به‌ویژه آنکه بازرسی ضعیف است و جریمه و پیامد بازدارنده‌ای در کار نیست. صدیقی می‌گوید گرانی مصالح و هزینه ساخت، همراه با رکود مسکن و ساخت‌وساز، حاشیه سود کارفرمایان را کاهش داده و آنان کمتر از گذشته برای ایمنی هزینه می‌کنند. کمبود بازرسان نیز این وضعیت را تشدید کرده است. به گفته او، ممکن است هر کارگاه فعال فقط سالی یک یا دو بار بازرسی شود و سرکشی از ساخت‌وسازهای کوچک در شهرستان‌ها و حاشیه شهرها کمتر هم باشد؛ بنابراین کارفرمانگرانی چندانی از بازخواست به دلیل رعایت‌نکردن ایمنی ندارد. این فعال صنفی می‌گوید بیش از ۷۰۰ هزار کارگر ساختمانی بیمه نیستند و در صورت حادثه، غرامت و مستمری به آنان یا بازماندگانشان تعلق نمی‌گیرد. به گفته او، پس از مرگ کارگر، معمولاً بیمه مسئولیت مدنی فقط دیه را به خانواده می‌پردازد و مستمری بازماندگی برقرار نمی‌شود. کار در ارتفاع به تجهیزات مشخصی نیاز دارد و کمربند ایمنی برای جلوگیری از سقوط ضروری است. وقتی بهای این وسیله چند برابر می‌شود و احتمال بازرسی و جریمه پایین می‌ماند، ممکن است هزینه ایمنی از اولویت کارگاه کنار گذاشته شود؛ همان پیوندی که صدیقی میان گرانی تجهیزات و ضعف نظارت مطرح می‌کند.

حوادث ثبت‌شده در رسانه‌ها

بر پایه گزارش‌های رسانه‌ای و خبرهای منتشرشده در فضای گفت‌وگوهای اجتماعی، از اول تیر تا ۹ آبان ۱۴۰۵ دست‌کم ۶۵ حادثه ساختمانی به مرگ ۴۸ کارگر و مصدومیت ۵۱ نفر انجامیده است. دست‌کم شش کارگر حادثه‌دیده بالای ۵۵ سال داشته‌اند که چهار نفر از آن‌ها جان باخته‌اند. سقوط از ارتفاع، ریزش آوار و برق گرفتگی پرتکرارترین حوادث بوده‌اند. در گزارش‌ها، رعایت‌نشدن الزامات ایمنی، نبود تجهیزات حفاظت فردی، ایمن‌نبودن محل گودبرداری و ضعف نظارت و بازرسی از عوامل مطرح‌شده‌اند. مبنای این مجموعه، خبرهای رسانه‌ای و گزارش‌های پراکنده در فضای گفت‌وگوهای اجتماعی است؛ بنابراین فقط حوادثی را دربرمی‌گیرد که خبرشان منتشر شده و به رسانه‌ها رسیده است. این داده‌ها فهرست کامل حوادث ساختمانی کشور نیست، اما بخشی از رخدادهای گزارش‌شده را کنار هم قرار می‌دهد.

اختلاف آمار دو نهاد

آمار رسمی حوادث کار در سال ۱۴۰۵ هنوز از سوی سازمان تأمین‌اجتماعی و پزشکی قانونی منتشر نشده است. اما طی سال‌های گذشته، این دو نهاد جامعه آماری یکسانی نداشته‌اند: پزشکی قانونی مرگ‌های ناشی از حوادث کار را در میان بیمه‌شدگان و فاقدان بیمه ثبت می‌کند، اما تأمین‌اجتماعی فقط به آمار افراد تحت پوشش خود دسترسی دارد. تأمین‌اجتماعی در سال ۱۴۰۴ قریب به ۶۶۸ فوت ناشی از حادثه کار را در میان بیمه‌شدگان ثبت کرد؛ در حالی که پزشکی قانونی برای ۱۱ ماه نخست همان سال، تا پایان بهمن، از یک‌هزار و ۸۷۹ مرگ در محیط‌های کاری خبر داد. این ارقام هم‌دوره و هم‌جامعه نیستند و مقایسه مستقیم آن‌ها دقیق نیست؛ با این حال، تفاوت دامنه پوشش را آشکار می‌کنند. در سال ۱۴۰۳ نیز وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ۶۹۳ فوتی اعلام کرد، در حالی که رقم پزشکی قانونی حدود یک‌هزار و ۹۸۶ نفر بود. تأمین‌اجتماعی در همان سال ۷۶۰ فوتی را در میان افراد تحت پوشش خود ثبت کرد. در همه این موارد، اختلاف ارقام را باید با توجه به تفاوت جامعه آماری خواند؛ ضمن آنکه احتمال ثبت‌نشدن بخشی از حوادث نیز مطرح است. بنابراین، اختلاف ارقام به‌تنهایی نشانه خطای یک نهاد نیست. هر سازمان بخشی از واقعیت را با معیار و پوشش خود ثبت می‌کند. برای خواندن درست داده‌ها، باید مشخص باشد چه افرادی، در چه دوره‌ای و با چه تعریفی از حادثه شمرده شده‌اند. بدون این توضیحات، مقایسه عددها می‌تواند مخاطب را گمراه کند.

آنچه سالنامه نشان می‌دهد

سالنامه آماری تأمین‌اجتماعی برای سال ۱۴۰۴، از نظر شمار حادثه‌دیدگان، البرز را با چهار هزار و ۶۴۶ نفر در صدر قرار می‌دهد. پس از آن، شهرستان‌های استان تهران با ۲ هزار و ۹۳۱ نفر، اصفهان با ۲ هزار و ۸۸۸ نفر، قزوین با ۲ هزار و ۴۳۸ نفر و یزد با ۲ هزار و ۲۷۲ نفر قرار دارند. در البرز، ۷۳۴ زن و ۳ هزار و ۹۱۲ مرد آسیب دیده‌اند. این شمار در شهرستان‌های استان تهران ۳۷۴ زن و دو هزار و ۵۵۷ مرد، در اصفهان ۲۲۸ زن و ۲ هزار و ۶۶۰ مرد، در قزوین ۱۵۹ زن و ۲ هزار و ۲۷۹ مرد و در یزد ۲۳۳ زن و ۲ هزار و ۳۹ مرد بوده است. این ارقام فقط حادثه‌دیدگان ثبت‌شده در جامعه آماری تأمین‌اجتماعی را نشان می‌دهد و برای سنجش خطر هر استان باید شمار شاغلان و نوع فعالیت‌های اقتصادی آن را نیز در نظر گرفت. ترکیب ارقام استان‌ها به‌طور کلی نشان می‌دهد حوادث کار به منطقه خاصی محدود نیست و در نقاط مختلف کشور ثبت شده است. حضور چند استان صنعتی در صدر فهرست نیز سهم این بخش‌ها را در آمار آسیب‌دیدگان نشان می‌دهد.

شدت حادثه در استان‌ها

از نظر شمار فوتی‌ها، اصفهان و خراسان رضوی هر کدام با ۴۸ نفر در صدرند. استان تهران ۴۶ فوتی داشته است: هشت مورد در شرق تهران، ۲۴ مورد در شهرستان‌های استان تهران و ۱۴ مورد در غرب تهران. پس از آن، هرمزگان با ۴۴، آذربایجان شرقی با ۴۲ و فارس با ۴۰ فوتی قرار دارند. آذربایجان غربی ۳۱، زنجان ۳۰، البرز ۲۶، کرمان ۲۴، کرمانشاه ۲۳، گیلان ۲۱ و بوشهر ۲۰ فوتی ثبت کرده‌اند. شمار مرگ به‌تنهایی شدت پیامد حوادث را نشان نمی‌دهد. در سیستان و بلوچستان، ۱۱ نفر از ۱۷۴ حادثه‌دیده جان باخته‌اند؛ حدود ۶.۳ درصد. این نسبت در هرمزگان ۴۴ فوتی از ۷۳۸ حادثه‌دیده، حدود ۶ درصد، و در گلستان ۲۲ فوتی از ۴۳۰ نفر، حدود ۵.۱ درصد است. در البرز، ۲۶ فوتی از ۴ هزار و ۶۴۶ حادثه‌دیده، حدود ۰.۶ درصد را تشکیل می‌دهد. این نسبت‌ها سهم فوتی‌ها از کل حادثه‌دیدگان ثبت‌شده‌اند، نه احتمال مرگ هر کارگر. با این حال، تفاوت آن‌ها نشان می‌دهد شدت پیامد حوادث در استان‌ها یکسان نیست. نسبتی که در گزارش برای سنجش شدت پیامد حوادث به کار رفته، در استان‌ها یکسان نیست. برای توضیح علت تفاوت، به داده‌های جزئی‌تری درباره نوع صنعت، شغل و شرایط وقوع حادثه نیاز است؛ ارقام موجود به‌تنهایی علت را روشن نمی‌کنند.

> آمارهای استانی از افزایش تلفات و مرگ خبر می‌دهند، اما روایت کارگران نشان می‌دهد گرانی ابزار ایمنی و ضعف نظارت چگونه خطر را به کارگاه‌ها می‌کشاند

کارگران خارج از آمار

بیش از نیمی از حوادث کار کشور، بنا بر گزارش، در بخش ساختمان رخ می‌دهد؛ بخشی که بیش از ۵۰ درصد کارگران آن بیمه نیستند و بسیاری روزمزد کار می‌کنند. بنابراین، حوادث این گروه در آمار تأمین‌اجتماعی که به بیمه‌شدگان محدود است، ثبت نمی‌شود. صدیقی می‌گوید بسیاری از حوادث کار در ساختمان در آمار رسمی تأمین‌اجتماعی نمی‌آید و باید رد آن‌ها را در آمار پزشکی قانونی جست‌وجو کرد. به گفته او، برخی حوادث مربوط به کارگران آسیب‌پذیرتر، از جمله اتباع، نیز پنهان می‌ماند و به عنوان حادثه ناشی از کار ثبت نمی‌شود. این وضعیت، تصویری ناقص از ابعاد واقعی حوادث ایجاد می‌کند. راهکار پیشنهادی گزارش، ایجاد پایگاه اطلاعاتی جامع و به‌روز برای ثبت همه حوادث کار است؛ پایگاهی مشارکتی که زیر نظارت تشکل‌های صنفی فعالیت کند. در کشورهایی مانند ژاپن، حوادث در روز وقوع و با جزئیات ثبت می‌شوند و اطلاعات برای عموم، پژوهشگران و رسانه‌ها در دسترس است. چنین سامانه‌ای می‌تواند شناخت دقیق‌تری از نقاط پرخطر و عوامل حادثه فراهم کند و مبنایی برای پیگیری و پیشگیری باشد. بانک پیشنهادی باید پویا باشد و اطلاعات آن مرتب به‌روز شود. مشارکت تشکل‌ها می‌تواند مانع محدودماندن تصویر حوادث به آمار اداری شود. دسترسی رسانه‌ها و پژوهشگران به داده‌ها، امکان بررسی مستمر، پرسشگری درباره علت حوادث و پیگیری مسئولیت‌ها را فراهم می‌کند.

یک روز در آمار حوادث کار

سالنامه آماری سازمان تأمین‌اجتماعی برای سال ۱۴۰۴، آسیب‌دیدن ۳۶ هزار و سه نفر در حوادث کار را ثبت کرده است. تقسیم این تعداد بر ۳۶۵ روز، میانگین نزدیک به ۱۰۰ حادثه‌دیده در روز را نشان می‌دهد. همچنین ۶۶۸ فوتی در جامعه آماری این سازمان ثبت شده که میانگین آن حدود دو نفر در روز است. این محاسبه به معنای وقوع دقیقاً ۱۰۰ حادثه یا دو مرگ در تک‌تک روزهای سال نیست؛ فقط میانگین سالانه را بیان می‌کند. ترکیب خانوادگی آسیب‌دیدگان نیز قابل توجه است: ۲۶ هزار و ۳۴۷ نفر متأهل و ۹ هزار و ۶۵۶ نفر مجرد بوده‌اند. به بیان دیگر، حدود ۷۳.۲ درصد حادثه‌دیدگان متأهل و ۲۶.۸ درصد مجرد بوده‌اند؛ آماری که نشان می‌دهد پیامدهای حادثه می‌تواند زندگی خانواده‌های بسیاری را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در نتیجه، هر حادثه فقط یک آمار فردی نیست.

یادداشت
OPINION



جلیل حاجی‌حسینی
وکیل دادگستری

بازگشت ارز بدون توقف چرخ تولید

الزام صادرکنندگان به بازگرداندن ارز حاصل از صادرات، یکی از ابزارهای مدیریت منابع ارزی است، اما کارآمدی آن فقط با میزان ارز وصول‌شده سنجیده نمی‌شود. اجرای درست این سیاست مستلزم تشخیص میان امتناع عمدی و ناتوانی واقعی است. صادرکننده‌ای که آگاهانه از بازگرداندن ارز خودداری می‌کند، با واحدی که به دلیل تحریم بانکی، محدودیت انتقال وجه، اختلال شبکه صرافی‌ها یا موانع خارج از اختیارش قادر به ایفای تعهد نیست، در موقعیت یکسانی قرار ندارد. برخورد یکسان با این دو وضعیت، به جای حل مسئله ارزی، می‌تواند بنگاه تولیدی را با محدودیت فعالیت، توقف تولید و بحران نقدینگی روبه‌رو کند. اجرای قانون باید به منشأ عدم ایفای تعهد و امکان رفع آن توجه کند، نه صرفاً مانده ثبت‌شده در سامانه.

پیامد این تصمیم اما به صاحب بنگاه محدود نمی‌ماند. کارگر در قرارداد صادراتی، شیوه انتقال ارز یا تصمیم‌های مالی مدیران نقشی ندارد؛ با این همه، اختلال در فعالیت بنگاه می‌تواند به زندگی او منتقل شود: اضافه‌کاری کاهش می‌یابد، دستمزد به تأخیر می‌افتد و سرانجام خطر تعدیل و بیکاری افزایش پیدا می‌کند. از این رو، رسیدگی به تعهدات ارزی باید آثار خود را بر بازار کار نیز بسنجد. صیانت از منابع ارزی و حفظ اشتغال دو هدف متعارض نیستند؛ اجرای یک ضرورت اقتصادی نباید هزینه‌ای را بر دوش کسانی بگذارد که در ایجاد تعهد یا انتخاب شیوه ایفای آن اختیاری نداشته‌اند. تبصره ۶ ماده ۲ مکرر این قانون، در کنار الزام به ایفای تعهد ارزی، جریمه نقدی معادل یک‌پنجم موضوع تخلف و محرومیت‌هایی مقرر کرده است. اگر تعهد ظرف سه ماه از ابلاغ حکم قطعی ایفا نشود، ضمانت اجرای مالی دیگری پیش‌بینی شده است. با این حال، تبصره مقرر می‌کند اگر عدم ایفای تعهد ناشی از قوه قاهره احراز شود، محکومیت‌های موضوع آن اعمال نمی‌شود. از این رو، تعیین مسئولیت به بررسی اسناد بانکی، تجاری و گمرکی و مدارک انتقال ارز نیاز دارد. مانده تعهد در سامانه، به‌تنهایی اثبات‌کننده امتناع عمدی نیست؛ اختلاف محاسباتی، ثبت نادرست اطلاعات و ناتوانی واقعی در انتقال ارز باید از خودداری آگاهانه تفکیک شوند. در هر پرونده، میزان تعهد و اسناد آن باید همراه با وضعیت بنگاه، حجم تولید، شمار کارگران و پیامد تصمیم بر استمرار فعالیت بررسی شود. تولیدی یا اشتغال‌زا بودن واحد، آن را از قانون معاف نمی‌کند؛ اما در تعیین مهلت متناسب و راهکار قانونی برای تعیین تکلیف تعهد مؤثر است. هدف، بازگشت ارز و اصلاح وضعیت بنگاه است، نه توقف تولید. آثار تصمیم بر اشتغال باید سنجیده و برای بنگاه‌های دارای موانع مستند، راهکار قانونی پیش‌بینی شود. اختلاف ارزی کارفرما با دستگاه اجرایی نباید پرداخت دستمزد، حق بیمه و مطالبات قانونی کارگران را معطل بگذارد؛ این تکالیف مستقل از پرونده ارزی‌اند. بازگشت ارز ضروری است، اما کارگری که در ایجاد تعهد نقشی نداشته، نباید هزینه آن را با بیکاری و ناامنی معیشتی بپردازد.

نکته
NEWS

رأی دیوان و چالش عدالت بازنشستگی

بازنشستگی پیش از موعد در مشاغل سخت و زیان‌آور، امتیازی تشریفاتی نیست؛ پاسخی حمایتی به فرسایشی است که کار در محیط‌های پرخطر بر جسم و روان کارگر تحمیل می‌کند. از این منظر، رأی دوم تیرماه ۱۴۰۵ هیـأت عمومی دیوان عدالـت اداری درباره محاسبه نشدن دوران دریافت مقرری بیمه بیکاری به‌عنوان سـابقه اشتغال در این مشاغل، بحثی حقوقی با پیامدهای اجتماعی است. تفکیک سـابقه پرداخت حق بیمه از سـابقه اشـتغال واقعی، از نظر حقوقی قابل طرح اسـت؛ اما پرسـش باقی است: کارگری که سال‌ها در معدن، کارخانه یا محیطی زیان‌آور کار کرده و سـپس بـدون اراده خـود بیـکار شـده، چرا باید پیامد این گسسـت را در مسـیر بازنشستگی نیز تحمل کند؟ وفاداری به نص قانون ضروری است، اما بررسی آثار اجرای آن نیز نباید از نظر دور بماند. خروج کارگر از مشاغل سخت و زیان‌آور همیشه انتخاب او نیسـت. تعطیلی کارگاه، کاهش ظرفیت تولید یا تعدیل نیرو می‌تواند رابطه کاری را قطع کند؛ تصمیم‌هایی که کارگر در آنها نقشی ندارد. فـردی که سـال‌ها در معرض عوامـل زیـان‌آور بوده، ممکن اسـت پیش از تکمیل سـابقه، امکان ادامه کار را از دست بدهد. او درآمد و امنیت شغلی و فرصت ادامه سابقه در حرفه‌ای را از دسـت می‌دهد که سـلامت او را تهدید کرده اسـت. در چنین وضعی، کارگر ممکن اسـت در احراز شـرایط بازنشسـتگی پیش از موعد نیز با تأخیر روبه‌رو شود. پرسـش این است که در تعیین آثار بیکاری ناخواسـته، سهم شـرایط خارج از اختیار کارگر چگونه باید لحاظ شود. محدود کردن پاسخ به اینکه فرد در دوره بیکاری در آن شغل حضور نداشـته، واقعیت رابطه کار و حمایت اجتماعی را بازتاب نمی‌دهد. باید میان سـابقه پرداخت حق بیمه و سـابقه اشـتغال در شـغل سخت و زیان‌آور تفاوت گذاشت. مطابق تبصره ۲ ماده ۶ قانون بیمـه بیکاری، مدت دریافت مقرری از نظر بازنشسـتگی، ازکارافتادگـی و فـوت، جزو سـوابق پرداخـت حـق بیمـه بیمه‌شـده محسوب می‌شـود؛ بنابراین این دوره از سـابقه بیمه‌ای عمومی فرد حذف نمی‌شـود. اما رأی هیـأت عمومی بر این مبنا استوار اسـت که برخورداری از امتیاز بازنشستگی مشاغل سخت و زیـان‌آور، اشـتغال واقعـی در این مشاغل را می‌طلبد و مقرری بیکاری جایگزیـن این شـرط نیسـت. پس یک دوره می‌تواند در سـابقه بیمه‌ای عمومی محاسبه شود، بی‌آنکه سابقه اشـتغال در محیط زیان‌آور به شـمار آید. توضیح حقوقی رأی نباید بررسی پیامدهـای اجتماعـی آن را متوقف کند. فلسـفه بیمه بیکاری، حمایت از کسانی اسـت که بدون اراده خود شغلشان را از دسـت می‌دهند؛ این حمایت نبایـد دشـواری دیگری در مسیر حقوق بازنشستگی آنان ایجاد کند. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سـازمان تأمین اجتماعـی باید آثار رأی را بـر کارگرانی بررسـی کنند که تعطیلی کارگاه یـا تعدیل نیرو، ادامه فعالیتشـان را در مشـاغل سـخت و زیـان‌آور ناممکن کرده اسـت. این بررسـی باید به راهکارهـای قانونی و حمایتی بینجامـد و امکان اصلاح مقررات از مسیر قانونی بررسی شود. بحـث بر سـر کنار گذاشـتن شـرط اشـتغال واقعی یـا معادل دانسـتن مقـرری بـا کار در محیـط زیـان‌آور نیسـت؛ باید برای وضعیـت خارج از اختیار کارگر پاسخی منصفانه یافت. حمایت از شاغلان این حرفه‌ها نباید به تشـخیص عنوان شغلی و شمارش سنوات محدود بماند.

۲ میلیون بیکار و آزمون طرح اشتغال عمومی

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با طرح اشتغال عمومی، بیکاران پیش از جنگ و شاغلان آسیب‌دیده بخش غیررسمی را هدف گرفته و برای آنان فرصت‌های درآمدزای کوتاه‌مدت فراهم می‌کند

نازنین رزاقی‌مهر
روزنامه نگار



> دریافت برنامه‌های اجرایی از حدود ۲۰ استان، گام نخست اجرای اشتغال عمومی است؛ طرحی که قرار است بیکاران و شاغلان آسیب‌دیده را به کارهای موقت متصل کند

در شرایطی که پیامدهای جنگ، رکود اقتصادی و کاهش ظرفیت اشـتغال بنگاه‌ها، بازار کار ایران را با فشـارهای تازه‌ای روبـه‌رو کرده، وزارت کار با طراحی طرح اشـتغال عمومی درصدد ایجاد فرصت‌های درآمدی برای بیکاران و شاغلان آسیب‌دیده، به‌ویژه در بخش غیررسمی، برآمده است. این برنامه با تمرکز بر گروه‌هایی که در بحران‌های اقتصـادی کمتر از حمایت‌هـای متعـارف برخوردارند، می‌کوشد بخشی از خلأ موجود در سیاست‌های حمایتی بازار کار را از طریق ایجاد فرصت‌های شغلی کوتاه‌مدت پوشش دهد؛ اقدامی که البته اثربخشی آن به نحوه اجرا و پیوند دادن فرصت‌های موقت با اشتغال پایدار بستگی دارد.

اشتغال عمومی در بحران

سید مالک حسینی، معاون توسعه کارآفرینی و اشتغال وزارت تعـاون، کار و رفاه اجتماعـی، در توضیح ضرورت اجرای طرح اشتغال عمومی، بر ساختار دوگانه بازار کار ایران تأکید می‌کند؛ بازاری که به گفته او، حدود ۵۴ درصد اشتغال آن در بخش غیررسمی قرار دارد. مسئله اصلی از نگاه او این است که بخش بزرگی از شاغلان غیررسمی، به دلیل نداشتن سابقه بیمه و رابطه استخدامی ثبت‌شده، هنگام بروز بحران در نظام‌های حمایتی متعارف شناسایی نمی‌شوند. در نتیجه، حتی اگر فعالیت اقتصادی و منبع درآمد این افراد متوقف شود، نمی‌توانند از حمایت‌هایی مانند بیمه بیکاری بهره‌مند شوند. او همچنین دو میلیون نفر بیکار پیش از جنگ را از دیگر گروه‌های هدف این برنامه معرفی می‌کند. بر اساس توضیحات معاون وزیر، اشتغال عمومی قرار نیسـت جایگزین اسـتخدام در بنگاه‌های اقتصادی شـود، بلکه با تعریف پروژه‌هایی نظیر لایروبی کانال‌های کشاورزی، تسطیح راه‌های روستایی، احداث سازه‌های محلی و برخی خدمات شهری مانند رنگ‌آمیزی جداول و هرس درختان، فرصت‌هـای کاری کوتاه‌مدت کمتر از یک سال ایجاد می‌کند. وزارت کار همچنین اعلام کرده است که برنامه‌های اجرایی نزدیک به ۲۰ استان را در این زمینه دریافت کرده است. از این منظر، اشتغال عمومی را می‌توان در چارچوب سیاست‌های فعال بازار کار بررسی کرد؛ سیاست‌هایی که در کنار حمایت‌های غیرفعال مانند پرداخت مقرری بیمه بیکاری و کمک‌های معیشـتی، با هدف ایجاد فرصت درآمدی، جلوگیری از خروج افراد از بازار کار و کاهش آثار اقتصادی بحران طراحی می‌شوند. با این حال، باید میان ایجاد یک فرصت درآمدی موقت و ایجاد اشتغال پایدار تمایز قائل شد. اشتغال عمومی می‌تواند در شرایط اضطراری به خانوارهایی که درآمدشان را از دست داده‌اند کمک کنـد، اما به‌تنهایـی نمی‌تواند جایگزین سیاست‌های حفظ بنگاه‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری مولد و بهبود شرایط عمومی کسب‌وکار شود.

حقوق کار در بحران

یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح‌شده درباره این برنامه، نسبت آن با استانداردهای قانونی اشتغال است. معاون توسعه کارآفرینی و اشتغال وزارت کار صراحتاً اعلام کرده اسـت که در این طرح، پوشـش بیمه تأمیـن اجتماعی پیش‌بینی نشـده و اجرای پروژه‌ها نیز خارج از چارچوب متعارف پیمانکاری و رابطه استخدامی قانون کار انجام می‌شود. اسـتدلال او این اسـت که هدف برنامه، ایجاد امکان فعالیت اقتصادی برای گروه‌هایی است که اساساً در پوشـش بیمه‌ای قرار ندارند و اجرای پروژه‌ها از مسیر پیمانکاری متعارف، به دلیل هزینه‌هـای بیمه، مالیات و ضمانت‌نامه‌هـا، می‌تواند رونـد اجرا را دشـوار کند. او همچنیـن تأکید کـرده طرح بـا محدودیت زمانـی و در چارچوب شرایط ویژه و جنگی اجرا می‌شود و پس از پایان این شرایط نیز تداوم آن، در صورت ضرورت، باید به مناطق و فعالیت‌هایی محدود باشد که بخش خصوصی تمایلی به ورود به آن‌ها ندارد. به گفته حسـینی، در پیش‌نویس آیین‌نامه اجرایی، برای مجریان طرح نیز سـازوکار احراز صلاحیت در نظر گرفته شـده و کارگاه‌های ثبت‌شـده و شرکت‌های پیمانکاری متعارف از ورود به این برنامه مستثنا هسـتند. با وجود این توضیحات، طرح با انتقادهایی از سوی نمایندگان کارگری مواجه شده است. علی خدایی، عضو کارگری شورای عالی کار، حذف پوشش قانون کار و تأمین اجتماعی را از مهم‌ترین ایرادهای برنامه دانسته و نسبت به امکان گسـترش الگوهای اشتغال کم‌هزینه و فاقد حمایت‌های قانونی هشـدار داده اسـت. از نگاه او، شرایط دشـوار اقتصادی نباید به ابزاری برای کاهش حقوق نیروی کار تبدیل شود. نگرانی دیگر منتقدان این است که استثنائات تعریف‌شده برای شرایط اضطراری، در صورت نبود نظارت و محدودیت‌های روشن، ممکن است در آینده به رویه‌ای برای استفاده از نیروی کار ارزان و فاقد حمایت‌های متعارف تبدیل شود. این اختلاف دیدگاه، پرسشی اساسی را درباره طراحی سیاست‌های اشتغال در شرایط بحران مطرح می‌کند و آن این است که چگونه می‌توان برای افرادی که هیچ منبع درآمدی ندارند، فرصت کاری فوری ایجاد کرد، بدون آنکه این مداخله به کاهش سطح حمایت از نیروی کار منجر شود.

حمایت از نیروی کار

به بـاور کارشناسـان روابط کار، نخسـتین پیش‌شـرط اثربخشـی چنیـن برنامه‌هایـی، تعریف دقیـق جامعه هدف اسـت. بیکاران فاقد درآمد، شـاغلان غیررسمی که فعالیتشان متوقف شـده و افرادی که سـاعات کار و درآمدشان به‌شـدت کاهش یافته، همگی ممکن است به حمایت نیاز داشـته باشـند؛ اما وضعیـت و نیازهای آن‌ها یکسـان نیسـت. برای گروهی، اشـتغال عمومی می‌تواند منبع اصلـی درآمد موقت باشـد و بـرای گروه دیگر، نقش مکمل معیشـتی داشـته باشد. بنابراین، شناسایی دقیق افراد، جلوگیری از ورود افراد غیرمشمول و تعیین اولویت بر اساس میزان آسیب‌پذیری اقتصادی، اهمیت زیادی دارد. در عین حال، باید روشن باشد که چه نهادی مسئول ارزیابی وضعیت متقاضیان و رسیدگی به اعتراض‌های احتمالی آن‌هاست. موضوع دیگر، تعیین حداقل استانداردهای حمایت از نیروی کار است. حتی اگر ایـن برنامه با هـدف ایجاد فرصت‌هـای کوتاه‌مدت طراحی شده باشـد، موقتی بودن رابطه کاری به معنای بی‌نیازی از حمایت‌های پایه نیست. تعیین کف درآمدی روشن، پوشش حوادث ناشی از کار، رعایت الزامات ایمنی و بهداشـت حرفه‌ای، پرداخت منظم دسـتمزد و ایجاد سازوکار رسیدگی به اختلافات، از جمله مسائلی است که باید در آیین‌نامه اجرایی مورد توجه قرار گیرد. در کنار این موارد، جلوگیری از جایگزینی اشتغال رسمی با فرصت‌های موقت و کم‌هزینه نیز اهمیـت دارد. یکی از نگرانی‌های مطرح‌شده درباره برنامه‌های اشتغال عمومی این است که برخی دستگاه‌ها یا مجریان ممکن است فعالیت‌هایی را که پیش از این از طریق استخدام یا پیمانکاری متعارف انجام می‌شدند، به نیروی کار مشـمول طرح واگذار کنند. در چنین وضعیتی، به جای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، صرفاً شکل و شرایط اشتغال تغییر می‌کند.

اشتغال عمومی؛ سیاست مکمل

با این حال، شاید مهم‌ترین مسئله درباره اشتغال عمومی به مرحله پایان پروژه‌ها مربوط باشد. اگر فردی برای سه یا شش ماه در یک پروژه عمومی مشغول به کار شود، پس از پایان آن مشخص نیست چه مسیری پیش روی او قرار دارد و آیا مهارت یا تجربه‌ای به دست آورده است که امکان ورود به یک شغل دیگر را برایش فراهم کند. در واقع، موفقیت چنین برنامه‌ای را باید با میزان درآمد پرداخت‌شده، مدت اشتغال، شرایط کاری، تعداد افرادی که پس از پایان برنامه به مشاغل دیگر منتقل می‌شوند و سهم افرادی که دوباره به بیکاری بازمی‌گردند، مورد ارزیابی قرار داد. همچنین لازم است مشخص شـود چه میزان از فرصت‌های ایجادشده واقعاً جدید بوده و چه تعداد از آن‌ها جایگزین فعالیت‌های پیشین شده‌اند. از سوی دیگر، اشتغال عمومی نباید توجه سیاست‌گذاران را از ضرورت حفظ مشاغل موجود منحرف کند. این سیاسـت‌ها به‌ویژه برای بنگاه‌هـای کوچک و متوسط که در برابر شوک‌های اقتصادی آسیب‌پذیرترند، اهمیت دارند. در شـرایطی که بخشی از مشاغل موجود در معرض حذف قرار گرفته‌اند، حفظ یک فرصت شغلی می‌تواند به اندازه ایجاد یک فرصت جدید اهمیت داشته باشد.

سیاست اشتغال در دوره بحران

تجربه هند، آفریقای جنوبی، آرژانتین و اروگوئه نشان می‌دهد اشتغال بدون حمایت مکمل، پایدار نمی‌ماند

بحران‌های اقتصادی بـازار کار را با تعدیل نیرو، تعطیلی فعالیت‌ها و افت درآمد شاغلان غیررسمی روبه‌رو می‌کنند. دولت‌ها در چنین شرایطی باید هم از سقوط فوری درآمد خانوارها جلوگیری کنند و هم مسیر بازگشت افراد به بازار کار را هموار سازند. برنامه‌های اشتغال عمومی و اضطراری با تعریف پروژه‌های کوتاه‌مدت در حوزه‌هایی مانند خدمات شهری، زیرساخت‌های محلی، کشاورزی و حفاظت از محیط زیست، برای افراد بیکار یا فاقد درآمد فرصت کسب دستمزد فراهم می‌کنند. با این حال، تجربه کشورها نشان می‌دهد شـمار فرصت‌های اعلام‌شـده به‌تنهایی معیار موفقیت نیست. اشـتغال موقت می‌تواند ضربه‌گیر بحران باشـد، اما الزاماً به شغل پایدار منتهی نمی‌شود.

تجربه‌های جهانی چه می‌گویند؟

برنامه تضمین اشـتغال روسـتایی هنـد، موسـوم بـه MGNREGA، از شناخته‌شـده‌ترین نمونه‌هاسـت. این برنامه از سـال ۲۰۰۶ اجرا شده و برای خانوارهای روستایی واجد شـرایط، حداکثر ۱۰۰ روز کار با دستمزد در سال فراهم می‌کند. پروژه‌های آن توسـعه منابع آب، راه‌های روستایی و زیرسـاخت‌های محلی را دربر می‌گیرد. پژوهش‌ها از افزایش مشارکت اقتصادی زنان و بهبود دسـتمزد کارگران روزمزد در برخی مناطق حکایت دارند. با ایـن همه، تفـاوت کیفیت اجرا، تأخیـر در پرداخت دسـتمزد و محدودیت ظرفیت اجرایـی از چالش‌های آن بوده‌اند. تجربه هند نشـان می‌دهد حتی برنامه‌ای گسـترده، بدون تأمین مالی منظم و نظارت مؤثر به همه اهداف خود نمی‌رسد. در آفریقای جنوبی، برنامه اشتغال عمومی (EPWP) با هدف کاهش فقـر و بیکاری، به‌ویژه در میـان زنان، جوانان و گروه‌های آسیب‌پذیر، فرصت‌های کاری موقت ایجاد می‌کند. این برنامه در خدمات اجتماعی، نگهداری زیرساخت‌ها و حفاظت از محیط زیست فعال است و در دوره همه‌گیری کرونا نیز برای تأمین درآمد بخشی از نیروی کار به کار رفت. با این حال، ارزیابی‌ها از بازگشت شمار زیادی از شرکت‌کنندگان به بیکاری پس از پایان دوره خبر می‌دهند. بنابراین، افزایش فرصت‌های کاری لزوماً به خروج پایدار از چرخه بیـکاری نمی‌انجامد. آرژانتین پس از بحران اقتصادی سـال ۲۰۰۲، برنامه «جفس و جفاس» را برای حمایت از خانوارهایی اجرا کرد که سرپرست آنها شغلِ خود را از دست داده بود. این برنامه با پیوند حمایت درآمدی و مشارکت در فعالیت‌های عمومی، بخشی از فشار اقتصادی بر خانوارهای کم‌درآمد را کاهش داد. ارزیابی بانک جهانی نشـان می‌دهد نرخ بیکاری حدود ۲.۵ واحد درصد کاهش یافت و برنامه در جلوگیری از گسترش فقر شدید مؤثر بود؛ هرچند اثر آن بر فقر عمومی محدودتر بود و شناسایی مشمولان نیز دشواری‌هایی داشت. در اروگوئه، ارزیابی برنامه «کار برای اروگوئه» نشان داد حمایت نقدی و اشتغال عمومی، بدون سـرمایه‌گذاری کافی در مهارت‌آموزی و توانمندسـازی شغلی، اثر معناداری بر بهبود پایدار اشتغال و شاخص‌های اجتماعی نداشت. ضعف در ارتقای سرمایه انسانی از کاستی‌های این برنامه بود.

محدودیت اشتغال موقت

این تجربه‌ها بر ضـرورت تعیین هدف روشـن تأکید دارند. اگـر اولویت، حمایت از درآمد خانوارها در دوره بحران باشـد، دسـتمزد و مدت اشتغال باید با نیازهای معیشتی گروه هدف تناسب داشته باشد. اما اگر بازگشت افراد به بازار کار نیز دنبال می‌شود، پرداخت دستمزد و تعریف پروژه کافی نیسـت؛ آموزش مهارتی، کاریابی و پیوند با بنگاه‌هـای اقتصادی باید در برنامه گنجانده شود. پژوهش مروری منتشرشـده در نشریه بانک جهانی درباره ۱۱ برنامه اشتغال عمومی در کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط نشان می‌دهد این برنامه‌ها معمولاً در دوره مشارکت، اشتغال و درآمد افراد را افزایش می‌دهند؛ اما آثار مثبت در بسـیاری از موارد پس از پایان برنامه کاهش می‌یابـد. بنابراین، اشـتغال عمومی می‌تواند از فشـار اقتصادی بکاهد، اما بدون سیاست‌های مکمل الزاماً موقعیت شغلی افراد را ماندگار تغییر نمی‌دهد.

بازار مسکن تهران با معادله تازه گرانی روبه‌روست

کاهش قیمت ارز و طلا هم نتوانست مانع افزایش قیمت‌های پیشنهادی آپارتمان شود؛ هزینه ساخت، محدودیت عرضه و انتظارات مالکان، مسیر متفاوتی برای بازار ملک رقم زد



مجید انتظاری
روزنامه نگار

بازار مسکن تهران در نیمه نخست آبان، برخلاف بازار ارز و طلا حرکت کرد. در فاصله‌ای که دلار در بازار آزاد حدود ۳.۳ درصد و طلا نزدیک به پنج درصد ارزان شد، میانگین قیمت پیشنهادی فروش آپارتمان در پایتخت ۷.۶ درصد افزایش یافت.

داده‌های یک سامانه ملکی نشان می‌دهد متوسط بهای هر مترمربع آپارتمان که در نیمه نخست مهر حدود ۲۴۹ میلیون تومان بود، تا ۱۸ آبان به ۲۶۸ میلیون تومان رسیده است. این تغییر در نگاه نخست از پیشتازی مسکن در برابر دو بازار موازی حکایت دارد، اما تصویر معاملات چیز دیگری می‌گوید. بازار خریدوفروش که پس از جهش قیمت‌ها در ابتدای سال وارد رکود شد، همچنان کم‌تحرک است و نشانه روشنی از بازگشت تقاضای مؤثر دیده نمی‌شود. بنابراین رشد قیمت‌های درج‌شده در آگهی‌ها را نباید معادل افزایش قیمت معاملات یا رونق بازار دانست. فاصله میان توان مالی خریداران و انتظار فروشندگان، در کنار نااطمینانی اقتصادی و افزایش هزینه ساخت، همچنان مانع اصلی تحرک بازار است.

مسکن، جلوتر از رقبا

مقایسه یک‌ساله نیز نشان می‌دهد قیمت پیشنهادی مسکن، اندکی از رشد دلار و طلا جلوتر بوده است. آبان سال گذشته، میانگین قیمت اعلامی هر مترمربع آپارتمان در تهران حدود ۱۰۸ میلیون تومان بود؛ این رقم در نیمه آبان امسال به حدود ۲۶۸ میلیون تومان رسید و رشد نزدیک به ۱۴۸ درصدی را ثبت کرد. دلار نیز از محدوده ۱۰۷ هزار تومان به حدود ۲۶۳ هزار تومان در ۱۹ آبان ۱۴۰۵ رسید و حدود ۱۴۴ درصد افزایش یافت. هر گرم طلای ۱۸ عیار هم از حدود ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان به ۲۵ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان رسید؛ افزایشی نزدیک به ۱۴۳ درصد. به این ترتیب، هر سه بازار در یک سال رشد داشتند، اما مسکن بر مبنای قیمت‌های اعلامی اندکی بیشتر افزایش یافت.

در بازه کوتاه‌تر، مسیر بازارها متفاوت بود: قیمت پیشنهادی آپارتمان ۷.۶ درصد بالا رفت، در حالی که دلار حدود ۳.۳ درصد و طلا نزدیک به پنج درصد کاهش قیمت داشتند. اخبار مذاکرات نیز ممکن است بر انتظارات فروشندگان اثر گذاشته باشد. بازار علاوه بر ارز و طلا، از هزینه ساخت، قیمت زمین و توان خرید خانوار تأثیر می‌پذیرد. برای تفسیر ارقام باید محدودیت داده‌ها را در نظر گرفت. از مرداد ۱۴۰۳ به این سو، آمار رسمی و مستمر از متوسط قیمت معاملات قطعی مسکن تهران منتشر نشده است. بنابراین اطلاعات سامانه‌های ملکی و آگهی‌های فروش از معدود منابع موجود برای رصد انتظارات فروشندگان به شمار می‌رود؛ اما مبلغ درج‌شده در آگهی لزوماً قیمت نهایی مورد توافق نیست و ممکن است در مذاکره تخفیف یا شرایط پرداخت تغییر کند. پس افزایش میانگین فایل‌ها، نشانه رشد قیمت پیشنهادی است و نه گزارشی قطعی از بهای معاملات. مقایسه با تورم عمومی نیز باید با احتیاط انجام شود.

طبق آمار بانک مرکزی، تورم ماهانه مناطق شهری در مهر ۱۴۰۵ معادل ۴.۶ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه ۸۳.۵ درصد بود. در مقابل، رشد قیمت پیشنهادی مسکن تهران در دوره مورد بررسی ۷.۶ درصد و در مقیاس یک‌ساله حدود ۱۴۸ درصد اعلام شده است. شاخص تورم عمومی قیمت مجموعه‌ای از کالاها و خدمات مصرفی را اندازه می‌گیرد، اما داده مسکن به فایل‌های عرضه‌شده در تهران مربوط است؛ دوره محاسبه این ارقام نیز یکسان نیست. بنابراین این مقایسه جهت حرکت بازارها را نشان می‌دهد، نه نسبت دو شاخص هم‌ماهیت را.

قیمت بالا، معاملات پایین

با وجود افزایش قیمت‌های پیشنهادی، نشانه‌ای از رونق خریدوفروش دیده نمی‌شود. گزارش فعالان از پایین بودن قراردادها و ناتوانی بسیاری از متقاضیان مصرفی برای ورود به بازار حکایت دارد. افزایش قیمت مسکن در سال‌های گذشته فاصله درآمد خانوار و بهای خانه را بیشتر کرده است.

خانواده‌هایی که پیش‌تر با پس‌انداز، وام و کمک بستگان امکان خرید داشتند، اکنون برای تأمین آورده اولیه و پرداخت بهای خانه با دشواری بیشتری روبه‌رو هستند. نااطمینانی اقتصادی و نوسان بازارهای دارایی نیز تصمیم شماری از خریداران را به تعویق انداخته است. فروشندگان نیز به دلیل افزایش هزینه جایگزینی ملک و نگرانی از کاهش ارزش پول، تمایل چندانی به پایین آوردن قیمت ندارند. این فاصله میان انتظار مالکان و منابع محدود خریداران، قراردادها را کاهش می‌دهد و زمان فروش را طولانی می‌کند؛ قیمت آگهی الزاماً قیمت معامله نیست. برخی مشاوران املاک از کاهش فایل‌های مرغوب خبر می‌دهند. به گفته آنان، شماری از مالکان تا روشن‌تر شدن شرایط اقتصادی از عرضه واحدهای خودداری می‌کنند. کاهش فایل‌های مناسب می‌تواند میانگین قیمت پیشنهادی را بالا ببرد، حتی اگر خریدار تازه‌ای وارد بازار نشده باشد. کیانوش گودرزی، رئیس اتحادیه مشاوران املاک تهران، به خبرنگار «آتیه‌نو» گفته است رکود بازار از دوران کرونا ادامه داشته و تنظیم قرارداد برای مشاوران دشوار شده است. به گفته او، بهبود نسبی اواخر سال گذشته با تحولات اقتصادی، نااطمینانی و جنگ متوقف شد و قراردادها کاهش یافت. گودرزی افزایش قیمت زمین و هزینه ساخت را از عوامل رشد بهای تمام‌شده می‌داند، اما معتقد است ملک در بلندمدت نسبت به تورم عمومی و رشد ارز و طلا افزایش کمتری داشته است؛ بنابراین بالا رفتن هزینه ساخت به‌تنهایی نشانه قطعی جهش قیمت نیست. او گفته است دسترسی اتحادیه به اطلاعات معاملات مسدود شده و امکان بررسی دقیق قراردادها و قیمت واقعی معاملات را ندارد؛ با این حال، گزارش‌های میدانی از پایین بودن سطح قراردادها حکایت دارند. به پیش‌بینی گودرزی، اگر اتفاق خاصی رخ ندهد، روند معاملات در نیمه دوم سال تغییر محسوسی نخواهد کرد و تا پایان سال ۱۴۰۵ نیز نباید انتظار جهش قیمتی قابل توجه داشت.

فشار هزینه ساخت

در کنار افت قدرت خرید و تحولات بازارهای موازی، افزایش هزینه ساخت بر قیمت‌گذاری واحدهای مسکونی اثر می‌گذارد. بر اساس آخرین آمار رسمی شاخص قیمت نهاده‌های ساختمان‌های مسکونی شهر تهران، مربوط به بهار ۱۴۰۵، این شاخص نسبت به فصل قبل ۲۰.۷ درصد و در مقایسه با فصل مشابه سال گذشته ۱۰۶.۸ درصد افزایش داشته است. تورم سالانه نهاده‌های ساختمانی نیز در همین دوره به ۸۰ درصد رسیده است. زمین، تأمین مالی، عوارض و مجوزها، دستمزد و اجرای پروژه در بهای تمام‌شده مسکن نقش دارند. خسرو مختاری، رئیس هیئت عامل صندوق ملی مسکن، اوایل آبان اعلام کرد هزینه ساخت مسکن در بالاترین شرایط به متری ۸۰ میلیون تومان رسیده است. او با اشاره به تهدیدها و نوسان‌های بازار ملک، این وضعیت را نشانه‌ای از ثبات اقتصادی کشور دانست و با تأکید بر ظرفیت تقاضا و ضرورت سرمایه‌گذاری، آینده مناسبی برای اقتصاد مسکن و تولید واحدهای مسکونی پیش‌بینی کرد. این آمارها از فشار بیشتر بر سازندگان حکایت دارد؛ با این حال، انتقال هزینه‌ها به قیمت فروش به تقاضا و توان پرداخت خریداران نیز بستگی دارد.

سازندگان زیر فشار رکود

در شرایط رکود، سازندگان نمی‌توانند هر میزان افزایش هزینه را به خریدار منتقل کنند. رشد بهای مصالح و دستمزد ممکن است قیمت پیشنهادی واحدهای تکمیل‌شده را بالا ببرد، اما اگر متقاضی توان پرداخت نداشته باشد، فروش با نرخ جدید انجام نمی‌شود. در این وضع، افزایش قیمت ممکن است فقط زمان فروش را طولانی‌تر کند. برخی سازندگان به جای کاهش آشکار قیمت اسمی از روش‌هایی مانند تخفیف، فروش اقساطی، دریافت بخشی از مبلغ هنگام تحویل یا انعطاف در شرایط پرداخت استفاده می‌کنند. از سوی دیگر، افزایش هزینه جایگزینی واحد مسکونی انگیزه مالکان برای فروش را کاهش می‌دهد؛ آنان نگران‌اند خرید واحدی مشابه در آینده گران‌تر تمام شود. این رفتار در کنار کاهش فایل‌های مرغوب می‌تواند قیمت‌های اعلامی را بالا نگه دارد، هرچند خریداران محدودند.

آمار تولید و سرمایه‌گذاری نیز از دشواری‌های این بخش حکایت دارد. در سال ۱۴۰۴، تولید مسکن نسبت به سال ۱۴۰۳ حدود ۲۵ درصد کاهش یافت و حجم سرمایه‌گذاری ریالی در این بازار با رشد واقعی منفی ۲۹ درصدی روبه‌رو شد. همچنین در پنج فصل منتهی به ابتدای تابستان امسال، تیراژ ساخت مسکن کشور در هر فصل به‌طور متوسط ۲۳ درصد کمتر از فصل مشابه سال قبل بود. این ارقام از افت ساخت‌وساز خبر می‌دهند، اما کاهش تولید به‌تنهایی افزایش فوری قیمت را تضمین نمی‌کند؛ اثر آن به تقاضا، موجودی واحدها و قدرت خرید وابسته است. اگر این افت ساخت‌وساز ادامه پیدا کند، ممکن است در سال‌های پیش رو عرضه واحدهای تازه را در بازار مسکن محدودتر کند؛ هرچند شدت اثر آن به نیاز بازار، موجودی خانه‌های آماده و امکان تأمین مالی پروژه‌ها بستگی دارد. از این رو، آمار تولید باید در کنار تحولات تقاضا و هزینه‌های ساخت بررسی شود.

عوامل تعیین‌کننده بازار

چشم‌انداز بازار مسکن در نیمه دوم سال ۱۴۰۵ به مجموعه‌ای از متغیرهای اقتصادی وابسته است و نمی‌توان تنها با اتکا به رشد قیمت‌های پیشنهادی چند هفته اخیر درباره مسیر آینده آن قضاوت کرد. ثبات اقتصادی، مذاکرات، تحولات منطقه‌ای، نرخ ارز، انتظارات تورمی، قدرت خرید و هزینه تأمین مالی بر تصمیم دو سوی بازار اثر دارند. اگر نااطمینانی‌ها کاهش یابد، ممکن است بخشی از متقاضیانی که خرید خود را به تعویق انداخته‌اند، دوباره وارد بازار شوند.

اما این اتفاق به بهبود توان مالی و کاهش فاصله درآمد و قیمت مسکن وابسته است. آرام‌تر شدن بازار ارز به‌تنهایی برای بازگرداندن خریداران کافی نیست؛ متقاضی باید امکان تأمین آورده و پرداخت بهای خانه را داشته باشد.

در مقابل، اگر قیمت زمین و نهاده‌های ساختمانی افزایش یابد، فروشندگان ممکن است قیمت‌های پیشنهادی را بالاتر ببرند؛ حتی اگر معاملات در سطح پایینی باقی بماند. آنها هزینه جایگزینی و مخارج تولید را لحاظ می‌کنند، اما قیمت قابل تحقق همچنان به قدرت خرید متقاضیان بستگی دارد. کاهش قیمت دلار و طلا در یک دوره کوتاه برای نتیجه‌گیری درباره تغییر انتظارات تورمی در بازار مسکن کافی نیست. ملک معمولاً تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل و انتظارات بلندمدت قرار دارد و واکنشش به تغییر بازارهای موازی لزوماً هم‌زمان یا هم‌اندازه نیست.

در نیمه نخست آبان، در حالی که ارز و طلا ارزان شدند، قیمت پیشنهادی فایل‌های مسکن افزایش یافت؛ اما پایین بودن تعداد قراردادها نشان می‌دهد این رشد هنوز به تقاضای مؤثر تبدیل نشده است. قضاوت درباره برنده این رقابت به معیار مقایسه بستگی دارد. مالک از افزایش ارزش اسمی دارایی خود سود می‌برد، به‌ویژه وقتی ارز و طلا در همان دوره عقب نشسته‌اند، اما برای متقاضی خرید، رشد قیمت دسترسی به خانه را دشوارتر می‌کند.

برای سازنده نیز قیمت بالاتر زمانی مزیت است که واحد فروش برود و سرمایه به چرخه تولید بازگردد. پس در نهایت عملکرد قیمتی، به‌تنهایی سلامت بازار مسکن را نشان نمی‌دهد.

> **افزایش بیش از دوبرابری شاخص نهاده‌های ساختمانی در یک سال، هزینه تولید را بالا برده، اما ضعف قدرت خرید اجازه انتقال کامل این فشار به مصرف کنندگان را نمی‌دهد**

از قیمت آگهی تا معامله واقعی

آگهی فروش، نقطه شروع مذاکره است، نه سند قیمت قطعی. مالک مبلغ را بر پایه انتظارش از بازار، هزینه جایگزینی ملک و نیاز مالی خود تعیین می‌کند. خریدار آن را با بودجه، موقعیت، سن و کیفیت بنا و گزینه‌های موجود می‌سنجد. فاصله این دو نگاه ممکن است در عمل با تخفیف، توافق بر سر زمان پرداخت یا فروش اقساطی کاهش پیدا کند. به همین دلیل، دو واحد با قیمت آگهی مشابه لزوماً با مبلغ یکسان معامله نمی‌شوند. ترکیب فایل‌های موجود نیز بر میانگین اثر می‌گذارد. اگر مالکان واحدهای مرغوب را عرضه نکنند و فایل‌های گران‌تر در سامانه‌ها باقی بمانند، میانگین قیمت پیشنهادی بالا می‌رود؛ حتی اگر قیمت مورد توافق در معاملات تغییر نکرده باشد. آگهی‌های تکراری و مدت ماندگاری فایل نیز تصویر بازار را تغییر می‌دهند. برای همین، داده آگهی‌ها برای شناخت انتظار فروشندگان مفید است، اما به تنهایی قدرت خرید، تعداد معاملات یا قیمت نهایی قراردادها را نشان نمی‌دهد. ارزیابی دقیق‌تر زمانی ممکن است که این اطلاعات در کنار تعداد قراردادهای ثبت‌شده و بهای معاملات قطعی قرار گیرد.

یادداشت
OPINION



امین مسعودی
معاون شرکت عمران شهرهای جدید

آمایش سرزمین و نقشه توسعه متوازن

تمرکززدایی از تهران را نباید به انتقال کارخانه‌ها یا جابه‌جایی جمعیت فروکاست. مسئله، بازتوزیع فرصت‌های اقتصادی و شکل‌گیری قطب‌های تازه تولید و اشتغال است. طی دهه‌های گذشته، جمعیت، سرمایه‌گذاری، فعالیت‌های اقتصادی، خدمات تخصصی و فرصت‌های شغلی در تهران و پیرامون آن متمرکز شده‌اند؛ تمرکزی که در کنار برخی مزیت‌های اقتصادی، فشار مضاعفی بر زیرساخت‌ها، منابع آب، حمل‌ونقل و محیط‌زیست آن وارد کرده است. در مقابل، مناطق بسیاری با وجود ظرفیت‌های طبیعی، اقتصادی، صنعتی و انسانی، سهم متناسبی از سرمایه‌گذاری و فعالیت مولد اقتصادی ندارند. حاصل این نابرابری، محدود شدن فرصت زندگی و کار با کیفیت به چند کلان‌شهر است. تمرکززدایی باید نه برای سبک کردن پایتخت، بلکه برای تعادل در نظام سکونت و فعالیت اقتصادی و تحقق عدالت فضایی دنبال شود. جهت‌گیری آمایش سرزمین و برنامه‌های تازه دولت در این زمینه اهمیت دارد؛ آمایش مشخص می‌کند هر فعالیت اقتصادی و صنعتی متناسب با مزیت‌ها و محدودیت‌های منطقه‌ای، کجا و با چه مقیاسی مستقر شود. منابع آب، ملاحظات محیط‌زیستی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، ظرفیت‌های منطقه‌ای و ویژگی‌های جمعیتی باید در این تصمیم‌گیری‌ها مبنا قرار گیرند. استقرار صنعت بدون توجه به این عوامل ممکن است به جای ایجاد فرصت، فشار بر منابع و زیرساخت‌ها را تشدید کند. با این حال، آمایش نباید صرفا ابزاری برای محدود کردن فعالیت‌ها باشد؛ کارکرد آن باید شناسایی و فعال‌سازی ظرفیت‌های مغفول نیز باشد. بنابراین، مدیریت تمرکز در تهران و البرز باید با تعریف کانون‌های جدید تولید، اشتغال و سرمایه‌گذاری در دیگر مناطق همراه شود. این کانون‌ها زمانی به قطب‌های پایدار تبدیل می‌شوند که با مزیت هر منطقه تناسب داشته باشند. سواحل جنوبی ظرفیت توسعه صنایع دریامحور، صنایع انرژی‌بر، صنایع پایین‌دستی نفت و گاز، لجستیک و تجارت بین‌المللی را دارند. در مناطق مرکزی و دیگر استان‌ها نیز ظرفیت‌های معدنی، صنعتی، کشاورزی و فناوری می‌توانند پایه مراکز تخصصی تولید و اشتغال باشند. اما گسترش صنعت به‌تنهایی به تعادل منطقه‌ای نمی‌انجامد. فعالیت تولیدی باید با سکونتگاه با کیفیت و خدمات ضروری همراه باشد؛ همان‌گونه که سکونتگاه بدون فرصت اشتغال، پایداری اقتصادی نخواهد داشت. شهر در الگوی جدید باید محل زندگی، کار، فعالیت اقتصادی، ارائه خدمات و تعامل اجتماعی باشد و شهرهای جدید متناسب با مزیت‌های منطقه‌ای، مأموریتی اقتصادی پیدا کنند. توسعه شهرهای جدید ساحلی در جنوب، نمونه‌ای از این رویکرد است. پیوند این شهرها با اقتصاد دریامحور، صنایع انرژی‌بر و فعالیت‌های لجستیکی می‌تواند کانون‌های سکونت و فعالیت اقتصادی ایجاد کند و ظرفیت‌های ساحلی را به ساختار سکونتگاهی پیوند دهد. تمرکززدایی با تصمیم یک دستگاه محقق نمی‌شود.

یادداشت
OPINION



علی‌اکبر الوندیان
دبیر انجمن صنفی صنعت سیمان

تولید سیمان زیر فشار سه‌گانه انرژی

از ابتدای سال جاری، محدودیت انرژی در کارخانه‌های سیمان شدت گرفته است. این صنعت به‌طور معمول روزانه حدود ۲۸ میلیون مترمکعب گاز نیاز دارد، اما امسال در ماه‌های مختلف فقط پنج تا هفت و در بهترین حالت هشت میلیون مترمکعب در روز دریافت کرده است. کسری با مازوت جبران شده، ولی دو هفته پیش اعلام شد گاز سیمان خاکستری به‌طور کامل قطع و فقط به واحدهای سیمان سفید اختصاص یابد. علت این تصمیم، تفاوت فنی دو محصول است: سیمان سفید روزانه یک‌ونیم تا دو میلیون مترمکعب گاز مصرف می‌کند و نمی‌تواند مازوت بسوزاند؛ زیرا این سوخت رنگ و کیفیت محصول را تغییر می‌دهد. در مقابل، تولید سیمان خاکستری اکنون کاملا بر مازوت متکی است. تا آبان‌ماه، با وجود برنامه محدودیت‌ها، در استان‌های مختلف مساعدت‌هایی صورت گرفت تا کارخانه‌ها بخشی از ذخایر سوخت را تأمین و کوره‌ها را فعال نگه دارند. هدف، فقط تداوم تولید روزانه نبود؛ صنعت می‌خواست پیش از محدودیت‌های احتمالی سوخت و برق در فصل سرد، ذخیره کافی کلینکر ایجاد کند. ضرورت این ذخیره‌سازی در آمار تولید آشکار است: آمار هفت‌ماهه از کاهش ۴.۲ میلیون تنی تولید کلینکر حکایت دارد. بنابراین، رایزنی‌هایی انجام شد تا مساعدت‌ها در اواخر مهر و سراسر آبان ادامه یابد. با این حال، محدودیت مستمر انرژی و مصرف ذخایر جایگزین از ابتدای سال، موجودی مخازن مازوت را پایین‌تر از سطح مطلوب نگه‌داشته است. هرچند محدودیت گاز در شرایط فعلی به‌طور مستقیم تولید را کاهش نمی‌دهد، نمی‌توان این وضعیت را نشانه رفع نگرانی دانست. گلوگاه اصلی، رساندن سوخت به کارخانه‌هاست: ناوگان حمل محدود است و نیروگاه‌ها برای دریافت مازوت اولویت دارند. بنابراین، با وجود تخصیص سهمیه، کارخانه‌های سیمان در رده بعدی تأمین قرار می‌گیرند. درخواست صنعت، مساعدت در تأمین ناوگان حمل‌ونقل است تا پیش از اوجگیری سرمای زمستان، سوخت کوره‌ها به‌موقع برسد. هزینه انرژی نیز افزایش یافته است؛ از فروردین‌ماه تاکنون بهای گاز و مازوت حدود ۷۰ درصد رشد کرده و هزینه حمل مازوت نیز به بهای تمام‌شده تولید افزوده شده است. فشار ناشی از دشواری دسترسی و افزایش هزینه سوخت بر کارخانه‌ها سنگین‌تر شده است. چشم‌انداز ماه‌های آینده به تصمیم‌های مربوط به تأمین سوخت و تخصیص برق بستگی دارد. تداوم محدودیت‌ها، همراه با کمبود ناوگان حمل و اولویت نیروگاه‌ها، می‌تواند کاهش تولید کلینکر را تشدید کند؛ آن هم پس از افت ۴.۲ میلیون تنی در هفت ماه نخست سال. درخواست صنعت از دستگاه‌های مسئول، تأمین به‌موقع حداقل سوخت و برق مورد نیاز کارخانه‌هاست تا واحدها با ذخایر موجود از فصل سرما عبور کنند. این مطالبه به فعالیت بنگاه‌ها محدود نیست؛ استمرار کار کوره‌ها با عرضه سیمان پیوند دارد. تأخیر در سوخت‌رسانی و تشدید محدودیت برق، توان تولید و ذخیره‌سازی را کاهش می‌دهد و تأمین نیاز کشور را دشوارتر می‌کند.

رشد بهره‌وری شستا با جهش فروش تایرسازان

درآمد هفت‌ماهه چهار تولیدکننده به ۳۳.۳ همت رسید؛ با این حال، افت ظرفیت تولید و تفاوت رشد شرکت‌ها، روایت ساده‌ای از عملکرد صنعت باقی نمی‌گذارد

رامین بیات
روزنامه نگار



چهار شرکت فعال در زنجیره صنعت لاستیک و تایر که زیرمجموعه هلدینگ تاپیکو و وابسته به شستا هستند، در هفت ماه نخست سال ۱۴۰۵ روی‌هم‌رفته ۳۳ هزار و ۳۱۷ میلیارد تومان درآمد فروش ثبت کردند. این مجموعه‌ها شامل گروه صنعتی بارز، یزد تایر، ایران یاسا تایر و رابر و سرمایه‌گذاری و توسعه صنایع لاستیک هستند. بارز از نظر مبلغ فروش در جایگاه نخست قرار گرفته، اما در رتبه‌بندی بر پایه سرعت رشد، یزد تایر پیشتاز است.

فاصله میان عملکرد شرکت‌ها در این دو معیار، تصویری یکدست از صنعت به دست نمی‌دهد. در حالی که دو شرکت نخست سهم عمده‌ای از فروش گروه را به خود اختصاص داده‌اند، رشد درآمد در میان چهار مجموعه تفاوت چشمگیری دارد.

افزون بر این، گزارش مهرماه یک شرکت از افزایش فروش نسبت به ماه قبل حکایت می‌کند، در حالی که رشد تجمیعی آن همچنان محدود است. برای خواندن دقیق این ارقام باید مبلغ فروش، دوره مقایسه و روند ماهانه را از یکدیگر تفکیک کرد؛ زیرا هرکدام بخش متفاوتی از عملکرد تولیدکنندگان تایر را نشان می‌دهد.

> چهار شرکت لاستیکی زیرمجموعه تاپیکو در هفت ماه ۳۳.۳ هزار میلیارد تومان فروش ثبت کردند؛ عملکردی که ظرفیت درآمدزایی و اهمیت ارتقای بهره‌وری در مجموعه شستا را برجسته می‌کند

فروش گروه و تفاوت‌ها

ارقام تفکیکی نشان می‌دهد سهم چهار شرکت از درآمد گروه یکسان نیست. بارز با ۱۷ هزار و ۱۶۸ میلیارد تومان در رتبه نخست قرار دارد. یزد تایر با ۱۰ هزار و ۶۵۱ میلیارد تومان دوم است و پس از آن ایران یاسا تایر و رابر با ۳ هزار و ۵۵۱ میلیارد تومان و سرمایه‌گذاری و توسعه صنایع لاستیک با یک‌هزار و ۹۴۷ میلیارد تومان قرار می‌گیرند. فاصله فروش دو شرکت نخست با دو مجموعه دیگر، تفاوت اندازه فعالیت آنها را نشان می‌دهد.

ترتیب شرکت‌ها بر اساس نرخ رشد متفاوت است. یزد تایر با افزایش ۱۷۴ درصدی فروش در صدر قرار دارد؛ بارز رشد ۶۲.۶ درصدی و ایران یاسا رشد ۴۲.۹ درصدی را ثبت کرده‌اند. فروش سرمایه‌گذاری و توسعه صنایع لاستیک نیز فقط ۳.۱ درصد بیشتر از دوره مشابه سال گذشته بوده است.

میانگین ساده این چهار نرخ ۷۰.۷ درصد است. این میانگین، وزن متفاوت شرکت‌ها در درآمد کل را لحاظ نمی‌کند و نباید با نرخ رشد تجمیعی فروش چهار مجموعه یکی دانسته شود. شرکتی با پایه فروش کوچک‌تر ممکن است با افزایش مبلغی محدود، رشد درصدی بالایی ثبت کند؛ در مقابل، بنگاه بزرگ‌تر برای رسیدن به همان نرخ رشد باید درآمد بیشتری اضافه کند. بنابراین، صدرنشینی بارز در مبلغ فروش و یزد تایر در نرخ رشد، متناقض نیستند؛ هرکدام وجه دیگری از عملکرد این مجموعه‌ها را نشان می‌دهند.

بارز؛ پیشتاز فروش گروه

گروه صنعتی بارز با نماد «پکرمان» در مهرماه ۱۴۰۵ حدود ۴۷۱.۷ میلیارد تومان درآمد فروش شناسایی کرد؛ اندکی بیشتر از فروش ۴۶۵.۹ میلیارد تومانی شهریور. با این حال، مقدار فروش شرکت در مهر نسبت به ماه قبل ۲۳ درصد افزایش یافت. فاصله میان رشد مقدار و افزایش محدود درآمد نشان می‌دهد نرخ فروش و ترکیب محصولات در رقم نهایی اثر دارند. بنابراین، گزارش ماهانه تنها با مشاهده مقدار کالا یا مبلغ درآمد به‌درستی خوانده نمی‌شود و باید سهم هر گروه محصول و تغییر ترکیب سبد فروش نیز در نظر گرفته شود. درآمد مهر عمدتاً از فروش داخلی حاصل شد. تایر رادیال با ۳۱۴.۱ میلیارد تومان بیشترین سهم را داشت و پس از آن تایر بایاس با ۱۳۳ میلیارد تومان و تیوب با ۱۶.۶ میلیارد تومان قرار گرفتند. صادرات نیز حدود ۵.۸ میلیارد تومان از درآمد این ماه را تشکیل داد. هزینه تأمین مواد اولیه نیز در ارزیابی عملکرد بارز اهمیت دارد. پکرمان در مهرماه حدود ۲۵۵.۴ میلیارد تومان مواد اولیه خرید و مجموع خرید آن از ابتدای سال به حدود یک‌هزار و ۱۴۲.۸ میلیارد تومان رسید.

این ارقام به‌تنهایی اثر هزینه‌ها بر سود را مشخص نمی‌کنند، اما ضرورت بررسی بهای تمام‌شده و حاشیه سود را در کنار رشد درآمد نشان می‌دهند. برای تولیدکننده‌ای با این حجم فروش، مدیریت هزینه نهاده‌ها بخشی از همان معادله‌ای است که در سوی دیگر آن، مقدار و نرخ فروش قرار دارد.

یزد تایر؛ جهش درآمد

شرکت یزد تایر با نماد «پیزد» در مهرماه ۱۴۰۵ مبلغ یک‌هزار و ۷۱۸ میلیارد تومان فروش ثبت کرد. درآمد این ماه در مقایسه با مهر سال گذشته ۲۸۵ درصد افزایش داشت؛ افزایشی که این شرکت را در گزارش ماهانه نیز از نظر رشد فروش در موقعیت برجسته‌ای قرار می‌دهد. با این حال، رشد یک ماه را نباید به کل دوره تعمیم داد.

مقایسه مهر با ماه مشابه سال قبل، تغییرات همان ماه را نشان می‌دهد و لزوماً بازتاب عملکرد هفت‌ماهه نیست. برای ارزیابی پایداری افزایش فروش باید گزارش ماه‌های بعد، مقدار فروش و ترکیب محصولات نیز بررسی شود. اطلاعات ارائه‌شده درباره مقدار فروش، ترکیب محصولات و هزینه‌های تولید یزد تایر جزئیاتی در اختیار نمی‌گذارد؛ بنابراین از رقم درآمد به‌تنهایی نمی‌توان درباره افزایش سود نهایی نتیجه قطعی گرفت. بدون تفکیک نرخ فروش و تعداد تایر فروخته‌شده نیز نمی‌توان سهم هر عامل را در این افزایش دقیق‌تر مشخص کرد.

مسیر متفاوت دو شرکت

شرکت سرمایه‌گذاری و توسعه صنایع لاستیک با نماد «پتوسعه» مهرماه را با ۵۱۳ میلیارد تومان فروش به پایان رساند. درآمد این ماه نسبت به شهریور ۷۸ درصد افزایش یافت و حدود ۸۵ درصد بالاتر از میانگین فروش ماهانه شرکت بود.

فروش پتوسعه پس از ثبت ۳۳۸ میلیارد تومان در مرداد و کاهش به ۲۸۹ میلیارد تومان در شهریور، در مهر دوباره بالا رفت. با وجود جهش مهر، رشد محدود درآمد در مقیاس هفت‌ماهه نشان می‌دهد افزایش یک‌ماهه هنوز به تغییر روند کلی شرکت تبدیل نشده است؛ برای سنجش پایداری آن باید گزارش ماه‌های بعد را نیز دید. ایران یاسا تایر و رابر با نماد «پاسا» در مهرماه ۱۴۰۵ حدود ۸۴۹ میلیارد تومان درآمد ثبت کرد و رکورد فروش ماهانه خود را شکست. این رقم نسبت به شهریور ۲۹ درصد بیشتر بود. روند فروش شرکت در ماه‌های اخیر نیز صعودی بوده است: درآمد مرداد ۴۷۲ میلیارد تومان بود، در شهریور به ۶۶۰ میلیارد تومان رسید و در مهر افزایش یافت. ثبت رکورد در مهرماه نشان می‌دهد فروش ماهانه پاسا در چند ماه پیاپی مسیر افزایشی داشته است. با این حال، برای سنجش دوام این روند باید گزارش‌های بعدی را نیز دنبال کرد؛ زیرا افزایش یک‌ماهه به‌تنهایی مشخص نمی‌کند که این سطح از فروش در ماه‌های آینده حفظ خواهد شد یا نه. تداوم این روند به حفظ تقاضا و عرضه کافی وابسته است.

آزادسازی قیمت؛ چالش تولید

در کنار گزارش‌های فروش، تغییر سازوکار قیمت‌گذاری تایر می‌تواند بر عملکرد شرکت‌ها در ماه‌های باقی‌مانده سال اثر بگذارد. موضوع لغو قیمت‌گذاری دستوری تا پایان سال برای صنعتی اهمیت دارد که با افزایش هزینه مواد اولیه، انرژی، دستمزد و حمل‌ونقل روبه‌رو بوده است. وقتی نرخ فروش با محدودیت تعیین می‌شود، انتقال افزایش هزینه‌ها به قیمت محصول آسان نیست و فاصله میان بهای تمام‌شده و درآمد می‌تواند حاشیه سود را تحت فشار قرار دهد.

واگذاری اختیار تعیین نرخ به تولیدکنندگان، در صورت اجرای مؤثر، امکان بیشتری برای هماهنگ کردن قیمت محصولات با شرایط بازار و هزینه تولید فراهم می‌کند.

شرکت‌ها می‌توانند به تغییر قیمت نهاده‌ها سریع‌تر واکنش نشان دهند و درباره خرید مواد اولیه و برنامه تولید تصمیم بگیرند. این موضوع در صنعتی اهمیت دارد که بخشی از مواد اولیه آن تحت تأثیر نرخ ارز و قیمت‌های جهانی است و هزینه حمل‌ونقل نیز بر بهای سفارش‌های بعدی اثر می‌گذارد.

با این حال، افزایش نرخ فروش به‌تنهایی نتیجه قطعی سیاست تازه نیست. قدرت خرید مصرف کنندگان، تقاضا، رقابت، ظرفیت تولید و واردات همچنان بر قیمت و مقدار فروش اثر دارند. اگر افزایش قیمت به کاهش تقاضا منجر شود، افت مقدار فروش ممکن است بخشی از درآمد اضافه را خنثی کند. بنابراین باید دید تغییر نرخ‌ها در نهایت به افزایش سود ناخالص و عملیاتی منجر می‌شود یا رشد هزینه‌ها این اثر را محدود می‌کند. گزارش‌های ماهانه آینده از نظر نرخ فروش، مقدار عرضه و حاشیه سود اهمیت بیشتری خواهند داشت. مصطفی تنها، سخنگوی انجمن صنعت تایر، با اشاره به مصوبه اخیر آزادسازی نرخ تایر سواری گفته است ظرفیت تولیدی صنعت در هفت ماه نخست امسال حدود ۳۰ درصد افت کرده است. به گفته او، شرایط خاص، افزایش شدید و پیش‌بینی‌ناپذیر هزینه‌های تولید و مشکلات حمل‌ونقل مواد اولیه و زنجیره تأمین از عوامل اصلی این وضعیت بوده‌اند. او توضیح داده است که نوسان لحظه‌ای قیمت‌ها در بازارهای جهانی و افزایش هزینه حمل، محاسبه بهای تمام‌شده سفارش‌های بعدی را دشوار کرده و مدیران کارخانه‌ها را در دوراهی قرار داده است.

به روایت تنها، مدیر کارخانه برای جلوگیری از توقف خطوط ناچار بود میان خرید مواد اولیه با هر قیمت و صرف زمان برای یافتن گزینه ارزان‌تر انتخاب کند. خرید فوری می‌توانست با محدودیت‌های قیمت‌گذاری روبه‌رو شود و جست‌وجوی راه ارزان‌تر نیز به اتلاف زمان و کاهش ظرفیت می‌انجامید.

او می‌گوید واگذاری تعیین قیمت به تولیدکنندگان، با حفظ نظارت بر ضوابط، می‌تواند این مانع را کاهش دهد و به کارخانه‌ها امکان دهد از ظرفیت ماشین‌آلات استفاده کنند، مواد اولیه و قطعات یدکی را سریع‌تر تأمین کنند و نیاز بازار را به‌موقع پاسخ دهند. سخنگوی انجمن تأکید کرده است که تفویض اختیار قیمت‌گذاری به معنای کنار گذاشتن نظارت نیست.

به گفته او، رفع مشکل افت ظرفیت و توسعه تولید باید در کنار نظارت مستمر تولیدکنندگان بر بازار دنبال شود. شرکت‌ها همچنان در قبال تنظیم بازار مسئول‌اند و باید برای جلوگیری از شکل‌گیری بازار سیاه، عرضه را زیر نظر داشته باشند. تنها همچنین به اختلاف قیمت در بازار رسمی و آزاد اشاره کرده و گفته است در برخی موارد، فاصله قیمت واقعی و نرخ‌های درج‌شده در بعضی سایت‌ها و بازار آزاد برای یک جفت تایر به پنج تا شش میلیون تومان می‌رسد.

از نگاه او، افزایش عرضه همراه با واگذاری اختیار قیمت‌گذاری می‌تواند شکاف میان قیمت کارخانه و بازار آزاد را کاهش دهد و کالا را با شرایط مناسب‌تری به دست مصرف کننده برساند. او افزوده است ضوابط گذشته، از جمله حداکثر سود ۱۷ درصدی تعیین‌شده از سوی سازمان حمایت، همچنان چارچوب اصلی خواهد بود. در نتیجه، آزادسازی نرخ را نمی‌توان فقط با افزایش قیمت سنجید. معیار اصلی، توان صنعت برای حفظ و افزایش تولید، تأمین به‌موقع بازار و کنترل هزینه‌هاست. نتیجه سیاست تازه زمانی روشن می‌شود که تغییرات مقدار تولید، عرضه، نرخ فروش و حاشیه سود در گزارش‌های بعدی کنار هم قرار گیرند؛ اثر این تغییر بر مصرف کننده نیز باید هم‌زمان سنجیده شود.

چرا مبلغ فروش شرکت‌ها تغییر می‌کند

مبلغ فروش حاصل‌ضرب مقدار کالا در نرخ آن است. پس افزایش درآمد لزوماً به معنای فروش تعداد بیشتری کالا نیست؛ ممکن است شرکت همان مقدار را گران‌تر فروخته یا ترکیب فروش را به سمت کالاهای گران‌تر برده باشد. در مقابل، افزایش مقدار فروش با نرخ ثابت نیز درآمد را بالا می‌برد. برای شناخت علت تغییر، باید مقدار و نرخ را کنار هم دید. در گزارش ماهانه، مقایسه با ماه قبل تغییرات کوتاه‌مدت را نشان می‌دهد؛ مقایسه با ماه مشابه سال قبل عملکرد را در دوره‌ای هم‌زمان می‌سنجد. این دو سنجش پاسخ یکسانی نمی‌دهند. درآمد یک ماه را نیز نباید با جمع درآمد چند ماه اشتباه گرفت. رقم تجمیعی عملکرد کل دوره و رقم ماهانه وضعیت یک مقطع را نشان می‌دهد. نرخ رشد بدون توجه به اندازه فروش پایه می‌تواند گمراه کننده باشد. رشد زیاد در شرکتی کوچک، لزوماً به معنای افزایش درآمد بیشتر از شرکتی بزرگ‌تر نیست. مبلغ فروش، نرخ رشد، مقدار و دوره مقایسه باید کنار هم خوانده شوند. این نشانه‌ها روشن می‌کنند رشد از افزایش مقدار فروش آمده یا از تغییر نرخ و ترکیب محصول اثر پذیرفته است.

پروده طبس؛ سهم شستا در زنجیره فولاد

شرکت زغال‌سنگ پروده طبس، وابسته به شستا، زغال‌سنگ کک‌شو را برای واحدهای کک‌سازی فراهم می‌کند و عملکردش با تأمین مواد اولیه صنعت فولاد پیوندی مستقیم دارد



مهناز مهراد
روزنامه نگار

افزایش تولید زغال‌سنگ فقط به استخراج بیشتر وابسته نیست. این صنعت باید خوراک فولادسازان را تأمین کند، تجهیزات سنگین خود را آماده نگه دارد و خطرهای معدنکاری زیرزمینی را کنترل کند. شرکت زغال‌سنگ پروده طبس در نقطه تلاقی این مسائل قرار دارد؛ مجموعه‌ای که تأمین‌کننده بخشی از خوراک کک‌سازی فولاد کشور است و در شرایط مناسب عملیاتی، حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد زغال‌سنگ کک‌شوی ایران را فراهم می‌کند. با این حال، سهم بالا از تولید به معنای نبود مانع برای توسعه نیست. پایان ذخیره هر کارگاه مکانیزه، جابه‌جایی ماشین‌آلات چند هزار تنی را ضروری می‌کند؛ تأمین قطعات تخصصی و سرمایه‌گذاری سنگین نیز هزینه فعالیت را افزایش می‌دهد. در کنار این مسائل، متان موجود در لایه‌های زغال‌سنگ نیز ایمنی را به مسئله‌ای دائمی تبدیل کرده است. پروده طبس برای افزایش ظرفیت، بومی‌سازی تجهیزات، فعال نگه داشتن کارگاه‌های نیمه‌مکانیزه، ورود به بازار زغال‌سنگ حرارتی و توسعه بلوک‌های تازه‌را دنبال می‌کند. مسیر توسعه شرکت نیز به تأمین سرمایه، نوسازی تجهیزات و تناسب قیمت فروش با هزینه تولید وابسته است. رفع این موانع، شرط افزایش تولید و ادامه فعالیت است.

معدنکاری مکانیزه در طبس

شرکت زغال‌سنگ پروده طبس از زیرمجموعه‌های شرکت سرمایه‌گذاری صدر تأمین (تاصیکو)، وابسته به شستا، به شمار می‌رود و سهام آن با نماد «کزغال» در بازار سرمایه معامله می‌شود. فعالیت اصلی شرکت، استخراج زغال‌سنگ خام از معادن زیرزمینی و فرآوری آن برای تولید کنسانتره زغال‌سنگ کک‌شو است؛ محصولی که در واحدهای کک‌سازی مصرف می‌شود و در ادامه، خوراک بخشی از فرایند تولید فولاد به روش کوره بلند را تأمین می‌کند. از این رو، جایگاه شرکت فقط به میزان استخراج محدود نیست و استمرار تولید آن برای زنجیره فولاد اهمیت دارد. اکتشاف زغال‌سنگ در منطقه طبس از سال ۱۳۵۶ آغاز شد. مطالعات زمین‌شناسی و ارزیابی ذخایر، زمینه فعالیت معدنی را فراهم کرد و در سال ۱۳۸۷ نخستین کارگاه استخراج تمام‌مکانیزه زغال‌سنگ کشور در پروده طبس به بهره‌برداری رسید. راه‌اندازی این کارگاه، با فراهم کردن امکان استخراج در مقیاسی بزرگ‌تر، نقطه عطفی در معدنکاری زیرزمینی زغال‌سنگ ایران بود. پروده طبس ۱۲ سال متوالی عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده زغال‌سنگ کشور را در اختیار داشته است. این مجموعه در سال ۱۴۰۱ حدود یک میلیون و ۹۰۰ هزار تن زغال‌سنگ خام استخراج و ۷۰۲ هزار تن کنسانتره نیز تولید کرد. بر اساس اطلاعات ارائه‌شده، حدود ۷۶ درصد ذخایر زغال‌سنگ کشور در منطقه طبس قرار دارد و ضخامت لایه زغال در معدن پروده حدود دو متر است. استخراج پیوسته و اقتصادی از این ذخایر به آماده‌سازی کارگاه‌ها، ماشین‌آلات مناسب و برنامه‌ریزی دقیق برای پیشروی در لایه‌ها نیاز دارد. این سهم ذخایر، طبس را به یکی از کانون‌های اصلی زغال‌سنگ کشور تبدیل می‌کند، اما به‌تنهایی میزان تولید سالانه را تعیین نمی‌کند.

پیوند معدن و فولاد

تقاضای کنسانتره زغال‌سنگ کشور حدود سه میلیون و ۴۵۰ هزار تن اعلام شده و ظرفیت کک‌سازی به حدود سه میلیون و ۶۴۰ هزار تن می‌رسد. برای تولید هر تن کک نیز حدود ۱.۱۴ تن کنسانتره لازم است. این ارقام نشان می‌دهد واحدهای کک‌سازی برای فعالیت در این مقیاس به حجم بالایی از ماده اولیه نیاز دارند و تأمین خوراک آنها به ظرفیت کافی استخراج و فرآوری وابسته است. بنابراین توسعه زنجیره زغال‌سنگ فقط با افزایش ظرفیت کارخانه‌های فرآوری یا کک‌سازی محقق نمی‌شود. بخش معدن باید متناسب با نیاز صنایع پایین‌دستی توسعه پیدا کند و منابع مالی، تجهیزات و زیرساخت‌های لازم برای افزایش استخراج در اختیار تولیدکنندگان قرار گیرد. در غیر این صورت، افزایش ظرفیت حلقه‌های بعدی لزوماً به معنای افزایش تولید در کل زنجیره نخواهد بود. در پروده طبس، یکی از محدودیت‌های اصلی به زمان‌بر بودن جابه‌جایی تجهیزات تمام‌مکانیزه مربوط است. ماشین‌آلات مورد استفاده در هر کارگاه در مجموع حدود ۳ هزار و ۵۰۰ تن وزن دارند. با پایان ذخیره قابل استخراج، تجهیزات باید جمع‌آوری، تعمیر اساسی و به کارگاه تازه منتقل شوند. مهدی روئین‌تن، مدیرعامل شرکت، می‌گوید این عملیات حتی در بهترین شرایط حدود دو سال زمان می‌برد؛ وقفه‌ای که می‌تواند بر میزان تولید اثر بگذارد. روئین‌تن معتقد است تولید نباید به یک کارگاه مکانیزه وابسته باشد. افزایش شمار کارگاه‌های فعال کمک می‌کند هنگام توقف یا انتقال تجهیزات یک بخش، سایر بخش‌ها به استخراج ادامه دهند. فعال نگه داشتن کارگاه‌های نیمه‌مکانیزه نیز برای جبران محدودیت دوره جابه‌جایی اهمیت دارد. این کارگاه‌ها جایگزین کامل روش مکانیزه نیستند، بلکه بخشی از راهبرد شرکت برای استمرار تولید به شمار می‌روند.

بومی‌سازی در کارخانه زغال‌شویی

تأمین قطعات و تجهیزات تخصصی از چالش‌های معادن زیرزمینی است. بخشی از ماشین‌آلات و تجهیزات فرآوری در گذشته از خارج کشور تأمین می‌شد و محدودیت واردات، هزینه تعمیر و نگهداری را افزایش می‌داد و گاهی زمان توقف دستگاه‌ها را طولانی می‌کرد. در معدنی که تولید به کارکرد پیوسته تجهیزات وابسته است، تأخیر در تأمین قطعه می‌تواند بر میزان استخراج و فرآوری اثر بگذارد. شرکت پروده طبس برنامه بومی‌سازی قطعات را دنبال کرده و به گفته مدیرعامل، تاکنون حدود یک هزار و ۶۰۰ قطعه در داخل کشور ساخته است. از نمونه‌های مهم این اقدامات، طراحی و ساخت دو دستگاه سانتریفیوژ مورد استفاده در مرحله آبگیری کارخانه زغال‌شویی است. این تجهیزات پیش‌تر از شرکت‌های اروپایی، از جمله تأمین‌کنندگان آلمانی، خریداری می‌شدند؛ اما با همکاری شرکت‌های دانش‌بنیان داخلی طراحی و تولید شده‌اند. ساخت این دستگاه‌ها می‌تواند وابستگی به تأمین‌کنندگان خارجی را کاهش دهد و دسترسی به خدمات فنی و قطعات را آسان‌تر کند. اهمیت بومی‌سازی تنها در جایگزینی کالای وارداتی نیست؛ همکاری معدن با سازندگان داخلی، زمینه انتقال تجربه و تقویت توان فنی آنها را نیز فراهم می‌کند. البته تجهیزات ساخته‌شده باید از نظر عملکرد و مشخصات فنی با نیاز عملیاتی معدن و کارخانه هماهنگ باشند. کارخانه زغال‌شویی پروده برای فرآوری زغال‌سنگ خام از روش‌های واسطه سنگین، فلوتاسیون و اسپیرال یا TVS استفاده می‌کند. هدف این روش‌ها، جداسازی مواد ناخواسته و تولید کنسانتره‌ای است که بتواند در صنایع پایین‌دستی مصرف شود. محصول نهایی باید از نظر کیفیت با نیاز واحدهای کک‌سازی سازگار باشد تا مصرف صنعتی مؤثر آن ممکن شود. بومی‌سازی قطعات جای نوسازی ماشین‌آلات اصلی را نمی‌گیرد؛ افزایش استخراج به تجهیزات پیشروی، ماشین‌آلات تازه و سرمایه‌گذاری برای توسعه کارگاه‌ها وابسته است.

متان و ضرورت ایمنی

ایمنی در معادن زیرزمینی زغال‌سنگ به دلیل شرایط خاص محیط کار اهمیت ویژه‌ای دارد. یکی از مخاطرات اصلی، وجود گاز متان در لایه‌های زغال‌سنگ است. تجمع این گاز در فضای معدن می‌تواند شرایط خطرناکی ایجاد کند و کنترل آن از الزامات اساسی ادامه فعالیت به شمار می‌رود. به گفته مهدی روئین‌تن، میزان متان در برخی لایه‌های معدن پروده به حدود ۲۰ تا ۲۵ مترمکعب به ازای هر تن زغال‌سنگ خام می‌رسد. شرکت برای مدیریت این مخاطره از سیستم زهکشی و استحصال متان استفاده می‌کند؛ روشی که گاز را از لایه‌های زغال‌سنگ خارج می‌کند تا پیش از انتشار در محیط کار، امکان کنترل آن فراهم شود. این اقدام باید با پایش مستمر شرایط محیطی، کنترل غلظت گازها و رعایت الزامات ایمنی همراه باشد. در معدن زیرزمینی، ایمنی موضوعی جدا از برنامه تولید نیست؛ زیرا هرگونه افزایش ظرفیت باید با توان کنترل مخاطرات و حفاظت از نیروی انسانی هماهنگ باشد. پیشروی به بخش‌های عمیق‌تر معدن نیز ضرورت شناخت شرایط لایه‌ها و پایش محیط را بیشتر می‌کند.

افق توسعه و تولید

پروده طبس در کنار فعالیت اصلی خود در حوزه زغال‌سنگ کک‌شو، ورود به بازار زغال‌سنگ حرارتی را دنبال می‌کند. مدیرعامل شرکت، تنوع‌بخشی به سبد محصولات را راهی برای افزایش تاب‌آوری و کاهش وابستگی به یک بخش بازار می‌داند. از سال گذشته پهنه‌ای برای فعالیت در این حوزه در اختیار شرکت قرار گرفته و مطالعات و طراحی‌های لازم انجام شده است. هدف‌گذاری اولیه، تولید دست‌کم ۲۰ هزار تن زغال‌سنگ حرارتی در سال جاری است. پاکستان، هند و ترکیه از بازارهای بالقوه صادرات این محصول هستند. به گفته روئین‌تن، پاکستان به دلیل نزدیکی جغرافیایی و هزینه حمل مناسب‌تر در اولویت بررسی قرار دارد. پیشنهادهایی برای قراردادهای سالانه با حجم حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن نیز مطرح شده است؛ اما این پیشنهادها به معنای نهایی شدن قرارداد نیست. صادرات باید از نظر قیمت فروش، هزینه تولید و مخارج حمل‌ونقل توجیه اقتصادی داشته باشد. توسعه حمل‌ونقل ریلی می‌تواند هزینه جابه‌جایی را کاهش دهد و امکان رقابت در بازارهای دورتر را افزایش دهد. فرصت‌های منطقه‌ای شرکت به فروش زغال‌سنگ حرارتی محدود نمی‌شود. ازبکستان و تاجیکستان از جمله کشورهایی هستند که امکان همکاری در اکتشاف، استخراج، فرآوری و انتقال دانش فنی در آنها بررسی شده است. دعوت از شرکت برای حضور در نشست تخصصی زغال‌سنگ تاجیکستان نیز در همین چارچوب مطرح شده است. در بخش توسعه معدن، بلوک ۶۴ یکی از پروژه‌های مهم پروده طبس است. ادامه فعالیت در بخش‌های عمیق‌تر به اکتشافات تکمیلی، بازطراحی عملیات و تقویت تجهیزات نیاز دارد. بخشی از ماشین‌آلات مجموعه از سال ۲۰۰۳ فعال بوده‌اند و با وجود تعمیرات و نگهداری، برای افزایش سرعت پیشروی و بهبود عملکرد عملیاتی به نوسازی نیاز دارند. هدف‌گذاری شرکت، رساندن ظرفیت تولید سالانه کنسانتره به یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن تا افق ۱۴۰۸ است. این هدف به توسعه بلوک ۶۴، افزایش استخراج، تأمین ماشین‌آلات جدید، تکمیل پروژه‌ها و دسترسی به منابع مالی وابسته است. اجرای هم‌زمان این اقدامات اهمیت دارد؛ زیرا تأخیر در هر بخش می‌تواند برنامه افزایش ظرفیت را عقب بیندازد. روئین‌تن فاصله قیمت‌های داخلی با نرخ‌های جهانی را یکی از موانع توسعه می‌داند. به اعتقاد او، قیمت فروش باید برای تولیدکننده قابل پیش‌بینی و با هزینه‌های سرمایه‌بر معدن متناسب باشد. در غیر این صورت، شرکت نمی‌تواند درباره خرید تجهیزات، نوسازی و توسعه کارگاه‌ها تصمیم بلندمدت بگیرد. از نگاه مدیرعامل، اصلاح سازوکار قیمت‌گذاری باید در کنار تسهیلات سرمایه‌ای قرار گیرد تا افزایش ظرفیت از نظر اقتصادی امکان‌پذیر شود. تأمین مالی نیز برای معدنکاری مکانیزه مسئله‌ای اساسی است. راه‌اندازی یک مجموعه استخراج تمام‌مکانیزه به سرمایه‌گذاری قابل توجه نیاز دارد و هزینه تأمین تجهیزات کامل می‌تواند به ده‌ها میلیون دلار برسد. افزون بر آن، فعالیت در معدن زیرزمینی با ریسک‌های فنی، زمین‌شناسی و عملیاتی همراه است. مدیرعامل پیشنهاد می‌کند تسهیلات ویژه‌ای برای توسعه کارگاه‌های مکانیزه در نظر گرفته شود و باز پرداخت آن با میزان تولید و درآمد حاصل از فعالیت معدن تناسب داشته باشد. توسعه زنجیره زغال‌سنگ به اقدام یک شرکت محدود نیست. سیاست‌گذاران، فولادسازان، معدنکاران و سازندگان تجهیزات باید در تأمین منابع، تنظیم بازار و نوسازی ظرفیت‌ها هماهنگ عمل کنند. افزایش استخراج می‌تواند با نیاز صنایع پایین‌دستی پیوند بخورد و به رشد زنجیره کمک کند.

> توقف دوساله هنگام انتقال تجهیزات، فرسودگی ماشین‌آلات و دشواری تأمین قطعات نشان می‌دهد افزایش ظرفیت معدن فقط به وجود ذخیره زیرزمینی وابسته نیست و نیاز به سرمایه‌گذاری متناسب دارد

قیمت‌گذاری زغال‌سنگ و اهمیت کیفیت محصول

وزن محموله به‌تنهایی قیمت زغال‌سنگ را تعیین نمی‌کند. ویژگی‌های فنی و کیفیت محصول نیز در تعیین قیمت نقش دارند. بنابراین، دو محموله با وزن برابر ممکن است ارزش اقتصادی یکسانی نداشته باشند. به گفته مدیرعامل پروده طبس، در بازارهای جهانی قیمت زغال‌سنگ بر پایه مشخصات فنی تعیین می‌شود و برای کیفیت بالاتر یا پایین‌تر، سازوکار پاداش و جریمه در نظر می‌گیرند. در چنین مدلی، محصولی که کیفیت مطلوب‌تری دارد می‌تواند ارزش بیشتری پیدا کند و محصولی که با مشخصات مورد انتظار فاصله دارد، با کسر قیمت روبه‌رو شود. این روش، پیوند میان کیفیت تولید و درآمد معدن را روشن می‌کند؛ انگیزه ارتقای محصول را نیز تقویت می‌کند. قیمت‌گذاری مبتنی بر کیفیت، رابطه تولیدکننده و مصرف‌کننده را روشن‌تر می‌سازد. فولادساز می‌تواند محصول را بر پایه نیاز فرایند کک‌سازی ارزیابی کند و معدنکار نیز بداند بهبود مشخصات فنی چه اثری بر ارزش محموله خواهد داشت. وقتی معیارها روشن باشند، مقایسه محصول‌ها آسان‌تر می‌شود و رابطه میان کیفیت و درآمد برای تولیدکننده نیز قابل‌فهم‌تر خواهد بود.

یادداشت
OPINION



منصور نامداری زندی
فعال صنعت طلا

ظرفیت معدنی طلا و رکود طلاسازی

صنعت طلا در ایران ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند آن را به بخشی مؤثر در تولید و تجارت خارجی تبدیل کند؛ اما تحقق این امکان به هماهنگی بخش‌های مختلف صنعت وابسته است. تمرکز بر استخراج معدن و تولید شمش، بخش مهمی از واقعیت را نادیده می‌گیرد: ارزش اقتصادی طلا نه فقط در استخراج ماده خام و تبدیل آن به شمش، بلکه در ساخت مصنوعات، عرضه محصول نهایی و دسترسی به بازارهای صادراتی شکل می‌گیرد. افزایش قیمت جهانی طلا در سال‌های اخیر، استخراج از معادن داخلی را توجیه‌پذیرتر کرده و به گسترش تولید شمش انجامیده است. بخشی از نیاز کشور از تولید داخلی تأمین می‌شود و ظرفیت‌های معدنی امکان افزایش این میزان را فراهم می‌کنند. بنابراین، کاهش وابستگی به واردات شمش هدفی دست‌یافتنی است؛ به شرط آنکه رشد این بخش به‌معنای توسعه کامل صنعت طلا تلقی نشود. تولید شمش، هرچند مرحله‌ای ضروری است، پایان مسیر ارزش‌آفرینی نیست. بخش مهمی از ارزش افزوده زمانی ایجاد می‌شود که شمش به مصنوعات تبدیل شود؛ مرحله‌ای متکی بر نیروی انسانی ماهر، تجربه کارگاهی و دانش فنی. ایران در این زمینه از توان تخصصی و پیشینه کارگاهی برخوردار است، اما تولید مصنوعات تقریباً به صفر رسیده است. بسیاری از کارگاه‌ها تعطیل شده‌اند و واحدهای باقی‌مانده نیز با حداقل ظرفیت کار می‌کنند. این وضع فقط کاهش شمار محصولات نیست؛ تضعیف زنجیره‌ای است که باید منابع معدنی را به بازار مصرف پیوند دهد و سهم بیشتری از ارزش طلا را در کشور نگه دارد. از این رو، افزایش تولید شمش، بدون احیای کارگاه‌های مصنوعات، تصویری ناقص از توان این صنعت به دست می‌دهد. توسعه زمانی معنا دارد که ماده اولیه داخلی، در کشور به محصول نهایی تبدیل شود. صادرات نیز حلقه‌ای است که نبود آن دامنه اثرگذاری تولید را محدود می‌کند. با وجود پیشینه ایران در طلاسازی، مصنوعات کشور سهم قابل توجهی در بازارهای صادراتی ندارند. تحریم‌ها، محدودیت‌های قانونی، بروکراسی اداری و دشواری مبادلات تجاری، مسیر صادرکنندگان را ناهموار کرده‌اند. در گذشته، شماری از فعالان این صنعت، به‌ویژه در اصفهان، محصولات خود را عمدتاً به امارات صادر می‌کردند؛ اما این روند تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای عملاً متوقف شده است. مهارت و توان ساخت، به‌تنهایی برای حضور در بازار خارجی کافی نیست؛ تولیدکننده به مقررات روشن و امکان مبادله مطمئن نیاز دارد. صنعت طلا و جواهر هم‌زمان ویژگی صنعتی و هنری دارد و محصولاتش در مقایسه با وزن و حجم، ارزش مالی بالایی دارند. بنابراین، زیرساخت تجاری کارآمد و سازوکار مطمئن ضروری است. اختلال در تأمین مواد اولیه، نقل‌وانتقال یا صادرات، فعالیت تولیدکنندگان را دشوار می‌کند. توجه کشورها به طلا به‌عنوان پشتوانه اقتصادی نشان می‌دهد که این فلز فقط کالایی زینتی نیست. چین و هند سال‌هاست افزایش ذخایر طلا را دنبال می‌کنند؛ زیرا طلا دارایی مهمی برای تقویت ذخایر ملی و حفظ قدرت اقتصادی است.

صادرات ایران به ترکیه از واردات پیشی گرفت

در نیمه نخست امسال، فروش کالاهای ایرانی به این همسایه از ۴ میلیارد دلار گذشت و تراز تجاری دو کشور پس از یک سال کسری، مثبت شد

حمیدرضا بیاتی‌نیا
روزنامه نگار



ترکیه در نیمه نخست سال ۱۴۰۵ به مهم‌ترین مقصد صادراتی ایران تبدیل شد؛ تحولی که با افزایش فروش کالاهای ایرانی و تغییر تراز مبادلات دو کشور همراه بود. بر اساس آمار گمرک، ارزش صادرات ایران به ترکیه با رشد ۵۶.۱ درصدی از ۲ میلیارد و ۷۴۴ میلیون دلار در شش‌ماهه نخست سال گذشته به ۴ میلیارد و ۲۸۴ میلیون دلار رسید. در همین مدت، مجموع تجارت دو کشور ۷ میلیارد و ۹۱۴ میلیون دلار ثبت شد؛ رقمی که ۷۴۱ میلیون دلار بیشتر از مدت مشابه سال قبل است. ترکیه دومین شریک تجاری و نخستین مقصد صادراتی ایران است. سهم صادرات در مبادلات دوجانبه افزایش یافته و تراز تجاری از کسری به مازاد رسیده است. این ارقام از اهمیت بازار ترکیه برای تولیدکنندگان ایرانی خبر می‌دهد، اما حفظ این موقعیت به استمرار عرضه، رقابت‌پذیری کالاها و کاهش موانع مبادلات وابسته خواهد بود. مرز مشترک، بخشی از این مزیت است.

> مرز مشترک، زیرساخت‌های صنعتی و دسترسی به بازارهای منطقه‌ای ظرفیت همکاری را افزایش می‌دهد، اما توسعه پایدار مبادلات به حل مشکلات بانکی، گمرکی و حمل‌ونقل نیاز دارد

شتاب گرفتن صادرات ایران

تغییر جایگاه ترکیه در سبد صادراتی ایران، پیش از هر چیز در سهم دو طرف از تجارت دوجانبه دیده می‌شود. در شش‌ماهه نخست سال ۱۴۰۴، واردات ایران از ترکیه ۶۱.۷ درصد ارزش مبادلات را تشکیل می‌داد و سهم صادرات ایران ۳۸.۳ درصد بود. یک سال بعد، این نسبت جابه‌جا شد: سهم صادرات به ۵۴.۱ درصد رسید و سهم واردات به ۴۵.۹ درصد کاهش یافت. به این ترتیب، ارزش کالاهای فروخته‌شده از ایران از ارزش کالاهای خریداری‌شده از ترکیه بیشتر شد. وزن کالاهای صادرشده نیز از حدود ۵ میلیون و ۵۷ هزار تن به ۷ میلیون و ۱۷۲ هزار تن افزایش یافت؛ رشدی معادل ۴۱.۸ درصد. متوسط ارزش گمرکی هر تن کالای صادراتی هم از حدود ۵۴۳ دلار به ۵۹۷ دلار رسید. این دو شاخص نشان می‌دهد افزایش مقدار کالاهای ارسالی، سهم اصلی را در رشد ارزش صادرات داشته و بالا رفتن ارزش متوسط هر تن نیز به آن کمک کرده است. ارزش صادرات می‌تواند از افزایش مقدار کالا، گران‌تر شدن محصولات یا تغییر ترکیب سبد صادراتی ناشی شود. در آمار این دوره، وزن محموله‌ها نیز افزایش یافته و رشد صادرات تنها در رقم دلاری خلاصه نمی‌شود. با این حال، داده‌های کلی مشخص نمی‌کند کدام گروه کالایی بیشترین سهم را در این افزایش داشته است. برای صادرکنندگان، این تحول به معنای دسترسی به بازاری مهم‌تر از گذشته است؛ اما تبدیل رشد شش‌ماهه به جایگاهی پایدار، به توان بنگاه‌ها برای حفظ کیفیت، قیمت رقابتی و استمرار تحویل بستگی دارد. افزایش فروش در یک دوره، به‌تنهایی سفارش‌های بعدی خریداران ترکیه‌ای را تضمین نمی‌کند.

پایین آمدن ارزش واردات

در سوی دیگر مبادلات، ارزش واردات ایران از ترکیه کاهش یافته، اما وزن کالاهای خریداری‌شده بیشتر شده است. ارزش این واردات در شش‌ماهه نخست سال ۱۴۰۵ به ۳ میلیارد و ۶۳۰ میلیون دلار رسید؛ در حالی که رقم مدت مشابه سال قبل ۴ میلیارد و ۴۲۹ میلیون دلار بود. به این ترتیب، ارزش واردات حدود ۷۹۹ میلیون دلار، نزدیک به ۱۸ درصد، کاهش یافت. با وجود افت ارزش، وزن کالاهای وارداتی از حدود ۳ میلیون و ۶۲۶ هزار تن به ۳ میلیون و ۸۱۰ هزار تن رسید؛ یعنی ۵.۱ درصد افزایش. همزمان، متوسط ارزش گمرکی هر تن کالای وارداتی از حدود یک هزار و ۲۲۲ دلار به ۹۵۳ دلار کاهش پیدا کرد. بنابراین، ایران کالای بیشتری از نظر وزنی وارد کرده، اما ارزش دلاری آن کمتر بوده است. این تفاوت می‌تواند از تغییر ترکیب کالاها و افزایش سهم محصولات سنگین‌تر با ارزش واحد پایین‌تر ناشی شود؛ هرچند آمار کلی جزئیات این تغییر را نشان نمی‌دهد. پیامد افزایش صادرات و کاهش ارزش واردات در تراز تجاری نمایان است. ایران در شش‌ماهه نخست سال ۱۴۰۴ با ترکیه یک میلیارد و ۶۸۵ میلیون دلار کسری داشت. در نیمه نخست سال جاری، این وضعیت تغییر کرد و تراز به مازاد ۶۵۴ میلیون دلار رسید. تراز تجاری ایران با ترکیه حدود ۲ میلیارد و ۳۳۹ میلیون دلار بهبود یافت. از این تغییر، یک میلیارد و ۵۴۰ میلیون دلار به افزایش صادرات و ۷۹۹ میلیون دلار به کاهش ارزش واردات مربوط بود. بنابراین، عامل اصلی عبور از کسری به مازاد، رشد فروش کالاهای ایرانی بوده است. کاهش واردات نیز اثر داشته، اما نمی‌توان آن را به‌تنهایی نشانه تقویت تولید یا افزایش توان رقابتی دانست؛ به‌ویژه آنکه وزن کالاهای واردشده افزایش یافته است.

کالاهای متنوع در مبادله

سبد مبادلات ایران و ترکیه، کالاهای صنعتی، معدنی، پتروشیمی، کشاورزی و مصرفی را دربر می‌گیرد. در سمت صادرات، محصولات پتروشیمی و مواد شیمیایی، فرآورده‌های پلیمری و پلاستیکی، محصولات معدنی و فلزی و مواد اولیه صنایع از گروه‌های مهم هستند. محصولات مرتبط با فولاد، مصالح ساختمانی و برخی مواد خام و نیمه‌فرآوری‌شده نیز در بازار ترکیه عرضه می‌شوند. در سمت واردات، ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی، قطعات و لوازم مورد نیاز خطوط تولید و مواد اولیه و واسطه‌ای از ترکیه به ایران می‌آیند. محصولات شیمیایی، تجهیزات برقی، منسوجات، پوشاک و برخی کالاهای مصرفی نیز در میان اقلام وارداتی قرار دارند. بنابراین، رابطه تجاری دو کشور فقط به خرید مواد خام از یک سو و فروش کالای مصرفی از سوی دیگر محدود نیست؛ هر دو بازار در تأمین نیازهای صنعتی و تولیدی طرف مقابل نقش دارند. این ترکیب می‌تواند زمینه تکمیل زنجیره تولید را فراهم کند. ایران با اتکا به منابع انرژی، مواد اولیه، محصولات پتروشیمی و ظرفیت‌های معدنی می‌تواند بخشی از نیاز صنایع ترکیه را تأمین کند. در مقابل، بخشی از نیاز بنگاه‌های ایرانی به ماشین‌آلات، تجهیزات و محصولات صنعتی از بازار ترکیه قابل تأمین است. قراردادهای باثبات و همکاری میان شرکت‌ها می‌تواند این رابطه را از خریدوفروش موردی به مبادلات منظم‌تر تبدیل کند. با این حال، آمار سهم دقیق هر محصول و میزان تمرکز تجارت بر اقلام اصلی را مشخص نمی‌کند. برای ارزیابی کیفیت مبادلات، علاوه بر مبلغ کل، باید ارزش افزوده و میزان فرآوری کالاهای صادرشده نیز بررسی شود.

ظرفیت‌های مرزی و صنعتی

موقعیت جغرافیایی ترکیه یکی از مزیت‌های اصلی این کشور برای تجارت ایران است. دو کشور مرز زمینی مشترک دارند و نزدیکی مسیرها می‌تواند زمان و هزینه انتقال کالا را در مقایسه با مسیرهای دورتر کاهش دهد. این مزیت برای محصولات کشاورزی و غذایی که به حمل سریع‌تر نیاز دارند، اهمیت دارد؛ اما مواد اولیه و کالاهای صنعتی را نیز دربر می‌گیرد. ترکیه به دلیل برخورداری از زیرساخت‌های صنعتی و تجاری و ارتباط با بازارهای منطقه‌ای و اروپایی، می‌تواند فراتر از یک بازار مصرف برای کالاهای ایرانی عمل کند. حضور تولیدکنندگان ایرانی در زنجیره تأمین صنایع ترکیه، فروش مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای به واحدهای تولیدی و همکاری برای ساخت محصولات نهایی، از مسیرهای قابل بررسی است. در صنایع پتروشیمی، پلاستیک، مواد شیمیایی، محصولات معدنی، صنایع غذایی و مصالح ساختمانی نیز امکان افزایش صادرات وجود دارد. عرضه محصولات فرآوری‌شده به جای اتکای صرف به مواد خام، می‌تواند ارزش بیشتری در داخل کشور ایجاد کند. سرمایه‌گذاری مشترک، انتقال فناوری، بسته‌بندی و فرآوری محصولات کشاورزی و صنعتی و مشارکت شرکت‌ها در پروژه‌های تولیدی نیز می‌تواند پیوند اقتصادی دو کشور را عمیق‌تر کند. تحقق این همکاری‌ها به شناخت بازار، توافق بر سر استانداردها و اطمینان از بازگشت سرمایه نیاز دارد؛ بنابراین ظرفیت موجود را نباید با همکاری بالفعل یکی دانست. تجارت مرزی نیز می‌تواند بخشی از این ظرفیت را فعال کند. گذرگاه‌های زمینی و مسیرهای ارتباطی دو کشور امکان جابه‌جایی کالا را فراهم کرده‌اند، اما سرعت و هزینه این جابه‌جایی به کیفیت زیرساخت‌ها و هماهنگی گمرکی وابسته است. تقویت امکانات گمرکی، افزایش ظرفیت پایانه‌های مرزی، کاهش زمان توقف کامیون‌ها و هماهنگی در فرایند ترخیص، هزینه مبادله را کم می‌کند و قدرت رقابت صادرکنندگان را بالا می‌برد. همکاری شرکت‌های حمل‌ونقل و لجستیک نیز می‌تواند استفاده از مسیرهای زمینی و ریلی را کارآمدتر کند. بهبود ارتباطات ترانزیتی، امکان بهره‌گیری از موقعیت ترکیه برای دسترسی به بازارهای دیگر را تقویت می‌کند.

موانع همچنان پابرجاست

با وجود رشد مبادلات، مسیر توسعه تجارت ایران و ترکیه بدون مانع نیست. دشواری نقل‌وانتقال پول و محدودیت‌های بانکی می‌تواند تسویه معاملات را پیچیده کند. هزینه حمل‌ونقل، مقررات گمرکی و دشواری‌های صادرات و واردات نیز بر قیمت نهایی کالا و زمان رسیدن آن به بازار اثر می‌گذارند. ثبات مقررات تجاری و ارزی، تسهیل فعالیت شرکت‌های ایرانی در بازار ترکیه و ایجاد سازوکارهای مطمئن برای تسویه مالی، از پیش‌شرط‌های گسترش مبادلات است. صادرکنندگان نیز برای حفظ جایگاه خود باید به تنوع محصول، کیفیت، رعایت استانداردهای بازار مقصد و ایجاد شبکه‌های پایدار توزیع و بازاریابی توجه کنند. رشد صادرات زمانی پایدارتر خواهد بود که خریدار خارجی به کیفیت و زمان تحویل اطمینان داشته باشد و فروشنده نیز بتواند بهای کالای خود را منظم دریافت کند. اهمیت ترکیه در تجارت خارجی ایران فقط از رتبه نخست آن در صادرات ناشی نمی‌شود. مجموع مبادلات دو کشور در شش‌ماهه نخست سال ۱۴۰۵ به ۷ میلیارد و ۹۱۴ میلیون دلار رسید و سهم ترکیه از کل تجارت خارجی ایران ۱۸.۹ درصد بود. با این رقم، ترکیه پس از امارات متحده عربی دومین شریک تجاری ایران شد. ارزش تجارت ایران با امارات ۸ میلیارد و ۹۸۲ میلیون دلار و با چین ۷ میلیارد و ۸۰۸ میلیون دلار بود. فاصله ترکیه و چین حدود ۱۰۶ میلیون دلار است؛ بنابراین دو کشور برای جایگاه دوم فاصله اندکی دارند. در بخش واردات نیز ترکیه سومین مبدأ تأمین کالاهای ایران پس از امارات و چین بود. این رتبه‌ها تصویر دقیق‌تری از رابطه تجاری ارائه می‌کند: ترکیه در فروش کالاهای ایرانی مقصد اول است، اما در مجموع صادرات و واردات، دومین شریک تجاری کشور به شمار می‌رود. مجموع داده‌ها از تقویت جایگاه بازار ترکیه در نیمه نخست سال حکایت دارد، اما برای داوری درباره آینده باید میان رشد ثبت‌شده و ظرفیت بالقوه تفاوت گذاشت. افزایش صادرات، بیشتر شدن وزن محموله‌ها و مثبت شدن تراز تجاری، تحولاتی قابل اندازه‌گیری‌اند؛ در مقابل، توسعه سرمایه‌گذاری مشترک، همکاری صنعتی و دسترسی گسترده‌تر به بازارهای منطقه‌ای هنوز به تحقق برنامه‌ها و رفع موانع وابسته است. اگر مسیرهای مالی و حمل‌ونقل قابل اتکاتر شوند، تشریفات مرزی تسهیل شود و تولیدکنندگان کالاهایی مطابق نیاز و استاندارد بازار ترکیه عرضه کنند، امکان گسترش مبادلات وجود دارد. در این صورت، رابطه دو کشور می‌تواند از خریدوفروش کالا فراتر برود و به همکاری پایدارتر در تولید، فرآوری و ترانزیت نزدیک شود. حفظ جایگاه ترکیه به‌عنوان مقصد نخست صادرات ایران نیز نه با اتکا به آمار یک دوره، بلکه با استمرار حضور رقابتی کالاهای ایرانی در این بازار امکان‌پذیر خواهد بود.

۳ نکته برای خواندن آمار تجارت

آمار تجارت را نباید فقط با رقم نهایی سنجید. ارزش صادرات و واردات، وزن کالاها و تراز تجاری هر کدام به پرسشی متفاوت پاسخ می‌دهند. ارزش نشان می‌دهد کالاها با چه مبلغی در گمرک ثبت شده‌اند؛ وزن، مقدار فیزیکی جابه‌جایی را نشان می‌دهد. اگر ارزش واردات پایین بیاید، اما وزن آن افزایش یابد، نمی‌توان نتیجه گرفت کالاهای کمتری وارد کشور شده است. ممکن است ترکیب اقلام تغییر کرده و کالاهای سنگین‌تر و ارزان‌تر سهم بیشتری یافته باشند. تراز تجاری نیز حاصل مقایسه ارزش صادرات و واردات است، نه سنجش مستقیم تولید یا رفاه. مازاد تجاری می‌تواند از افزایش صادرات، کاهش واردات یا ترکیبی از هر دو پدید آید. در مورد ترکیه، رشد صادرات عامل اصلی تغییر تراز بوده است. بنابراین، برای ارزیابی کیفیت تجارت باید کنار ارزش کل، وزن محموله‌ها، نوع کالا و سهم محصولات فرآوری‌شده را هم دید. این شاخص‌ها کمک می‌کنند روشن شود رشد تجارت تا چه اندازه بر پایه افزایش توان فروش و تولید شکل گرفته است.

یادداشت
OPINION



سعید عسکرزاده
دبیر انجمن سنگ‌آهن

زنجیره فولاد در گرو نجات معادن

در زنجیره آهن و فولاد، معدن فقط یکی از حلقه‌های تولید نیست؛ نقطه آغاز و شرط کارکرد حلقه‌های بعدی است. کارخانه‌ای برخوردار از انرژی، حمل‌ونقل و تجهیزات، بدون دسترسی به سنگ‌آهن نمی‌تواند تولید کند. کمبود این ماده را نمی‌توان مانند زغال‌سنگ با واردات جبران کرد: سنگ‌آهن وارداتی برای مصرف‌کننده داخلی سه تا چهار برابر قیمت داخلی تمام می‌شود، درحالی که زغال‌سنگ، با وجود اصلاح چندباره قیمت، سهم چندانی از بهای تمام‌شده ندارد. محاسبات و قیمت‌گذاری بالاتر انرژی نیز بر فرض دسترسی واحدها به سنگ‌آهن ارزان داخلی بنا شده است. بنابراین، تضعیف معدن فقط مسئله یک بخش نیست؛ توقف استخراج، کارخانه‌ها را از ماده اولیه محروم می‌کند. هزینه معادن از پیمانکاری، گازوئیل، مواد ناریه، حقوق دولتی و مالکانه تشکیل می‌شود و با شرایط استخراج تغییر می‌کند. در معدنی با نسبت باطله‌برداری ۱۰ به یک، هزینه پیمانکاری، سوخت و مواد ناریه می‌تواند تا دو برابر معدن با نسبت پنج به یک باشد. با این حال، سهمیه گازوئیل ۳۰۰ تومانیِ بخش‌هایی چون کشاورزی، گلخانه‌ها، کامیون‌ها و اتوبوس‌ها برای معادن قطع شده است. اکنون هر لیتر سوخت برای معادن کوچک‌مقیاس حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان و برای معادن بزرگ‌مقیاس تا ۱۳۰ هزار تومان محاسبه می‌شود؛ وضعیتی که بر امکان ادامه استخراج اثر می‌گذارد. تخصیص سوخت نیز روندی چندمرحله‌ای و ناهماهنگ دارد: معدن نیاز ماشین‌آلات را اعلام می‌کند؛ اداره‌کل صمت استان بر پایه عملکرد سال گذشته یا اقلیم، سهمیه را کاهش می‌دهد و وزارت نفت حتی رقم تاییدشده را دوباره پایین می‌آورد. معدن‌دار برای جلوگیری از توقف کار ناچار به خرید آزاد می‌شود و معادن به مقصد گازوئیل قاچاق تبدیل شده‌اند. این سخت‌گیری با سهم مصرف معدن تناسب ندارد؛ این بخش فقط دو درصد گازوئیل کشور را مصرف می‌کند و ۹۸ درصد دیگر به بخش‌های دیگر می‌رسد، اما سهمیه ۳۰۰ تومانی آن بخش‌ها برقرار است. طرح ذخیره‌سازی سوخت زمستانی، با وجود پیشنهاد مدیرکل بهره‌برداری وزارت صمت، به‌دلیل بوروکراسی و ناهماهنگی ادارات استانی و استانداری‌ها یکسان اجرا نشد. کمبود مواد ناریه (ماده انفجاری) نیز توان استخراج را محدود کرده است. ذخیره‌سازی این مواد پیش‌بینی نشد و رعایت‌نشدن الزامات پدافند غیرعامل، تأمین آنها را دشوار کرد. برخی معادن برای پاسخ به نیاز فوری صنایع، به جای باطله‌برداری، برداشت ماده معدنی را در اولویت گذاشته‌اند؛ تصمیمی که عقب‌ماندگی باطله‌برداری را انباشته می‌کند و می‌تواند در سال ۱۴۰۶ افت استخراج و تولید سنگ‌آهن را رقم بزند. در نشست کمیسیون ویژه حمایت از تولید مجلس با حضور نمایندگان صمت، دفاع، نفت، کشور و اتاق بازرگانی، بر غیرانحصاری‌بودن واردات مواد ناریه و امکان ورود شرکت‌های دیگر در صورت ناتوانی تأمین‌کنندگان تأکید شد؛ اما این تفسیر روند تأمین را روان نکرد.

نقش نامعین مردم در سیاست‌گذاری اجتماعی

با وجود تأکید برنامه هفتم بر مشارکت عمومی، جایگاه گروه‌های هدف و تشکل‌های مدنی در شناخت مسئله، طراحی راهکارها و ارزیابی نتایج هنوز روشن نیست



ابراهیم الهی
روزنامه نگار

گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس درباره چرخه سیاست‌گذاری کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی، مسئله‌ای فراتر از کمبود بودجه یا ضعف چند برنامه اجرایی را نشان می‌دهد. اعتیاد، طلاق، خشونت، کودکان کار، بی‌خانمانی و فقر مزمن در شرایطی تداوم پیدا می‌کنند که دستگاه‌های متعددی در این حوزه مسئولیت دارند، اما حدود اختیار و سهم هر کدام در نتیجه نهایی روشن نیست. داده‌های اجتماعی پراکنده‌اند، برنامه‌ها گاه بی‌ارتباط با یکدیگر پیش می‌روند و ارزیابی اثر آنها نیز ضمانت کافی ندارد. در چنین وضعی، برگزاری جلسه، تصویب سند، اجرای طرح و هزینه‌کرد اعتبار می‌تواند در کارنامه دستگاه‌ها ثبت شود، بی‌آنکه معلوم باشد زندگی گروه‌های هدف چه تغییری کرده است. مسئله اصلی، بنابراین، نبود متولی نیست؛ گم‌شدن مسئولیت نتیجه در میان نهادهای متعدد است. گزارش «آسیب‌شناسی چرخه سیاست‌گذاری کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی در ایران» که آبان ۱۴۰۵ منتشر شده، این ناکامی را در حلقه‌های به‌هم‌پیوسته سیاست‌گذاری بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چرا تعدد فعالیت‌ها به‌تنهایی از دامنه آسیب‌ها نمی‌کاهد. ضعف در یک مرحله، اثرگذاری تصمیم‌ها و اقدامات مراحل دیگر را هم در عمل محدود می‌کند.

شناخت؛ آغاز سیاست‌گذاری

نخستین حلقه چرخه، شناخت و تعریف دقیق مسئله است. نوع مواجهه با یک پدیده به تعریفی بستگی دارد که سیاست‌گذار از آن ارائه می‌کند؛ اگر مسئله ناقص شناخته شود، برنامه‌های پرهزینه هم ممکن است به جای علت‌ها، فقط نشانه‌ها را هدف بگیرند. گزارش، فقدان نظریه‌ای بومی و عملیاتی درباره سلامت اجتماعی را از ضعف‌های این مرحله می‌داند. در اساسنامه سازمان امور اجتماعی کشور، سلامت اجتماعی با مؤلفه‌هایی مانند ادغام، پذیرش، مشارکت، شکوفایی و انسجام اجتماعی تعریف شده است؛ اما این مفاهیم هنوز به شاخص‌های روشن و قابل اندازه‌گیری تبدیل نشده‌اند. تا زمانی که وضعیت مطلوب تعریف نشود، نمی‌توان فاصله جامعه با آن را سنجید یا دریافت سیاست‌ها چه اثری داشته‌اند. در نتیجه، دستگاه‌ها ممکن است یک اقدام را موفق بدانند، بی‌آنکه معیار مشترکی برای داوری وجود داشته باشد.

گزارش از آشفتگی مفهومی در تعریف آسیب اجتماعی نیز سخن می‌گوید. مرز میان خود آسیب، اختلال در کارکرد اجتماعی، پیامدهای آن و عوامل زمینه‌ساز همیشه روشن نیست. در موضوع اعتیاد، نگاه صرفاً فردی، مداخله را به درمان و کنترل شخص محدود می‌کند؛ اما با در نظر گرفتن زمینه‌های اقتصادی، خانوادگی، روانی و محیطی، پیشگیری، حمایت اجتماعی و بازگشت فرد به جامعه نیز بخشی از پاسخ خواهند بود. ضعف دیگر به داده‌های مورد استفاده برای شناخت مسئله مربوط است. اطلس آسیب‌ها و مسائل اجتماعی کشور بخشی از اطلاعات پراکنده را گردآوری کرده، اما به ارزیابی گزارش، همچنان محدودیت دارد. داده‌ها عمدتاً نهاد محورند، بعضی منابع مهم در آنها حضور ندارند و تفکیک گروه‌های جمعیتی و تحلیل روندها و علت‌ها کافی نیست. پیوند اطلاعات با شاخص‌هایی مانند فقر، بیکاری، تورم و وضعیت مسکن نیز ضعیف است. بنابراین، سیاست‌گذار تصویر کاملی از ارتباط شرایط زندگی مردم و گسترش آسیب‌ها ندارد.

مسئولیت نهایی بی‌صاحب مانده

پس از شناخت مسئله، باید روشن شود چه موضوعی در اولویت قرار می‌گیرد و کدام نهاد مسئول پیشبرد آن است. گزارش از تعدد مراکز تصمیم‌گیری نام می‌برد؛ از ستاد مبارزه با مواد مخدر و شورای عالی رفاه و تأمین اجتماعی تا ستاد ملی بازآفرینی شهری، شورای عالی پیشگیری از وقوع جرم و شورای اجتماعی کشور. حضور نهادهای تخصصی به‌خودی خود اشکال ندارد؛ آسیب‌های اجتماعی چندبعدی‌اند و به همکاری بخش‌های مختلف نیاز دارند. مشکل، روشن نبودن حدود صلاحیت و مسئولیت نهایی این نهادهاست. گزارش به‌طور مشخص بر ابهام در نسبت شورای عالی رفاه و تأمین اجتماعی با شورای اجتماعی کشور تأکید می‌کند. وقتی مرز اختیار این شوراها شفاف نباشد، دستگاه‌های اجرایی ممکن است با دستورکارهای متعدد و گاه ناهمسو روبه‌رو شوند. هر نهاد اولویت‌های خود را دنبال می‌کند و منابع در مسیرهای جداگانه به کار می‌افتد؛ وضعیتی که موازی‌کاری و ضعف پاسخ‌گویی را در پی دارد. در چنین ساختاری، هر دستگاه می‌تواند از جلسه‌ها، طرح‌ها و اعتبارات خود گزارش بدهد، اما معلوم نباشد چه نهادی مسئول بهبود وضعیت گروه هدف است. تعدد نهادها تنها زمانی به ظرفیت مدیریتی تبدیل می‌شود که تقسیم کار، اختیار هماهنگی و مسئولیت نتیجه مشخص باشد. در غیر این صورت، هر بخش انجام وظیفه محدود خود را دلیل عملکرد مناسب می‌داند و ناکامی کلی را به دیگری نسبت می‌دهد.

مردم در حاشیه تصمیم‌گیری

ابهام در تقسیم کار، جایگاه دیگر کنشگران اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد. گزارش می‌گوید دولت در مرحله راهبردگذاری هم‌زمان نقش راهبر، تعیین‌کننده دستورکار، متولی اجرا و مجری بخشی از برنامه‌ها را بر عهده گرفته است؛ در حالی که مرز این نقش‌ها منسجم نیست. چنین هم‌پوشانی‌ای می‌تواند رقابت سازمانی و تداخل صلاحیت‌ها را افزایش دهد: نهادی که باید سیاست را هماهنگ کند، وارد اجرای مستقیم می‌شود و دستگاه اجرایی نیز ممکن است جداگانه پیش برود. مسئله دیگر، جایگاه مردم و نهادهای مدنی است. سیاست‌های کلی برنامه هفتم توسعه بر مشارکت حداکثری مردم و نهادهای مردمی تأکید دارند، اما گزارش می‌گوید سازوکار عملی و سطح واقعی این مشارکت هنوز روشن نیست. مشارکت زمانی معنا دارد که گروه‌های هدف فقط دریافت‌کننده خدمات نباشند و در شناسایی مسئله، طراحی راه‌حل، اجرا و ارزیابی نتیجه نیز سهم داشته باشند. این نقش را نباید به واگذاری کار اجرایی به تشکل‌ها تقلیل داد. مشارکت باید جزئی از شیوه اداره امور اجتماعی باشد، نه نیروی کمکی دستگاه‌ها برای اجرای برنامه‌هایی که بدون حضور مردم طراحی شده‌اند. گروه‌های محلی می‌توانند تجربه زیسته افراد در معرض آسیب را به سیاست‌گذاری منتقل کنند؛ اما این ظرفیت زمانی مؤثر است که مسیر اثرگذاری آنها بر تصمیم‌ها مشخص باشد. وگرنه تأکید بر مشارکت در اسناد رسمی می‌ماند و تغییری در رابطه دولت و جامعه ایجاد نمی‌کند.

گسست بودجه و اجرا

حتی پس از شناخت مسئله و تدوین سیاست، شیوه تخصیص بودجه می‌تواند اجرا را از هدف دور کند. گزارش یکی از موانع این مرحله را دوگانگی نظام بودجه‌ریزی می‌داند: اعتبارات جاری دستگاه‌ها بر اساس اولویت‌ها و برنامه‌های داخلی تخصیص می‌یابد، اما اعتبارات برنامه‌های فوق‌العاده زیر نظر سازمان امور اجتماعی و با تأیید شورای اجتماعی کشور قرار دارد. در نتیجه، سازمان راهبر بر بخش مهمی از منابع مرتبط با آسیب‌های اجتماعی اشراف مستقیم ندارد. این جدایی میان اولویت مشترک و تصمیم واقعی دستگاه‌ها فاصله می‌اندازد. ممکن است در سطح سیاست‌گذاری هدفی ملی تعیین شود، اما هر بخش بودجه و برنامه خود را با سازوکار داخلی تنظیم کند. در این صورت، همراستایی هزینه‌ها با اولویت‌ها تضمین نمی‌شود و سنجش سهم هر دستگاه در نتیجه نیز دشوار است. مسئله فقط مقدار اعتبار نیست؛ منابع باید به شکلی تخصیص یابند که پیشگیری، مداخله، حمایت و پیگیری یکدیگر را تکمیل کنند. گزارش در کنار بودجه، دو ضعف اجرایی را برجسته می‌کند. نخست، محدود شدن پیشگیری به آموزش و آگاهی‌بخشی است. اطلاع‌رسانی لازم است، اما به‌تنهایی از بروز آسیب جلوگیری نمی‌کند. شناسایی افراد در معرض خطر، حمایت اجتماعی، مداخله به‌موقع و پیگیری مستمر نیز ضرورت دارد. آگاهی از خطر، بدون دسترسی به حمایت و امکان تغییر شرایط، الزاماً موقعیت فرد را عوض نمی‌کند. ضعف دوم، ناقص بودن زنجیره خدمات اجتماعی است. در مواردی، مداخله به درمان یا رسیدگی اولیه ختم می‌شود و توانمندسازی و بازاجتماعی‌سازی استمرار کافی ندارد. درمان اعتیاد نمونه روشن این مشکل است: فرد ممکن است درمان شود، اما پس از آن همچنان با بیکاری، فقر، طرد خانوادگی، نبود مسکن یا فقدان حمایت روبه‌رو باشد. باقی ماندن این شرایط، احتمال بازگشت به چرخه آسیب را افزایش می‌دهد. بنابراین، شمار افراد پذیرش‌شده در مراکز یا تعداد خدمات ارائه‌شده، به‌تنهایی میزان موفقیت را نشان نمی‌دهد؛ باید دید چند نفر پس از مداخله توانسته‌اند زندگی باثبات‌تری پیدا کنند. همین منطق درباره کودکان کار، زنان آسیب‌دیده و افراد بی‌خانمان نیز صدق می‌کند. مداخله‌ای که فقط شرایط را موقتاً تغییر دهد و عوامل بازتولیدکننده آسیب را دست‌نخورده بگذارد، پایدار نیست. بیرون آوردن کودک از محیط کار، بدون توجه به معیشت خانواده، مسکن و امکان ادامه تحصیل، می‌تواند به بازگشت او به همان وضعیت بینجامد.

نظارت بدون ضمانت اجرا

آخرین حلقه چرخه، نظارت و ارزیابی است؛ مرحله‌ای که باید نشان دهد سیاست چه نتیجه‌ای داشته و چه اصلاحی لازم است. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس این بخش را از حلقه‌های ضعیف سیاست‌گذاری اجتماعی می‌داند. فقدان نظام جامع پایش، ضعف داده‌های ارزیابی، مشارکت محدود ذی‌نفعان و نبود احکام نظارتی دقیق و دارای ضمانت اجرا، سنجش اثر سیاست‌ها را دشوار کرده است. برخی احکام نظارتی شاخص روشن، متولی مشخص، زمان‌بندی دقیق یا ضمانت اجرای مؤثر ندارند. حتی اگر ناکارآمدی برنامه‌ای شناسایی شود، الزام روشنی برای اصلاح آن وجود ندارد. نظارت زمانی اثرگذار است که معلوم باشد چه نهادی پاسخ‌گوست، نتیجه با چه معیاری سنجیده می‌شود و اجرا نشدن تعهدات چه پیامدی دارد. ضعف ارزیابی، یادگیری از تجربه‌های پیشین را نیز کاهش می‌دهد. وقتی یافته‌های نظارتی به تعریف دوباره مسئله و تعیین اولویت‌های بعدی بازنگردد، معلوم نمی‌شود کدام مداخله اثر داشته و کدام برنامه فقط منابع و زمان را مصرف کرده است. در این صورت، سیاست ناکام ممکن است با عنوانی تازه دوباره اجرا شود، بی‌آنکه علت شکست قبلی برطرف شده باشد. از مجموع یافته‌های گزارش می‌توان ضرورت تغییر نگاه به آسیب‌های اجتماعی را دریافت. این پدیده‌ها جدا از یکدیگر شکل نمی‌گیرند؛ فقر مزمن، بیکاری، نابرابری در فرصت‌ها، ناامنی اقتصادی، محرومیت از خدمات حمایتی و فرسایش روابط اجتماعی می‌توانند زمینه بروز یا تشدید چند آسیب را فراهم کنند. بنابراین، سیاستی که فقط پیامد رفتاری را هدف بگیرد و از عوامل اقتصادی و اجتماعی غفلت کند، با ریشه‌های مسئله درگیر نمی‌شود. در خشونت خانگی، رسیدگی به هر مورد ضروری است، اما اگر وابستگی اقتصادی، کمبود حمایت اجتماعی و دسترسی نداشتن به خدمات تخصصی نادیده گرفته شود، کاهش پایدار خشونت دشوار خواهد بود. درباره کودکان کار نیز جمع‌آوری کودک، بدون بهبود شرایط خانواده و دسترسی به آموزش، مسئله را حل نمی‌کند. گذار از کنترل و اکنشی آسیب به ارتقای سلامت اجتماعی، بنابراین، فقط تغییر واژگان یا ساختار اداری نیست؛ باید در تخصیص منابع، طراحی خدمات و تقسیم مسئولیت‌ها دیده شود. سلامت اجتماعی باید هدفی عمومی و دارایی ملی باشد؛ هدفی که تحقق آن فقط بر عهده سازمان امور اجتماعی یا نهادهای حمایتی نیست.

> نبود شاخص‌های روشن، مسئول مشخص و زمان‌بندی دقیق باعث می‌شود حتی پس از شناسایی ضعف برنامه‌ها، الزام مؤثری برای اصلاح عملکرد اجتماعی دستگاه‌ها وجود نداشته باشد

شمار فعالیت‌ها جای نتیجه را می‌گیرد

در بررسی عملکرد دستگاه‌های اجتماعی، باید میان «آنچه انجام شده» و «آنچه تغییر کرده» تفاوت گذاشت. تعداد جلسه‌ها، طرح‌های اجراشده، افراد پذیرش‌شده در مراکز و میزان اعتبار هزینه‌شده، حجم فعالیت را نشان می‌دهند؛ اما به‌تنهایی روشن نمی‌کنند آسیب کاهش یافته یا شرایط زندگی گروه هدف بهتر شده است. برای مثال، شمار افراد درمان‌شده در حوزه اعتیاد، بدون دانستن وضعیت آنان پس از پایان درمان، تصویر کاملی نمی‌دهد. باید پرسید چند نفر به اشتغال، مسکن و حمایت خانوادگی دست یافته‌اند و توانسته‌اند از بازگشت به چرخه آسیب دور بمانند. درباره کودکان کار نیز آمار خروج از خیابان کافی نیست؛ ادامه تحصیل و تغییر شرایط معیشتی خانواده اهمیت دارد. سنجش نتیجه به شاخص‌های روشن، داده‌های قابل اتکا و پیگیری منظم و مستمر در طول زمان نیاز دارد. همچنین باید از ابتدا مشخص باشد کدام دستگاه مسئول تحقق هر هدف است و چه نهادی اطلاعات را گردآوری و ارزیابی می‌کند. حضور گروه‌های هدف و تشکل‌های اجتماعی در این مرحله، فاصله میان گزارش اداری و تجربه واقعی مردم را آشکارتر می‌کند. اگر نتیجه ارزیابی در بودجه‌ریزی و طراحی برنامه‌های بعدی اثر نگذارد، نظارت به ثبت عملکرد محدود می‌شود و نظام سیاست‌گذاری فرصت اصلاح و یادگیری را از دست می‌دهد.

یادداشت
OPINION



مرضیه ستاری فلاح
کارشناس آسیب‌های اجتماعی

چرخه آسیب‌های اجتماعی متوقف نمی‌شود

سال‌هاست مقابله با آسیب‌های اجتماعی در ایران با طرح‌ها، شوراها، ستادها و اسناد بالادستی دنبال می‌شود؛ از اعتیاد و حاشیه‌نشینی تا خشونت، بازماندگی از تحصیل، فقر و گسست خانوادگی. با برجسته‌شدن هر مسئله، نهادی مسئولیت می‌پذیرد، برنامه‌ای اعلام می‌کند و اعتباری اختصاص می‌یابد؛ اما چرا تلاش‌ها به بهبود پایدار نمی‌انجامند؟ آسیب‌ها نه‌تنها از میان نرفته‌اند، بلکه شکل‌های پیچیده‌تری یافته‌اند. مسئله صرفاً کمبود منابع یا نبود متولی نیست. دستگاه‌های متعددی مسئولیت دارند، اما میان اقدام‌هایشان پیوندی کارآمد شکل نگرفته است. آنچه کمبودش احساس می‌شود، سازوکاری است که تصمیم‌های پراکنده را به نتیجه‌ای قابل سنجش تبدیل کند. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس درباره آسیب‌شناسی چرخه سیاست‌گذاری کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی، بر گسست میان شناخت مسئله، تصمیم‌گیری، تخصیص منابع، اجرای مداخله و ارزیابی نتایج انگشت می‌گذارد. در این چرخه، هر دستگاه وظیفه‌ای انجام می‌دهد، بی‌آنکه معلوم باشد اقدامات چه تغییری ایجاد کرده‌اند. تعدد متولیان، بدون تقسیم کار و هماهنگی، ظرفیت حل مسئله را افزایش نمی‌دهد؛ بلکه مسئولیت را پراکنده می‌کند. همه تحولات را نمی‌توان به ضعف اجرایی نسبت داد. فقر، تورم، بیکاری، ناامنی اقتصادی، نابرابری فرصت‌ها و کاهش تاب‌آوری خانوارها، زمینه‌هایی هستند که آسیب‌ها را بازتولید یا تشدید می‌کنند. مداخلات حمایتی و درمانی نیز بدون همراهی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، بیشتر پیامدها را مهار می‌کنند تا زمینه‌های شکل‌گیری آنها را. نگاه جزیره‌ای، ناکارآمدی را عمیق‌تر می‌کند. اعتیاد از فقر و بیکاری جدا نیست؛ بازماندگی از تحصیل با وضعیت معیشتی خانواده پیوند دارد و خشونت خانگی نیز صرفاً مسئله‌ای درون خانواده نیست که با چند برنامه آموزشی یا حمایتی حل شود. این پدیده‌ها حاصل برهم‌کنش عوامل اقتصادی، فرهنگی و ساختاری‌اند و مقابله با آنها سیاستی فرابخشی می‌طلبد. پاسخگویی نیز حلقه‌ای تعیین‌کننده است. وقتی چند دستگاه مسئول‌اند، اما مسئولیت تحقق نتیجه روشن نیست، هر نهاد می‌تواند به جلسات، مصوبات و اعتبارات هزینه‌شده استناد کند و ناکامی را به پیچیدگی مأموریت‌ها نسبت دهد. در نتیجه، پرسش بی‌پاسخ می‌ماند: چه تغییر ملموسی در زندگی گروه‌های هدف پدید آمده و کدام سیاست واقعاً اثر گذاشته؟

راه برون‌رفت، پیش از هر چیز، بازنگری در حکمرانی اجتماعی است: تثبیت فلسفه‌ای روشن برای سیاست سلامت اجتماعی، تدوین نظریه مبنای بومی، تعیین تقسیم کار ملی و ایجاد نظام یکپارچه داده، پایش و ارزیابی. بودجه‌ریزی باید از منطق هزینه‌کرد دستگاهی فاصله بگیرد و به تحقق اهداف اجتماعی پیوند بخورد. ارزیابی مستقل باید مشخص کند کدام مداخله مؤثر بوده، کدام برنامه به نتیجه نرسیده و منابع کجا بیشترین اثر را داشته‌اند. تکرار نسخه‌های گذشته با نام‌های تازه، دستاوردی متفاوت نمی‌سازد.

یادداشت
OPINION



سیدمحمدجواد طباطبایی‌فر
پژوهشگر رفاه

الزامات موفقیت طرح کالابرگ

دولت در دی‌ماه ۱۴۰۴ و در چارچوب برنامه هفتم توسعه کشـور، سیاست حذف ارز ترجیحی کالاهای اساسـی و جایگزینی آن با کالابرگ را اجرا کرد؛ تصمیمی که در شرایط محدودیت‌های ارزی و فشار بر تأمین کالاهای ضروری اتخاذ شـد. حساسـیت زمان اجرا از آنجا بـود کـه تغییر شـیوه تخصیص ارز می‌توانسـت پیامدهـای تورمی و اختلال در بازار به همراه داشته باشد. این سیاسـت از مهم‌ترین اصلاحات اقتصادی سـال‌های اخیر اسـت، اما موفقیت آن به طراحی دقیق و اجرای هماهنگ وابسته است. تحقق اهداف طرح، افزون بر حمایت از مصرف کننده، به تأمین مالی غیرتورمی، کاهش رانت و حفظ امنیت معیشتی خانوارها نیاز دارد. در شرایط کنونی، ارز تک‌نرخی هدفـی آرمانـی و بلندمـدت اسـت و اولویـت عملی، کاهـش تدریجی و هدفمند فاصله نرخ‌هاست. این مسیر به افزایش شفافیت در بازار ارز، کنترل تقاضای رانتـی، مدیریت هوشـمند منابع ارزی و گسـترش همکاری‌های تجـاری و مالی بـا شـرکای خارجی نیـاز دارد. موفقیت سیاسـت جدید همچنین مستلزم حمایت هدفمند از اقشار آسیب‌پذیر، اصلاح ساختارهای انحصاری بازار، توسـعه سـامانه‌های هوشـمند نظارتی و تقویت حکمرانی ارزی اسـت. ایـن اصلاحـات بایـد در حوزه‌هـای ارزی، مالـی، نظارتی و سـاختاری به‌صـورت یکپارچه اجرا شوند تا ضمن حفظ ثبات اقتصادی، امنیت معیشـتی خانوارها نیز تأمین شود. یکی از راهکارهای پیشنهادی، راه‌اندازی سـامانه اعتبـار زنجیره‌ای کالاهای اساسی اسـت. این سامانه بـر پایه اعتبـار دیجیتـال برنامه‌پذیر طراحی می‌شـود که فقط برای خرید کالاهای اساسـی تعیین‌شـده برای هر سال قابل اسـتفاده است. اعتبار هر ذی‌نفع، شـامل خانوار، فروشگاه، توزیع کننده و وارد کننده، در «حساب ویژه» نگهداری می‌شـود و برداشـت از آن فقط بـرای انتقـال میان همین حساب‌ها و در چارچوب خریدوفروش همان گروه کالایی مجاز اسـت. پس از هر خرید، اعتبار به‌طـور خودکار به حسـاب مرحله بعد منتقل می‌شـود. اعتبار تاریخ مصـرف دارد و در صورت استفاده‌نشـدن، ارزش آن کاهـش می‌یابد؛ سـازوکاری که گردش کالا و اعتبار را سرعت می‌بخشد و اعتبار را به واسطه مبادله تبدیل می‌کند. چرخه با خرید مصرف کننده آغاز می‌شـود و با اسـتفاده واردکننـده از اعتبار برای تأمین بخشی از قیمت ارز و یارانه پنهان پایان می‌یابد؛ سپس اعتبار «سوزانده» و از چرخه خارج می‌شود. منابع مالی کالابرگ از محل مابه‌التفاوت حذف ارز ترجیحی تأمین می‌شود. برای سرمایه در گـردش فعالان زنجیره نیز انتشـار اوراق ویژه و اعطای تسهیلات اعتباری خـارج از ترازنامـه بانک‌ها پیشـنهاد شده است که بدون افزایش پایه پولی عمل می‌کنند. اعتبار اسنادی ریالی زنجیره‌ای نیز می‌تواند مشکل نقدینگی در کل زنجیره تأمین را برطرف کند و در نهایت از طریق اعتبارهـای کالابرگ تسویه شـود. راهکار مکمل، تسهیل ورود تعاونی‌هـا به این بخش اسـت. وزارت صنعـت، معدن و تجـارت باید موانع و مقررات غیرضروری صدور مجوز واردات را بـرای اتحادیه‌هـای تعاونی مصرف و تعاونی‌هـای تولیدکنندگان حذف کند.

کارنامه کالابرگ در ۴ سال

گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد این برنامه از اجرای محدود در چند استان به پوشش حدود ۸۶ میلیون نفر رسیده، اما تأمین اعتبار همچنان مسئله اصلی آن است

سعیده شفیعی
روزنامه نگار



کالابرگ الکترونیکی در چهار سـال گذشته، از ایده‌ای برای بازگشـت کوپن در قالبی تازه به یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت معیشـتی دولت تبدیل شـده است. این طرح ابتدا بـا هدف جبران آثار حـذف ارز ترجیحی کالاهای اساسـی و حفظ قدرت خریـد خانوارها مطرح شد، اما به‌تدریج دامنه مشمولان و شیوه اجرای آن تغییر کرد. اکنون اعتبار یک میلیون تومانی کالابرگ به حدود ۸۶ میلیون نفر اختصاص یافتـه و برنامه‌ای که زمانی به چند دهک محدود بود، نزدیک به کل جمعیت کشـور را پوشش می‌دهد. با این همه، تعداد دریافت کنندگان تنها یک بخش از کارنامه این سیاسـت است. پرسش مهم‌تر این است که کالابرگ تا چه اندازه به بهبود امنیت غذایی کمک کرده، منابع آن چگونه تأمین شـده و دولت برای ادامه پرداخت‌ها چه ظرفیتـی دارد. مرکز پژوهش‌های مجلس در سومین گزارش نظارتی خود درباره کالابرگ، عملکرد فاز تازه طرح با عنوان «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشت مردم» را بررسی کرده است. این گزارش، در کنار مرور تاریخچه و هزینه‌های اجرا، مزیت‌های سیاست حمایتی کالایی و دشواری‌های تأمین اعتبار در ماه‌های پیش رو را نیز توضیح می‌دهد.

> یارانه شبه‌نقدی با اختصاص اعتبار به خرید کالا، میان پرداخت نقدی و حمایت مستقیم از مصرف خوراکی خانوارها پیوند تازه‌ای در سیاست رفاهی برقرار کرد

از ایده تا قانون

ایده کالابرگ الکترونیکی در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ در معاونت رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی شـکل گرفت. هـدف، تضمین حداقلی از امنیـت اجتماعی و دسترسی مردم به حداقل کالری مورد نیاز بود؛ در واقع، قرار بود کوپـن قدیمی با ابزاری مدرن جایگزین شـود. مجلس در سـال ۱۳۹۹ نیز طرحی را بـرای الزام دولت به فراهم کـردن امکان خرید کالاهای اساسـی با کارت الکترونیکی تصویب کرد، اما اجـرای آن به تعویق افتاد. زمینه اجرای طـرح در اردیبهشـت ۱۴۰۱ و هم‌زمان با تصمیم دولت برای حذف ارز ترجیحی کالاهای اساسی فراهم شد. نگرانی اصلی این بود که تغییر شیوه حمایت و افزایش قیمت‌هـا، قدرت خرید خانوارها و دسترسـی آن‌ها به مواد غذایی ضروری را کاهش دهد. با این حال، به دلیل محدودیت‌های فنی، ابتدا قرار شـد جبران آثار حذف ارز از طریق یارانـه نقدی انجام شـود و کالابرگ به‌تدریج به‌عنوان سیاست مکمل به اجرا درآید. نخستین مبنای قانونی طـرح در بودجه ۱۴۰۱ قـرار گرفت. این قانون به دولت اجازه مـی‌داد درباره حذف برخی کالاها از سبد تخصیص ارز ترجیحی تصمیم بگیرد، اما جبران زیان رفاهی مصرف کنندگان از طریق کالابرگ را شـرط می‌کرد. در بودجه ۱۴۰۲ نیز بند «ی» تبصره ۱۴، یارانه‌ای تازه و مازاد بـر یارانه‌های قبلی برای حمایت معیشـتی از دهک‌های پایین درآمدی پیش‌بینـی کرد. منبع این کمک، اعتبارات جداول متفرقه بودجه تعیین شد. هدف آن بود که خانوارهای کم‌درآمد بتوانند دسترسی خود به کالاهای اساسی و مصرف خوراکی‌شان را حفظ کنند. در متن قانون، این حمایت صریحاً یارانه‌ای جدید و افزون بر پرداخت‌های قبلی معرفی شده بود؛ بنابراین قرار نبود کالابرگ جایگزین یارانه‌های پیشین شود.

گسترش اجرا و هزینه‌ها

اجرای آزمایشی کالابرگ از اسـفند ۱۴۰۱ در هرمزگان آغاز شـد و تـا اردیبهشـت ۱۴۰۳ ادامه یافت؛ سـپس استان‌های دیگر نیز به طرح پیوستند. در مرحله نخست، دهک‌های اول تا سـوم و مددجویان نهادهای حمایتی یارانه تشویقی دریافت کردند. دوره دوم از اسفند ۱۴۰۳ تا آذر ۱۴۰۴ ادامه داشـت و با شـیوه‌هایی مانند طرح فجرانه همراه بود؛ طرحی که در بهمن ۱۴۰۲ آغاز شد: خانوارهای دهک‌های اول تا هفتم در صورت خرید ۱۱ قلم کالای اساسی، ۲۲۰ هزار تومان یارانه تشویقی بیشتر می‌گرفتند. هزینه طرح با افزایش تعداد مشمولان و مبلغ تشویقی بالا رفت. تا پیش از شهریور ۱۴۰۲، جامعه هدف محدود و اسـتقبال اندک بود؛ هزینه اجرا نیز حدود یک هزار میلیارد تومان گزارش شد. با گسترش پوشش به پنج و سپس هفت دهک تا بهمن ۱۴۰۳، سازمان هدفمندی یارانه‌ها حدود ۹ هزار میلیارد تومان به حساب شرکت فارا واریز کرد. افزایش یارانه تشویقی در قالب فجرانه، هزینه چهار ماه پایانی را به حدود ۳۲ هزار میلیارد تومان رساند. در مجموع، دو فاز نخست ۴۲ هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان منابع دریافت کردند که حدود ۷۶ درصـد آن به اجرای فجرانـه از حوالی نیمه بهمن ۱۴۰۳ بـه بعد اختصاص داشت. رشـد هزینه‌ها فقط از افزایش تعداد مشمولان ناشی نمی‌شـد؛ مبلغ بیشـتر یارانه و اسـتقبال بالاتر خانوارها نیز نیاز مالی طرح را بـالا برد. در نتیجه، تغییر دامنه مشمولان و مبلغ تشـویقی، دو عامل اصلی تغییر هزینه اجرای طرح در دوره‌های مختلف بودند.

فاز سوم، گسترش پوشش

فاز سوم از دی ۱۴۰۴ با عنوان «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشـت مردم» آغاز شـد و تاکنون ادامه دارد. در ایـن مرحلـه، اعتبار هر نفـر به یک میلیـون تومان رسید و دهک‌های هشـتم تا دهم نیز برای نخستین‌بار مشمول شـدند. به این ترتیب، حدود ۸۶ میلیون نفر، معادل ۹۴ درصد جمعیت کشـور، زیر پوشش رفتند و میزان مشـارکت حدود ۹۸ درصد اعلام شـد. با وجود اعتبار یـک میلیون تومانی بـرای هر نفـر، رقم جبران رفاهی محاسبه‌شـده برای گروه‌های درآمدی یکسـان نبود. طبق گزارش، این جبران برای سه دهک نخست معـادل ۳۸۰ هزار تومـان، برای دهک‌هـای چهارم تا هفتم ۶۵۰ هزار تومان و برای دهک‌های هشتم تا دهم، که پیش‌تر مشـمول نبودند، یک میلیون تومان در نظر گرفته شده است. در محاسـبه منابع این مرحله، مرکز پژوهش‌های مجلس بـازه دی ۱۴۰۴ تا تیـر ۱۴۰۵ را بررسی کرده اسـت. با احتسـاب منابع اولیه، از جمله برداشـت ۲.۵ میلیارد دلاری از صندوق توسعه ملی، و منابع پیش‌بینی‌شـده در بودجه ۱۴۰۵، حدود ۶۰۸ هزار میلیارد تومان طی هفـت ماه در اختیار دولت قرار گرفت. این رقم برای پرداخت هفت مرحله کالابرگ، به ارزش ۶۰۲ هزار میلیارد تومان، کفایت می‌کرد. بانک مرکزی، در مقابل، کل پرداخت‌ها از آغـاز طرح تا آبان ۱۴۰۵ را ۸۶۵ هـزار میلیارد تومان اعلام کرده اسـت. این دو رقم به دلیل تفـاوت دوره زمانی و تعریف آماری، مستقیماً قابل مقایسه نیستند. ممکن است رقم بانک مرکزی پرداخت‌های معوق به فروشگاه‌ها یا بدهی‌های تسویه‌نشده را نیز در بر گیرد، درحالی که گزارش مجلس منابع تحقق‌یافته را در بازه خود محاسـبه کرده است. گـزارش همچنین اختلاف آمـار میان مجلـس، بانک مرکـزی و وزارت رفاه را ناشـی از تفاوت زمـان و تعریف ارقام می‌داند.

مزایای کالابرگ برای معیشت

کالابرگ برای جبران زیـان رفاهی مصرف کنندگان پس از تغییر شیوه حمایت از خانوارها طراحی شد؛ تغییری که حمایت غیرمستقیم از مسـیر ارز ترجیحی را به پرداخت مستقیم نزدیک کرد. در این روش، اعتبار به جای پرداخت آزادنقدی، برای خرید کالاهای اساسی اختصاص می‌یابد. به همین دلیـل، گـزارش آن را نوعی یارانه شـبه‌نقدی می‌داند؛ ابزاری برای آنکه حمایت دولت بیشتر به تأمین نیازهای ضروری خانوار برسد. یکی از انگیزه‌های طرح، نگرانی از کاهش مصرف مواد غذایـی و کالری دریافتی بود. طبق گزارش، مصرف کالری در ایران طی دهه ۱۳۹۰ روندی پیوسـته نزولی داشـت. کاهش کالری می‌تواند سـلامت عمومی را تحت تأثیر قرار دهد و در کودکان، بر قدرت یادگیری نیز اثر بگذارد. کالابرگ قرار بود دسترسی به اقلام خوراکی ضروری و کالری مورد نیاز را در کنار یارانه نقدی تقویت کند. گسـترش جامعه هـدف نیز با هدف بهبود مصرف غذایی در گروه‌های بیشتری از مردم انجام شد. حمایت تشویقی در ابتدا به سه دهک نخست محدود بود، اما با تغییر روش حمایت از واردکنندگان به پرداخت یارانه نقـدی یا کالابرگ بـه خانوارها، دامنه مشـمولان افزایش یافت. بـه ارزیابی مرکـز پژوهش‌های مجلس، مشارکت بالای سه دهک نخست و بهبود نسبی میانگین کالری مصرفی این گروه‌ها در سـال‌های گذشته، نشان می‌دهد یارانه با ضریب اطمینان قابل قبولی به خانوارهای کم‌درآمد رسـیده اسـت. مزیت دیگر طرح، فراهم شدن امکان پرداخت یارانه کالایی با زیرسـاخت الکترونیکی است. کوپن و سبد کالای سنتی با دشواری‌های اجرایی و محدودیت‌هایی همراه بودند و همین تجربه‌ها دولت‌ها را به پرداخت نقدی متمایل می‌کرد. زیرساخت کالابرگ امکان خرید کالاهای مشـخص با اعتبار دولتی را بدون بازگشت به سازوکار کاغذی گذشـته فراهم کرده است. این ابزار در گزارش مکمل یارانه نقدی معرفی شده است، نه جایگزین کامل آن.

چالش تأمین منابع

مهم‌ترین مسئله پیش روی کالابرگ، تأمین اعتبار برای ادامه آن اسـت. مرکز پژوهش‌های مجلس بـرآورد کرده که اجرای طرح در شـش ماه باقی‌مانده سال ۱۴۰۵، تا پایان سال، به بیش از ۶۰۰ هزار میلیارد تومان منابع نیاز دارد. هرچند برآورد منابع تحقق‌یافته در چهار ماه نخست سـال از کفایت اعتبـار حکایت می‌کنـد، این وضعیت ممکن است در ماه‌های بعد تغییر کند. گزارش احتمال ازسرگیری جنگ و تداوم محاصره دریایی را از خطرهایی می‌داند که می‌تواند فروش نفت و درآمدهای ارزی کشور را مختل کند. کاهش ظرفیت تولید گاز نیز ممکن است منابع هدفمندی یارانه‌ها را محدود کند. در این شرایط، تأمین هزینه‌های ضروری با کسری جدی روبه‌رو می‌شود و ادامه پرداخت کالابرگ دشوارتر خواهد شد. برای مدیریت محدودیت مالی، گزارش افزایش پلکانی و هدفمند اعتبار را به افزایش یکسان برای همه خانوارها ترجیح می‌دهد. بر این اساس، منابع بیشتر باید به گروه‌هایی برسد که در تأمین نیازهای غذایی و معیشتی آسیب‌پذیرترند. گزارش برای پرهیز از افزایش همگانی دو دلیل مطرح می‌کند.

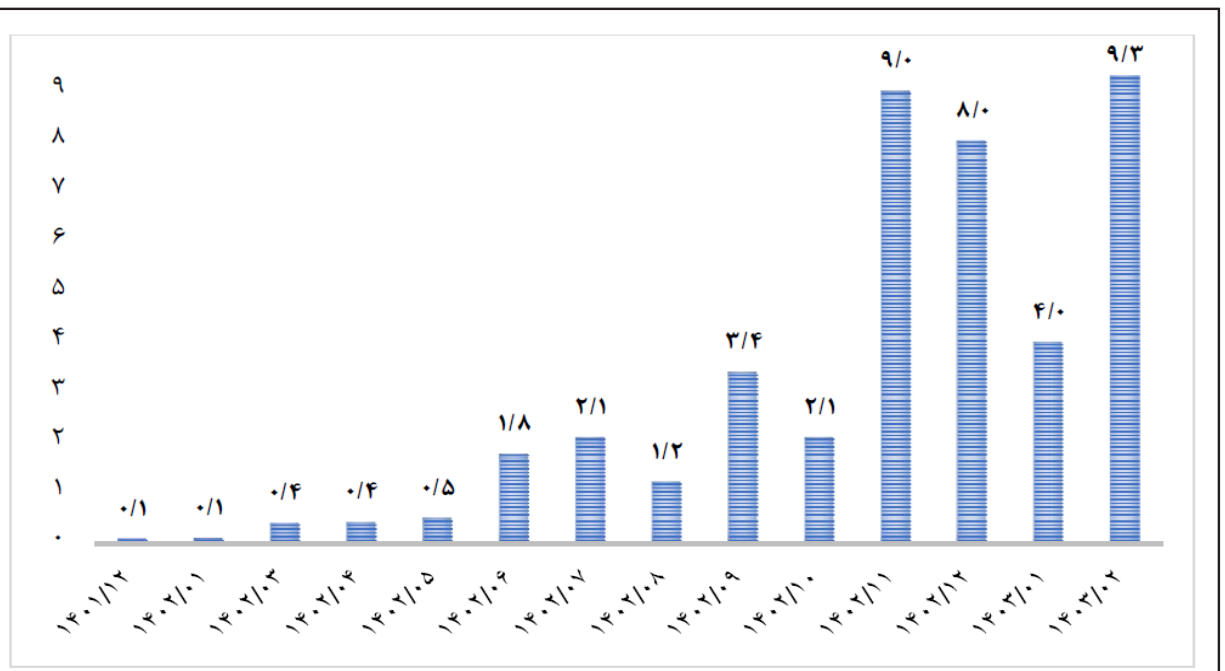

نمودار مبالغ واریزی سازمان هدفمندسازی یارانه ها به شرکت فارا از اسفند ۱۴۰۱ تا اردیبهشت ۱۴۰۳
(هزار میلیارد تومان)

بازار کار اروپا با کمبودهای نامتوازن روبه‌روست

بررسی ۲۷ کشور نشان می‌دهد جذب نیروهای درمانی و آموزشی دشوارتر است، اما شدت کمبود به ساختار اقتصادی و شرایط هر کشور بستگی دارد



حمیدرضا علی‌نیا
روزنامه نگار

بـازار کار اروپا وضعیتـی دوگانه دارد: اسـتخدام معلم، پزشک، پرستار و متخصص فناوری اطلاعات برای بسیاری از کارفرمایان دشوار اسـت، اما جذب نیروی کار ساده و دستیار آماده‌سازی غذا در کشورهای زیادی آسان‌تر انجام می‌شـود. گزارش سـازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) نشـان می‌دهد این تفاوت به مهارت مورد نیاز شغل‌ها مربوط نیست و دستمزد، شـرایط کار، ساختار اقتصادی و ترکیب جمعیت هر کشور نیز در آن نقش دارند. معلمان در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا که بررسی شده‌اند، دشوارترین گروه برای استخدام به‌شمار می‌روند؛ متخصصان سـلامت و فناوری اطلاعات نیز در رده‌های بعدی قرار دارند. بااین‌حال، الگو در همه کشورها یکسان نیست؛ اسپانیا برای مثال در جذب دستیاران آماده‌سازی غذا مشکل دارد. این کمبودها هم‌زمان با دشوارتر شدن ورود جوانان به بـازار کار ادامه دارد. این در حالی اسـت که OECD از افزایش فاصله نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان جوان با کل جمعیت در سن کار خبر می‌دهد. بانک مرکزی اروپا نیز می‌گوید چشم‌انداز اشتغال جوانان منطقه یورو از سال ۲۰۲۳ تضعیف شده است.

نقشه استخدام در اروپا

در میـان کشـورهای عضـو اتحادیـه اروپا که بررسـی شده‌اند، معلمان به‌طور میانگین دشوارترین گروه برای استخدام‌اند. پس از آن‌ها متخصصان سلامت و فناوری اطلاعات و ارتباطات قرار می‌گیرند. متخصصان همکار سلامت، از جمله تکنسین‌های پزشکی و برخی کارکنان پرستاری، و متخصصان کسب‌وکار و امور اداری نیز پنج گروه نخست را تکمیل می‌کنند. کارگران ساده آسان‌ترین گروه برای استخدام به شـمار می‌روند؛ کارکنان مشاغل ابتدایـی، دسـتیاران آماده‌سـازی غذا، فروشـندگان و مونتاژکاران نیز جذب آسـان‌تری دارند. شاخص OECD دشواری اسـتخدام را در هر کشور با سایر مشاغل همان کشور مقایسه می‌کند. امتیاز مثبت نشانه کمبود نسبی نیروی کار و امتیاز منفی نشانه مازاد نسبی است. شاخص تعـداد فرصت‌های خالی یا شـمار نیـروی مـورد نیاز را نشان نمی‌دهد، بلکه دشواری نسبی پر کردن هر شغل را می‌سنجد. مشاغل نیز بر اسـاس این وضعیت در پنج سطح دسته‌بندی شده‌اند. گزارش ۲۷ کشور اروپایی، از جمله نروژ، سوئیس، ترکیه و بریتانیا را پوشش می‌دهد. معلمان در ۱۳ کشور جزو پنج گروه دشوارتر برای استخدام هستند. متخصصان سلامت و فناوری اطلاعات هرکدام در ۱۲ کشـور، مدیـران در هفـت کشـور و متخصصان همکار سلامت، کارکنان مراقبت شخصی و متخصصان کسـب‌وکار و امور اداری هرکدام در شـش کشور در این جمع‌اند. در مقابل، کارگران ساده در ۱۴ کشور، دستیاران آماده‌سازی غذا در ۱۲ کشور، سایر کارکنان دفتری در ۱۱ کشور، کارکنان مشاغل ابتدایی در ۱۰ کشور و مونتاژکاران در هشت کشور جزو پنج گروه آسان‌ترند. البته الگو یکسان نیست؛ اسپانیا برای جذب دستیاران آماده‌سازی غذا با کمبود روبه‌روست.

کمبود نیرو در بخش درمان

کمبود نیروی انسـانی در حوزه سـلامت اروپا همچنان گسـترده اسـت. متخصصان این حـوزه در ۲۳ کشـور از ۲۷ کشـور بررسی‌شـده به‌سـختی پیدا می‌شـوند و متخصصان همکار سـلامت نیز در ۲۱ کشـور با کمبود روبه‌رو هستند. کمبود به بخش‌های دیگر درمان هم رسیده اسـت. پل دِریو و مانوئل بالوتا از فدراسیون انجمن‌های پرستاری اروپا می‌گویند نظام‌های سلامت اروپا در جذب و نگهداشت پرستاران خط مقدم مشکل دارند. به گفته آن‌ها، تعـداد زیاد بیماران در برابر هر پرسـتار، شـرایط ناایمن کار و مشکلات سلامت روان، جذابیت این حرفه را کاهش می‌دهد. دستمزد پایین، فرصت محدود پیشرفت، به‌رسمیت‌نشناختن جایگاه حرفه‌ای و مواجهه مکرر با آزار و خشونت نیز ماندن در این شغل را دشوار می‌کند. اوله یوهان باکه، رئیس کمیته دائمی پزشکان اروپا، می‌گوید از پزشکان بیش از گذشته انتظار می‌رود کمبود ساختاری نیروی انسانی را با سـاعات کاری طولانی و حجم بیشتر کار جبران کنند. خشونت فزاینده علیه کارکنان سلامت نیز فشـار را تشـدید می‌کند. به گفته او، این شرایط به فرسـودگی شـغلی دامن می‌زند و پزشـکی را به‌عنوان حرفه‌ای برای تمام دوران کاری، کم‌جاذبه‌تر می‌کند.

دلایل دشواری جذب معلم

در ۲۱ کشور بررسی‌شده، استخدام معلم دشوار است. در شش کشور دیگر، آلمان، یونان، ایتالیا، نروژ، اسپانیا و ترکیه، بازار کار معلمان تقریباً متعادل ارزیابی شده است. بنابراین، شـدت کمبود در اروپا یکسـان نیست، اما در بیشتر کشورها یافتن نیروی آموزشی آسان نیست. دانیل ویسنیفسکی، دبیرکل فدراسـیون اروپایی کارفرمایان حوزه آموزش، می‌گوید مسئله دیگر پر کردن جای خالی در مدرسـه‌ها نیسـت؛ جذابیـت بلندمـدت و پایداری حرفه معلمی اهمیت بیشـتری یافته اسـت. دسـتمزد رقابتی همچنـان ضروری اسـت، اما مسـئولیت‌های معلمان افزایش یافته‌اند: استفاده از ابزارهای دیجیتال، فراگیرتر کردن کلاس‌ها و توجه بیشـتر به سلامت و رفاه دانش‌آموزان. حجم کارهای اداری نیز بالا رفته اسـت. از نگاه ویسنیفسکی، شرایط کاری، استقلال حرفه‌ای، فرصت پیشرفت و کیفیت مدیریت مدرسـه‌ها به اندازه حقـوق در تصمیم افراد بـرای ورود به معلمـی و ماندن در این حرفه اهمیـت دارد. ازاین‌رو، افزایش دسـتمزد به‌تنهایی کافی نیست؛ بهبود کیفیت کار نیز برای جذب و نگهداشت معلمان ضروری است.

فناوری و تفاوت‌های اقتصادی

متخصصان فناوری اطلاعـات و ارتباطات و متخصصان کسب‌وکار و امور اداری، هرکدام در ۱۸ کشور از ۲۷ کشور بررسی‌شده با دشواری استخدام روبه‌رو هستند. این آمار با شمار کشورهایی که این مشاغل در آن‌ها جزو پنج گروه دشـوارترند تفاوت دارد: متخصصان فنـاوری اطلاعات در ۱۲ کشـور و متخصصان کسـب‌وکار و امور اداری در شـش کشـور در آن جمع‌اند. دلیل تفاوت این است که شاخص OECD دشواری را در پنج سطح می‌سنجد و آمار ۱۸ کشور، همه سطوح دشـواری را دربرمی‌گیرد. ایزابل اسـکاک اولفسـن، اقتصاددان OECD، افزایش تقاضا برای متخصصان فناوری اطلاعـات و ارتباطات را نتیجه دیجیتالی‌شـدن اقتصاد می‌داند. بااین‌حال، پیشرفت هوش مصنوعی ممکن اسـت در آینده نیاز بـه برخی از این نیروهـا را کاهش دهد؛ به‌ویـژه نیروهای تـازه‌وارد و شاغلان سطح ابتدایی. گسترش فناوری در عین ایجاد فرصت‌های تازه، می‌تواند بخشـی از تقاضـای فعلی را تغییر دهد. اولفسن می‌گوید دلیل کمبود نیرو در کشورها یکسان نیست و تقاضا برای مشاغل به ساختار اقتصادی هر کشور بستگی دارد. برای مثال، بخش تولیدی گسترده در کره جنوبی و آلمان به توضیح نیاز به مشاغلی با مهارت متوسط، مانند مونتاژکاری و اپراتوری ماشین‌آلات، کمک می‌کند. عرضه نیروی کار نیز متفاوت است. کشورهایی که به معلمان و متخصصان سلامت دستمزد نسبتاً بالاتری می‌پردازند، ممکن اسـت در جذب این گروه‌ها با کمبود کمتری روبه‌رو شـوند. دو شـاخص، رتبه شـغل و شدت کمبود را جداگانه نشان می‌دهند.

آموزش و تطبیق مهارت‌ها

پیا یوهانا فالستروم، سخنگوی سازمان کار اروپا، می‌گوید کمبود نیروی کار در اروپا از مشکلی موقتی به مسئله‌ای سـاختاری تبدیـل شـده اسـت. تغییـرات جمعیتی، ناهماهنگی مهارت‌هـا، کیفیت مشـاغل و محدودیت جابه‌جایی کارکنان، از مهم‌ترین عوامل این وضعیت‌اند. بنابراین، خالی ماندن فرصت‌های شغلی فقط به کمبود شمار نیروی کار مربوط نیست؛ گاهی مهارت متقاضیان با نیاز کارفرمایان همخوانی ندارد یا شرایط شغل برای جذب و نگهداشت آنان مناسب نیسـت. فالستروم راهکار را در آموزش بهتر، بهبود شرایط کار و تطبیق دقیق‌تر مهارت‌ها با نیاز کارفرمایان می‌داند. او همچنین بر جابه‌جایی نیروی کار میان کشورها تأکید دارد تا کارکنان کشورهای دارای مازاد نیرو بتوانند در کشورهایی که به تخصص آن‌ها نیاز دارند، استخدام شوند. چنین جابه‌جایی‌ای، در نگاه او، باید به شکلی عادلانه انجام شود. او می‌گوید تحلیل‌های سازمان کار اروپا نشـان می‌دهد بسیاری از مشاغلی که در یک کشور با کمبود نیرو روبه‌رو هستند، در کشور دیگر نیروی مازاد دارند.

> گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نشان می‌دهد آموزش، درمان و فناوری اطلاعات با کمبود نیروی متخصص روبه‌رو هستند؛ درحالی که جذب کارگران ساده آسان‌تر است

اسپانیا در آستانه آزمون راست افراطی

رأی‌گیری زودهنگام معادله قدرت را تغییر می‌دهد؛ حزب مردم پیشتاز است و برای تشکیل دولت به حمایت وُکس نیاز دارد

اسـپانیا ۲۹ نوامبر ششـمین انتخابات سراسـری خود را در ۱۱ سـال اخیر برگزار می‌کنـد؛ انتخاباتی که می‌تواند به هشـت سـال حکومت سوسیالیست‌ها پایان دهد و برای نخستین‌بار پس از بازگشت دموکراسی، راست افراطی را وارد دولت کند. حزب محافظه‌کار مردم در نظرسنجی‌ها پیشتاز است، اما برای تشکیل دولت احتمالاً به حمایت وُکس نیاز دارد؛ ائتلافی که چهره سیاسـی آینده کشـور را تغییر می‌دهد. پدرو سانچز، نخست‌وزیر سوسیالیسـت، با قرار دادن بحران مسـکن در مرکز کارزار می‌کوشـد مخالفان را مسـئول ناکامی برنامه‌های حمایتی نشان دهد و رأی ترقی‌خواهان را به دسـت آورد. اما اعتراض‌های گسترده به هزینه مسکن، اختلاف‌های پارلمانی، اتهام‌های فساد و انتقاد از عملکرد دولت، این انتخابات را به آزمونی فراتر از رقابت دو حزب اصلی تبدیل کرده است. دولت اقلیت او نیز از ۲۰۲۳ بودجه‌ای تصویب نکرده است.

بحران مسکن؛ محور انتخابات

سـانچز پنجم اکتبر، پس از مخالفت حـزب محافظه‌کار مـردم، وُکس و حزب استقلال‌طلب کاتالان جونتس با طرح اضطراری مسکن، انتخابات زودهنگام را اعلام کرد. او امیدوار است مخالفت سه حزب، رأی ترقی‌خواهان را بسیج کند و چهار سال دیگر در قدرت بماند، اما نظرسنجی‌ها حزب مردم را پیشـتاز می‌دانند. حزب مردم اکثریت مطلق نمی‌گیرد و برای تشکیل دولت به وُکس نیاز دارد؛ توافق دو حزب، نخسـتین ورود راسـت افراطی به دولت پس از بازگشت دموکراسـی را رقم می‌زند. زنده‌یاد ماری کارمن آباسکال، ۸۷ ساله، پس از آنکه نتوانست افزایش ۲۳۰ درصدی اجاره‌بهای مطالبه‌شده از سوی صندوق سـرمایه‌گذاری مالک آپارتمانش را بپردازد، از خانه‌اش در مادرید بیرون رانده شـد؛ ماجرایی که بحران را آشکار کرد. چهارشنبه گذشته بیش از سـه میلیون نفر علیه گرانی مسکن اعتصاب عمومی کردند. دولت اقلیت سانچز با سـومار در تصویب قوانین مشکل داشته است؛ جونتس بارها امتیاز خواسته و هرگاه خواسته، حمایت خود را پس گرفته است. ورود حدود ۸۰ هزار نفر از مراکش به سئوتا در ۴۸ ساعت و اتهام‌های فساد دو سال اخیر نیز دولت را زیر فشار گذاشته است.

سانحه قطار و کارزار

سانحه قطار سریع‌السیر ۲۸ اکتبر، کارزار سانچز با محور دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داد. حادثه ۶۹ کشته داشت؛ ۹ ماه پس از سـانحه‌ای دیگر در همان خط با ۴۶ کشته. اسکار پوئنته، وزیر حمل‌ونقل، زیر فشار استعفا کرد و گفت کشور و او تاب ۱۰۰ کشته در کمتر از یک سـال را ندارند. آلبرتو نونیس فیخوئو، رهبر حزب مردم، دولت را به ناتوانی در تأمین امنیت متهم کرد؛ وُکس از بی‌کفایتی، فساد، رفیق‌بازی و کمبود سـرمایه‌گذاری برای نگهداری زیرسـاخت‌ها انتقاد کرد. پارلمان ۳۵۰ کرسـی دارد؛ اکثریت مطلق ۱۷۶ کرسـی اسـت. نظرسنجی‌ها ۱۳۰ کرسی برای حزب مردم، ۱۱۰ برای سوسیالیست‌ها و ۶۳ برای وُکس پیش‌بینی می‌کنند. اگر سوسیالیست‌ها به‌مراتب بهتر از پیش‌بینی‌ها عمل نکنند، حزب مردم پیروز و توافقش با وُکس محتمل است. حزب مردم شـش سـال پیش، وُکس را به ترویج سیاست «ترس، خشم، رنجش و انتقام» متهم می‌کرد؛ اکنون لحنی بسیار دوستانه‌تر در قبال وُکس، برنامه‌های ضد مهاجرتی و شـعار «بازمهاجرت» آن دارد. دو حزب در چهار منطقه مشترکاً حکومت دارند. سانچز انتخابات را رقابت دولت ترقی‌خواهش با راست‌گرایان می‌داند که دستاوردهای اجتماعی را عقب می‌رانند.

نکته

بزرگ‌ترین صادرکنندگان دی‌اکسید کربن تاریخ

ارزیابی تازه‌ای از صادرات سوخت‌های فسیلی از سال ۱۸۵۰ تا پایان ۲۰۲۵، تصویری متفاوت از سهم کشورها در انتشار تاریخی دی‌اکسید کربن ارائه می‌دهد. بر پایه این بررسی، روسیه، عربستان سعودی و استرالیا در صدر کشورهایی قرار دارند که سوخت‌های استخراج‌شده از آن‌ها پس از صادرات و مصرف در دیگر نقاط جهان، بیشترین انتشار دی‌اکسید کربن را رقم زده است. تفاوت اصلی این ارزیابی با محاسبات متعارف، به شیوه تعیین مسئولیت بازمی‌گردد. در روش رایج، انتشار ناشی از سوزاندن نفت، گاز و زغال‌سنگ به کشوری نسبت داده می‌شود که سوخت در آن مصرف شده است؛ اما این مطالعه، مبدأ استخراج را مبنا می‌گیرد و انتشار حاصل از سوخت‌های صادراتی را به کشور استخراج‌کننده نسبت می‌دهد. بنابراین، در کنار مصرف‌کنندگان، صادرکنندگان نیز در محاسبه مسئولیت تاریخی دیده می‌شوند. بر اساس تحلیل موسسه «کربن بریف» که روزنامه گاردین به آن دست یافته است، روسیه تا پایان سال ۲۰۲۵ مسئول انتشار بیش از ۷۰ گیگاتن دی‌اکسید کربن ناشی از سوخت‌های فسیلی صادراتی بوده است. عربستان سعودی، از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت و گاز جهان، با حدود ۶۰ گیگاتن در رتبه دوم قرار دارد و استرالیا با بیش از ۲۵ گیگاتن سوم است؛ رقمی که فاصله چندانی با ونزوئلا ندارد. این ارقام فقط به انتشار حاصل از سوخت‌هایی مربوط است که از این کشورها صادر و در اقتصادهای دیگر سوزانده شده‌اند و نباید با مجموع انتشار سرزمینی آن‌ها یکی دانسته شوند. این رتبه‌بندی نشان می‌دهد کشورها ممکن است در محاسبه مبتنی بر محل مصرف، کم‌سهم‌تر به نظر برسند، اما در استخراج و عرضه سوخت نقش مهمی داشته باشند. انتشار این نتایج در آستانه اجلاس اقلیمی کاپ ۳۱ سازمان ملل، اهمیت سیاسی آن را برجسته کرده است. استرالیا ریاست اجلاس را بر عهده دارد و مذاکرات در ترکیه وارد دومین هفته شده است. هم‌زمان، سوخت‌های فسیلی حدود دوپنجم اقتصاد صادراتی این کشور را تشکیل می‌دهند و استرالیا هنوز تاریخی برای پایان دادن به مصرف یا صادرات آن‌ها تعیین نکرده است. این هم‌زمانی، جایگاه دوگانه استرالیا در مذاکرات اقلیمی و بازار جهانی سوخت‌های فسیلی را به کانون توجه می‌آورد. لوئیز هاچینز، هماهنگ‌کننده ائتلاف بین‌المللی «آلاینده‌ها باید هزینه را بپردازند»، می‌گوید این یافته‌ها تناقض مذاکرات را آشکار می‌کند: دولت‌ها در کاپ ۳۱ از کمبود منابع مالی برای مقابله با بحران اقلیمی سخن می‌گویند، اما کشورهایی مانند استرالیا، روسیه و عربستان که از سوخت‌های فسیلی ثروت‌های عظیمی اندوخته‌اند، همچنان قدرت سیاسی تعیین‌کننده‌ای در مذاکرات دارند. هاچینز می‌گوید با احتساب انتشار ناشی از سوخت‌های صادراتی، سهم استرالیا در گرمایش جهانی بیش از دوبرابر می‌شود؛ با این حال، این کشور در مذاکرات تامین مالی اقلیمی نیز نقشی محوری دارد. او تاکید می‌کند کشورها و شرکت‌هایی که از سوخت‌های فسیلی ثروت به دست آورده‌اند، باید هزینه خسارت‌های ناشی از آن را بپردازند. این مطالبه، مسئولیت اقلیمی را فراتر از مرزهای کشور مصرف‌کننده می‌برد و نقش استخراج‌کنندگان و صادرکنندگان را نیز مطرح می‌کند.

نکته
POINT

فرمول آلمان برای مهار بحران بازنشستگی

صندوق‌های بازنشستگی با مسئله‌ای اقتصادی و سیاسی روبه‌رو هستند. وعده افزایش مستمری یا کاهش سن بازنشستگی ممکن است در کوتاه‌مدت برای نامزدهای انتخاباتی جذاب باشد، اما هزینه آن به آینده منتقل می‌شود. هنگامی که منابع صندوق‌ها از تعهداتشان عقب می‌ماند، دولت‌ها و مجالس نیز برای تصمیم‌های دشوار، با ملاحظه هزینه انتخاباتی تعلل می‌کنند. حاصل این چرخه، انباشته‌شدن کسری‌ها و دشوارترشدن اصلاحات است. سالمندی جمعیت بر این فشار می‌افزاید. تجربه آلمان در سال ۲۰۰۴ تلاشی بود برای محدودکردن این تعویق؛ نه حذف سیاست از بازنشستگی، بلکه سپردن بخشی از تعدیل‌ها به قاعده‌ای از پیش تعیین‌شده. آلمان در ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴ قانون پایداری بازنشستگی را تصویب کرد. مهم‌ترین نوآوری آن، افزودن «ضریب پایداری» به فرمول سالانه تعدیل مستمری بود؛ فرمولی که از اول ژوئیه ۲۰۰۵ به اجرا درآمد. این ضریب تغییر نسبت مستمری‌بگیران به پرداخت‌کنندگان حق‌بیمه را وارد محاسبه ارزش مستمری می‌کند. در نظامی که پرداخت‌های جاری عمدتاً از حق‌بیمه شاغلان تأمین می‌شود، برهم‌خوردن نسبت پرداخت‌کنندگان و دریافت‌کنندگان، تعادل مالی و تقسیم هزینه میان نسل‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ضریب پایداری به‌تنهایی کل فرمول نیست. رشد دستمزدها و تغییر نرخ حق‌بیمه نیز در محاسبه سالانه ارزش مستمری نقش دارند. اگر نسبت مستمری‌بگیران به بیمه‌پردازان افزایش یابد، اثر این تغییر بر رشد مستمری محدودکننده خواهد بود؛ کاهش این نسبت نیز می‌تواند اثر معکوس داشته باشد. در طراحی آلمان، ضریب ۰٫۲۵ تعیین شد؛ بنابراین تنها یک چهارم تغییر نسبی این نسبت در ارزش مستمری بازتاب می‌یابد. به این ترتیب، فشار جمعیتی فقط بر دوش یک نسل قرار نمی‌گیرد. با این حال، یک سوءبرداشت را باید کنار گذاشت: ضریب پایداری مستقیماً نرخ حق‌بیمه را تغییر نمی‌دهد. تغییر نرخ حق‌بیمه، مؤلفه‌ای جداگانه در فرمول دارد و خود نرخ نیز با توجه به وضعیت ذخایر صندوق و قواعد قانونی تعیین می‌شود. افزایش نرخ حق‌بیمه می‌تواند رشد ارزش مستمری را محدود کند و کاهش آن اثر معکوس داشته باشد. بنابراین، سازوکار آلمان از چند جزء مرتبط تشکیل شده است؛ نه فرمولی واحد که همه متغیرها را بی‌واسطه تنظیم کند. این تمهید سیاست را از نظام بازنشستگی بیرون نمی‌راند. قانون‌گذار فرمول را تصویب کرده و همچنان می‌تواند آن را اصلاح کند یا در شرایطی، مسیر دیگری برگزیند. مزیت قاعده خودکار در جای دیگری است: به جای وعده‌های مقطعی، تغییرات جمعیتی و مالی را به محاسبه‌ای منظم و قابل پیش‌بینی وارد می‌کند و نیاز به تصمیم‌گیری موردی را کاهش می‌دهد. به همین دلیل، تعبیر «خلبان خودکار» فقط تا جایی دقیق است که از اجرای قاعده‌ای قانونی سخن بگوییم؛ نه از صندوقی که دیگر به تصمیم سیاسی وابسته نیست. برای جلوگیری از کاهش اسمی ارزش مستمری نیز قانون آلمان قاعده حفاظتی جداگانه‌ای دارد. بر اساس این قاعده، اگر محاسبه فرمول به کاهش ارزش جاری مستمری بینجامد، کاهش در همان سال اعمال نمی‌شود؛ آثار آن می‌تواند با افزایش‌های بعدی تسویه شود. این حفاظت در برابر کاهش اسمی، امتیاز ذاتی ضریب پایداری نیست، بلکه حکمی حمایتی و مستقل است. این تجربه پاسخ نهایی بحران بازنشستگی نیست.

بحران جهانی مسکن مقرون‌به‌صرفه

الگوی مشارکت عمومی و خصوصی با پیوند زمین و حمایت دولت به سرمایه و تخصص بخش خصوصی می کوشد تأمین خانه را از یک پروژه عمرانی فراتر ببرد

امین مازندرانی
روزنامه نگار



در کنفرانس جهانی مسکن، دیوید ای. اسمیت، مشاور و کارشناس مدعو بانک جهانی از مؤسسه «مسکن مقرون‌به‌صرفه» (AHI)، نقشه‌راهی برای حل بحران مسکن در کشورهای مختلف ارائه کرد. پیام اصلی او ساده اما حیاتی بود: مشارکت‌های عمومی-خصوصی (PPP) در حوزه مسکن، فراتر از یک پروژه عمرانی ساده و سفری طولانی و پرخطر است که بدون نقشه‌راه دقیق، محکوم به شکست است.

> طراحی پروژه‌های مسکن باید از شناخت توان خرید خانوارها آغاز شود؛ زیرا فاصله میان نیاز، تقاضای مؤثر و اعتبار بانکی، سرنوشت سرمایه‌گذاری را تغییر می‌دهد

بررسی اکوسیستم اقتصاد کلان

پیش از آغاز هر پروژه، درک همه‌جانبه اکوسیستم مالی ضروری است. سرمایه‌گذاران تنها زمانی وارد عمل می‌شوند که متغیرهای کلان مانند نرخ بهره بلندمدت، ثبات ارزی و انتظارات تورمی شفاف باشند. علاوه بر این، باید توانمندی‌های محلی در تولید مصالح، تجربه پیمانکاران در مقیاس انبوه و از همه مهم‌تر، قابلیت اتکا به نظام قضایی در صورت اختلاف با دولت، به‌دقت ارزیابی شود. بدون زیرساخت‌های حقوقی و اقتصادی، هیچ مشارکت عمومی-خصوصی پایداری شکل نخواهد گرفت.

تعریف اهداف سمت تقاضا

خانه باید متناسب با نیاز خانواده‌ها باشد. اسمیت بر اهمیت تفکیک سه‌گانه در تحلیل بازار تأکید دارد: «نیاز» (آنچه مطلوب است)، «تقاضای مؤثر» (آنچه خانواده می‌تواند پرداخت کند) و «تقاضای قابل‌تأمین مالی» (آنچه بانک بر اساس اعتبار خانواده وام می‌دهد). طراحی پروژه باید بر اساس واقعیت‌های مالی جمعیت هدف باشد، نه آرزوهای سازندگان. انتخاب الگوی ساخت (ویلایی، برج یا آپارتمان) باید با نگاه به توسعه ۱۰ سال آینده شهر و روند رسمی‌شدن سکونتگاه‌ها انجام شود.

تفاوت مسکن با زیرساخت

بزرگ‌ترین خطای سیاست‌گذاران، یکسان پنداشتن مسکن با زیرساخت‌های کلاسیک (مانند جاده یا نیروگاه) است. در پروژه‌های زیرساختی، دولت خریدار خروجی است و شهروندان مصرف‌کننده. اما در مسکن، شهروندان در قلب معادله قرار دارند؛ آن‌ها هم مصرف‌کننده هستند و هم مالک. ریسک اصلی دولت در مسکن، نه در ساخت‌وساز، بلکه در ناتوانی شهروندان در پرداخت اقساط طی سال‌هاست. این تغییر جایگاه نیازمند ساختار مدیریتی است که شهروند را به‌عنوان ذی‌نفع اصلی در نظر بگیرد.

تعامل دولت و سرمایه‌گذار

مشارکت عمومی-خصوصی در واقع یک تجارت و تبادل ارزش افزوده است؛ معامله‌ای که در آن شما آنچه را در اختیار دارید، با آنچه بیشتر به آن نیاز دارید، مبادله می‌کنید. در یک سوی این میز، بخش عمومی یا همان دولت نشسته است. دولت می‌تواند زمین، زیرساخت‌های اولیه شهری، مشوق‌های مالی (مانند معافیت‌های مالیاتی)، مجوزهای لازم و از همه مهم‌تر، حمایت سیاسی و مشروعیت قانونی را به پروژه تزریق کند. اما در سوی دیگر، دولت به‌شدت نیازمند سرمایه‌های خارج از بودجه، انتقال ریسک به شخص ثالث، تخصص واقعی در حوزه املاک و مستغلات و یک مجری قابل‌اعتماد است.

در طرف مقابل، بخش خصوصی با قدرت سرمایه انبوه، توانایی تحلیل و کاهش ریسک، تحمل بالای خطرات، تخصص کارآفرینی، تصمیم‌گیری سریع و سرعت در اجرا وارد میدان می‌شود. بخش خصوصی برای موفقیت در این عرصه به زمین‌هایی با موقعیت مناسب، دسترسی‌های آماده برای ساخت‌وساز، اطمینان از فروش و تقاضای پایدار و منابع حمایتی برای ورود به بازارهای پایین‌دستی نیاز دارد. هنر اصلی در این مشارکت، یافتن شرکایی است که نیازها و داشته‌هایشان بیشترین همپوشانی و تکمیل کنندگی را با یکدیگر داشته باشند. هرچه این مکمل‌بودن بیشتر باشد، پتانسیل شکل‌گیری معامله برد-برد و پایدار به‌طرز چشمگیری افزایش می‌یابد.

ساختار قانونی روزهای سخت

واقعیت انکارناپذیر این است که پروژه‌های مسکن، سفرهایی به سوی آینده‌ای ناشناخته و پر از ابهام هستند. در طول چند سالی که اجرای یک پروژه زمان می‌برد، اتفاقاتی رخ می‌دهد که هیچ کس قادر به پیش‌بینی آن‌ها نبوده است. قیمت مصالح ساختمانی به‌طور ناگهانی سر به فلک می‌کشد، تعهداتی که روی کاغذ معتبر به نظر می‌رسیدند، در عمل غیرقابل اجرا می‌شوند، تقاضای مورد انتظار در بازار شکل نمی‌گیرد یا خریدارانی که پیش‌خرید کرده‌اند، در لحظه آخر از امضای قرارداد نهایی طفره می‌روند. گاهی اوقات افراد واجد شرایط نمی‌توانند از سد ارزیابی‌های اعتباری بانک‌ها عبور کنند و باید پولشان به آن‌ها پس داده شود. در این میان، این سؤال اساسی مطرح می‌شود: چه کسی مالک ریسک‌های ناشناخته است؟ زیرا در نهایت، یک نفر باید تاوان این اتفاقات پیش‌بینی‌نشده را بپردازد. بهترین استراتژی برای مقابله با این بحران‌ها، تشکیل یک تیم واقعی متشکل از بخش عمومی و خصوصی است. ضرب‌المثلی آفریقایی می‌گوید: «اگر می‌خواهی سریع بروی، تنها برو؛ اما اگر می‌خواهی تا دوردست‌ها بروی، با هم بروید». برای این منظور، تشکیل شرکت‌هایی با اهداف خاص الزامی است. برای مثال، «BidCo» نهادی است که از ترکیب توسعه‌دهندگان بزرگ و تأمین‌کنندگان مالی (بانک‌ها یا سرمایه‌گذاران) شکل می‌گیرد تا ریسک‌های فاز توسعه را مدیریت کند. سپس با ورود دولت به‌عنوان تأمین‌کننده زمین و تضمین‌ها، نهاد جامع‌تری به نام «DevCo» متولد می‌شود که با استخدام یک تیم کاملاً حرفه‌ای متشکل از معماران، مهندسان، پیمانکاران عمومی و نمایندگان فروش، بار اصلی ساخت‌وساز و تجاری‌سازی را به دوش می‌کشد.

واگذاری و مدیریت دارایی

پروژه‌های مسکن را نباید با مسابقه سرعت اشتباه گرفت؛ این پروژه‌ها یک ماراتن نفس‌گیر هستند و استراتژی خروج و واگذاری نهایی، خط پایان این ماراتن است. در دنیای مسکن مقرون‌به‌صرفه، واگذاری به معنای دریافت کامل وجه نقد در ازای پایان فاز توسعه است. تمدید بدهی‌های دوران ساخت، واگذاری واقعی نیست، بلکه صرفاً موکول کردن مشکل به آینده است. ایده‌آل‌ترین حالت در این پروژه‌ها «واگذاری انبوه» است؛ یعنی فروش تمام خانه‌ها یا آپارتمان‌ها در یک مرحله و در یک فرآیند. پروژه‌ای که نیمی از آن به فروش رسیده و نیمی دیگر خالی است، مانند حصاری است که نیمی از آن رنگ شده و نیمی دیگر رها شده است. این واگذاری می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد: از مالکیت مستقیم و فردی گرفته تا تعاونی‌های مسکن، خوابگاه‌های دانشجویی، املاک تحت تملک سازمان‌های خیریه یا حتی نهادهای دولتی که به‌عنوان موجر فعالیت می‌کنند. اما کار به اینجا ختم نمی‌شود. پس از واگذاری، املاک نیازمند مدیریت دارایی قدرتمند هستند. نگهداری از تأسیسات، مدیریت فضاهای مشاع، ایجاد ذخایر سرمایه‌ای برای تعمیرات آینده و تنظیم قوانین سکونت، نیازمند تشکیل نهاد سومی به نام «OwnCo» است. این نهاد که می‌تواند انجمن مالکان یا یک نهاد مأموریت‌گرا باشد، تضمین می‌کند که پروژه نه‌تنها ساخته و تحویل داده شود، بلکه تا دهه‌ها به‌عنوان یک سرمایه اجتماعی ارزشمند و پایدار باقی بماند. با این نگاه جامع و ساختاریافته، رویای مسکن مقرون‌به‌صرفه از روی کاغذ به واقعیتی درخشان در قلب شهرها تبدیل خواهد شد.

جغرافیای فقر؛ هندسه تازه دستمزد

کاهش دستمزد در مناطق کم‌برخوردار لزوماً اشتغال ایجاد نمی‌کند، قدرت خرید کارگران را می‌فرساید

تعیین حداقل دستمزد در ایران، سال‌ها بر مبنای قاعده‌ای واحد و سراسری انجام شده است؛ قاعده‌ای که قرار است برای نیروی کار در همه نقاط کشور، کف مشترکی از حمایت مزدی فراهم کند. با این حال، تفاوت هزینه‌های زندگی میان تهران، کلان‌شهرها و شهرهای کوچک، بار دیگر بحث «مزد منطقه‌ای» را به کانون سیاست‌گذاری بازار کار بازگردانده است. پرسش این است که آیا دستمزد باید فارغ از محل زندگی و هزینه‌های هر منطقه تعیین شود یا جغرافیای معیشت نیز باید در محاسبه آن سهم داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش، فقط اختلافی فنی بر سر رقم حقوق نیست؛ تصمیمی است که می‌تواند بر قدرت خرید کارگران، توان بنگاه‌ها، پراکندگی فرصت‌های شغلی و مسیر مهاجرت اثر بگذارد.

هزینه زندگی یکسان نیست

مدافعان مزد منطقه‌ای از تفاوت واقعی هزینه‌های زندگی آغاز می‌کنند. سهم مسکن در سبد هزینه خانوار، به‌ویژه در تهران و برخی کلانشهرها، با هزینه‌ای که خانوارهای ساکن شهرهای کوچک می‌پردازند فاصله دارد. اجاره‌بهای یک واحد مسکونی در پایتخت ممکن است چند برابر هزینه اجاره خانه‌ای مشابه در شهری کوچک باشد. مخارج رفت‌وآمد و خدمات شهری نیز در مناطق مختلف یکسان نیست. از این منظر، تعیین دستمزدی واحد برای همه کارگران، بدون توجه به تفاوت هزینه‌های محلی، نوعی ساده‌سازی واقعیت اقتصادی کشور است. با این حال، همه اقلام سبد معیشت تابع جغرافیا نیستند. قیمت بسیاری از کالاهای اساسی، دارو و لوازم ضروری از روندهای تورمی مشترک اثر می‌گیرد و در مناطق دورتر، هزینه حمل‌ونقل حتی می‌تواند قیمت تمام‌شده برخی کالاها را افزایش دهد. بنابراین، تفاوت هزینه مسکن به‌تنهایی معیار کافی برای تعیین فاصله مزدی میان مناطق نیست. پایین‌تر بودن اجاره‌بها نیز لزوماً به معنای رفاه بیشتر نیست؛ ممکن است دسترسی به خدمات درمانی، آموزشی، حمل‌ونقل عمومی یا فرصت‌های شغلی در همان منطقه محدودتر باشد. اگر محاسبه مزد منطقه‌ای تنها بر پایه قیمت مسکن انجام شود، بخشی از محرومیت‌های منطقه‌ای به نیروی کار منتقل خواهد شد.

اشتغال و توان رقابت

طرفداران این سیاست، علاوه بر تفاوت هزینه معیشت، به وضعیت بنگاه‌های کوچک و متوسط در مناطق کم‌برخوردار اشاره می‌کنند. بسیاری از این واحدها با محدودیت دسترسی به بازارهای بزرگ، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، فناوری و منابع مالی روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، هزینه نیروی کار بر قیمت تمام‌شده محصول و توان رقابت آن‌ها اثر می‌گذارد. از نگاه حامیان مزد منطقه‌ای، الزام کارگاهی کوچک در شهری دور از مراکز صنعتی به پرداخت همان حداقل دستمزد بنگاه‌های مستقر در کلان‌شهرها، ممکن است فشار هزینه‌ای بیشتری بر آن تحمیل کند؛ فشاری که به کاهش استخدام، محدودشدن فعالیت یا تعطیلی واحد تولیدی بینجامد. موافقان معتقدند انعطاف مزدی می‌تواند بخشی از موانع سرمایه‌گذاری در این مناطق را کاهش دهد و انگیزه انتقال سرمایه از مراکز پرتراکم به شهرهای کوچک‌تر را تقویت کند. در این برداشت، مزد منطقه‌ای ابزاری برای توزیع جغرافیایی فرصت‌های شغلی و تقویت تولید محلی است؛ نه صرفاً راهی برای پایین آوردن هزینه دستمزد. منتقدان، اما، رابطه میان دستمزد و اشتغال را پیچیده‌تر از آن می‌دانند که با کاهش هزینه نیروی کار حل شود. ضعف زیرساخت، دشواری تأمین مالی، محدودیت بازار فروش و هزینه حمل‌ونقل، با ارزان‌تر شدن نیروی کار به‌خودی‌خود برطرف نمی‌شود. اگر مزیت رقابتی بنگاه فقط به دستمزد پایین‌تر وابسته باشد، این سیاست ممکن است به جای افزایش بهره‌وری و نوسازی تولید، رقابت بر سر پرداخت کمتر را تقویت کند. افزون بر این، کاهش قدرت خرید کارگران محلی می‌تواند تقاضای داخلی را نیز تضعیف کند.

مهاجرت و عدالت مزدی

پیامدهای مهاجرتی مزد منطقه‌ای نیز محل اختلاف است. موافقان می‌گویند ایجاد فرصت‌های شغلی در شهرستان‌ها، با کاهش هزینه فعالیت اقتصادی، می‌تواند انگیزه مهاجرت به کلانشهرها را کم کند. در این سناریو، سرمایه‌گذاری در مناطق محروم افزایش می‌یابد، نیروی کار امکان اشتغال در زادگاه خود را پیدا می‌کند و فشار جمعیتی بر شهرهای بزرگ کاهش می‌یابد. مخالفان نتیجه‌ای معکوس را محتمل می‌دانند. اگر کارگری با مهارت و ساعت کار مشابه، صرفاً به دلیل محل اشتغال خود دستمزدی پایین‌تر از همتای شاغل در تهران دریافت کند، مهاجرت برای دستیابی به درآمد بیشتر می‌تواند جذاب‌تر شود.

شاخص کیفیت هوا، نمودار خطر سلامت است

اعداد کیفیت هوا با تبدیل غلظت آلاینده‌ها به اعداد و رنگ‌های مختلف، شدت آلودگی را نشان می‌دهد و مشخص می‌کند چه زمانی سلامت عمومی بیشتر در معرض خطر است



علی ملائکه
روزنامه نگار

آلودگی هوا فقط دود قابل مشاهده‌ای نیست که بر فراز شهرها می‌ماند. آلاینده‌ها گازها و ذرات نامرئی‌اند که با تنفس وارد بدن می‌شوند و به ریه‌ها و دیگر اندام‌ها آسیب می‌زنند. این آلودگی در فضای باز یا خانه شکل می‌گیرد و منابع آن از خودروها و کارخانه‌ها تا پدیده‌های طبیعی را دربرمی‌گیرد. پیامدهایش به سرفه و تنگی نفس محدود نیست؛ بیماری‌های تنفسی، مشکلات قلبی و مرگ زودرس نیز از خطرهای آن هستند. برآوردهای جهانی، آلودگی هوا را عامل بیش از ۶.۵ میلیون مرگ سالانه می‌دانند؛ رقمی که طی دو دهه گذشته افزایش یافته است. همه مردم به یک اندازه آسیب نمی‌بینند؛ سن، وضعیت سلامت عمومی و محل زندگی یا کار در شدت پیامدها نقش دارد. شناخت منابع آلودگی و شاخص کیفیت هوا، برای فهم خطر و شناسایی افراد نیازمند مراقبت ضروری است.

منابع اصلی آلودگی هوا

آلودگی هوا ترکیبی از مواد زیان‌آور با منشأ انسانی و طبیعی است. خودروها، وسایل احتراقی خانگی، صنایع و نیروگاه‌ها منابع اصلی انسانی‌اند. سوختن بنزین و گازوئیل، نفت و گاز طبیعی برای گرمایش خانه‌ها، تولید برق، به‌ویژه در نیروگاه‌های زغال‌سنگ‌سوز، و ساخت مواد شیمیایی آلاینده وارد هوا می‌کند. دود سیگار و سوختن مواد آلی نیز سهم دارند. در طبیعت، آتش‌سوزی جنگل‌ها دود و ذرات، فوران آتشفشان خاکستر و گاز و تجزیه مواد آلی در خاک متان آزاد می‌کند؛ بسیاری از آتش‌سوزی‌ها منشأ انسانی دارند. آلودگی ناشی از خودروها ترکیبی از گازها و ذرات است: ازن سطح زمین، شکل‌های مختلف کربن، اکسیدهای نیتروژن و گوگرد، ترکیبات آلی فرار، هیدروکربن‌های آروماتیک چندحلقه‌ای و ذرات معلق. برخی مواد مستقیم از اگزوز و دودکش خارج می‌شوند و برخی در جو شکل می‌گیرند. ازن سطح زمین، برخلاف ازن لایه‌های جو، آلاینده‌ای زیان‌آور و از اجزای مه‌دود است؛ این گاز از واکنش آلاینده‌های خودروها، نیروگاه‌ها، دیگ‌های صنعتی و پالایشگاه‌ها با نور خورشید پدید می‌آید. دی‌اکسید کربن و مونوکسید کربن نیز در کنار اکسیدهای نیتروژن و گوگرد، از احتراق خودروها و فرایندهای صنعتی منتشر می‌شوند. ذرات معلق از سولفات، نیترات، کربن یا گردوغبار معدنی تشکیل می‌شوند و از احتراق سوخت‌های فسیلی، دود سیگار و آتش‌سوزی‌ها به هوا می‌رسند. ذرات کوچک‌تر از ۲.۵ میکرون، موسوم به PM2.5، حدود ۳۰ برابر نازک‌تر از موی انسانند و به عمق ریه نفوذ می‌کنند؛ در ایالات متحده بخش عمده پیامدهای سلامت آلودگی هوا به آنها نسبت داده می‌شود. ترکیبات آلی فرار یا VOC ها در دمای اتاق تبخیر می‌شوند و از رنگ، شوینده، آفت‌کش، برخی مبلمان و چسب‌ها انتشار می‌یابند؛ بنزین و گاز طبیعی نیز هنگام احتراق از منابع آنها هستند. هیدروکربن‌های آروماتیک چندحلقه‌ای یا PAHها از کربن و هیدروژن ساخته شده‌اند. بیش از ۱۰۰ نوع آنها در محیط شناسایی شده و ۱۵ نوع در فهرست مواد سرطان‌زا آمده‌اند. احتراق و تولید آهن، فولاد، محصولات لاستیکی و برق این ترکیبات را به‌عنوان محصول جانبی ایجاد می‌کند؛ PAHها در ذرات معلق نیز یافت می‌شوند.

معنای شاخص کیفیت هوا

شاخص کیفیت هوا یا AQI، غلظت آلاینده‌ها را در یک عدد خلاصه می‌کند؛ عدد بالاتر یعنی احتمال خطر برای افراد بیشتر. استاندارد کشورها متفاوت است و هر بازه با رنگ و توصیه بهداشتی مشخص می‌شود.

صفر تا ۵۰ سبز: هوای پاک و بی‌خطر؛ ۵۱ تا ۱۰۰ زرد: قابل‌قبول، با احتمال ناراحتی خفیف برای افراد حساس؛ ۱۰۱ تا ۱۵۰ نارنجی: ناسالم برای گروه‌های حساس، از جمله مبتلایان به آسم، بیماران قلبی، کودکان و سالمندان؛ ۱۵۱ تا ۲۰۰ قرمز: ناسالم برای همه و در مواجهه طولانی همراه با علائم تنفسی؛ ۲۰۱ تا ۳۰۰ بنفش: بسیار ناسالم و هشدار احتمال وضعیت اضطراری؛ ۳۰۱ تا ۵۰۰ خرمایی: خطرناک و تهدیدکننده سلامت همگان.

شاخص بر پایه غلظت آلاینده‌ها طی دوره‌ای مشخص محاسبه می‌شود؛ داده‌ها از ایستگاه‌های پایش یا مدل‌ها می‌آیند. چون اثر آلاینده‌ها یکسان نیست، ضریب تبدیل هر ماده متفاوت است. ذرات ریز معلق، ازن سطح زمین، دی‌اکسید گوگرد، مونوکسید کربن و دی‌اکسید نیتروژن سنجیده می‌شوند.

گروه‌های در معرض خطر

کودکان، سالمندان و زنان باردار از گروه‌های حساس‌تر در برابر آلودگی هوا هستند. مجاری تنفسی کودکان هنوز رشد می‌کند و آنها به دلیل تنفس سریع‌تر، نسبت به اندازه بدن خود هوای بیشتری وارد ریه‌ها می‌کنند. دستگاه ایمنی‌شان نیز توان دفاعی کمتری دارد و خطر عفونت‌های تنفسی در آنها بیشتر است. بازی در فضای باز، زمان مواجهه را افزایش می‌دهد. تنفس آلاینده‌ها در کودکی می‌تواند رشد ریه را مختل کند و خطر بیماری‌های ریوی را در بزرگسالی بالا ببرد. در سالمندان، توان تنفسی ریه‌ها به‌تدریج کاهش می‌یابد و آلودگی این روند را تشدید می‌کند. دستگاه ایمنی نیز با افزایش سن کارایی کمتری در محافظت از ریه‌ها دارد؛ بنابراین احتمال عفونت‌هایی مانند ذات‌الریه بیشتر می‌شود. بسیاری از سالمندان به بیماری‌های مزمن قلبی یا ریوی مبتلا هستند و هوای آلوده می‌تواند وضعیت آنان را بدتر کند. بارداری نیز دوره‌ای حساس برای مادر و جنین است. تغییرات جسمی این دوره بر بدن فشار می‌آورد و التهاب ناشی از آلودگی می‌تواند آن را افزایش دهد. مواجهه با آلاینده‌ها با اختلالات فشار خون بارداری، از جمله پره‌اکلامپسی، ارتباط دارد و ممکن است به التهاب درون رحم یا آسیب جفت بینجامد؛ عوارضی که رشد جنین را مختل می‌کنند. آلودگی هوا در این دوره همچنین با زایمان زودرس، وزن کم نوزاد و مرده‌زایی ارتباط دارد.

بیماری و مواجهه نابرابر

افراد مبتلا به آسم، بیماری مزمن انسدادی ریه، بیماری‌های قلبی عروقی و دیابت نیز در برابر آلودگی هوا آسیب‌پذیرترند. آلاینده‌ها التهاب و آسیب سلولی ایجاد می‌کنند و فشار بیشتری بر ریه‌ها، قلب و دیگر اندام‌های درگیر بیماری وارد می‌آورند. در نتیجه ممکن است نشانه‌های بیماری تشدید شود، نیاز به دارو افزایش یابد و مراجعه به اورژانس یا بستری شدن ضرورت پیدا کند. در موارد شدید، کیفیت زندگی افت می‌کند و خطر مرگ زودرس بالا می‌رود. میزان مواجهه به محل زندگی و کار هم بستگی دارد. ساکنان یا شاغلان نزدیک جاده‌های پرتردد، انبارها و مراکز حمل‌ونقل، کارخانه‌ها، نیروگاه‌ها و تأسیسات نفت و گاز، ممکن است مدت بیشتری هوای آلوده تنفس کنند. گروه‌های کم‌درآمد بیش از دیگران در معرض این وضعیت قرار دارند، زیرا احتمال زندگی یا کار آنها در مجاورت منابع آلاینده بیشتر است.

> برای مبتلایان به آسم، بیماری قلبی، مشکلات ریوی و دیابت، تنفس هوای آلوده می‌تواند علائم را تشدید کند و نیاز به دارو، اورژانس یا بستری را افزایش دهد

ماسک تنها سپر ما در هوای آلوده نیست

کاهش تماس با آلاینده‌ها از شناخت شاخص کیفیت هوا و انتخاب ساعت مناسب رفت‌وآمد آغاز می‌شود و به مراقبت از فضای خانه و انتخاب تجهیزات درست می‌رسد

آلودگی هوا فقط مسئله‌ای مربوط به سرفه، تنگی نفس یا روزهای ناسالم نیست؛ اثر آن می‌تواند از دستگاه تنفسی فراتر برود و سلامت قلب، روند رشد کودکان و حتی توانایی‌های شناختی آنان را تحت تأثیر قرار دهد. این آلودگی در مقیاس جهانی با مرگ‌ومیر گسترده‌ای ارتباط دارد و در گزارش‌های سلامت عمومی، از سیگار کشیدن نیز مرگبارتر توصیف شده است. با این حال، قرار گرفتن در معرض هوای آلوده همیشه به معنای بی‌دفاع ماندن نیست. نمی‌توان همه آلاینده‌ها را از محیط حذف کرد یا بیرون از خانه را در اختیار گرفت، اما می‌توان زمان و محل حضور را هوشمندانه‌تر انتخاب کرد، از ماسک مناسب بهره برد و هوای داخل خانه را پاک‌تر نگه داشت. شناخت منابع آلودگی و توجه به وضعیت روزانه هوا، به خانواده‌ها کمک می‌کند تصمیم‌هایی عملی بگیرند؛ تصمیم‌هایی که به‌ویژه برای کودکان، سالمندان و افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای اهمیت بیشتری دارد.

کیفیت هوا را بسنجید

نخستین قدم، اطلاع از کیفیت هوایی است که در آن نفس می‌کشید. نقشه‌های آنلاین بر پایه داده‌های ایستگاه‌های پایش، شاخص کیفیت هوا را با رنگ‌های مشخص نشان می‌دهند و گاهی پیش‌بینی روزهای آینده را نیز ارائه می‌کنند. البته اطلاعات این سامانه‌ها به محل استقرار ایستگاه‌های سنجش محدود است و ممکن است وضعیت همه خیابان‌ها را دقیق نشان ندهد؛ با این حال، راهنمایی کاربردی برای تصمیم‌گیری روزانه است. با اپلیکیشن‌هایی مانند AirVisual و AirIQ نیز می‌توان آلودگی محل زندگی را پیگیری کرد. خانواده‌ها بهتر است هر روز این اطلاعات را ببینند و رفت‌وآمد و فعالیت خود را بر همان اساس تنظیم کنند. حضور در نقاط پرترافیک یا نزدیک مراکز صنعتی را کاهش دهید و ساعت‌ها یا مسیرهایی را انتخاب کنید که آلودگی کمتری دارند. در روزهای بسیار آلوده، کودکان نباید فعالیت بدنی سنگین، بازی یا ورزش طولانی در فضای باز داشته باشند؛ به‌ویژه کودکانی که آسم، عفونت تنفسی یا بیماری زمینه‌ای دارند. هنگام شدت گرفتن آلودگی بیرون، بهتر است کودک در خانه بماند.

ماسک مناسب انتخاب کنید

هر ماسکی برای مقابله با آلودگی هوا مناسب نیست. ماسک‌های پزشکی، جراحی و پارچه‌ای برای فیلتر کردن ذرات ریز آلاینده طراحی نشده‌اند. لبه‌های این ماسک‌ها نیز معمولاً به‌خوبی روی صورت نمی‌چسبند و هوا از فاصله اطراف آن وارد می‌شود. ماسک مناسب باید دهان و بینی را بپوشاند، اندازه مناسبی داشته باشد و در اطراف آن درزی باقی نماند. ماسک مؤثر باید ذرات ریز معلق را فیلتر کند. استانداردهای آن در آمریکا با N، در چین با KN و در اتحادیه اروپا با FFP مشخص می‌شود. عدد کنار N و KN به میزان فیلتراسیون اشاره دارد. برای آلودگی هوا، دست‌کم ماسکی با استاندارد N95، KN95 یا FFP2 انتخاب کنید. فیلتر هپا در ماسک تنفسی به جلوگیری از ورود ذرات ریز کمک می‌کند؛ ذراتی که آثارشان به بیماری‌های تنفسی محدود نمی‌شود. برای کاهش تماس با ترکیبات آلی فرار نیز ماسک باید لایه‌ای از کربن فعال داشته باشد. اندازه و چسبیدن ماسک به صورت نیز مهم است؛ ماسک نامتناسب محافظت کافی ندارد.

آلودگی هوای داخل خانه

آلودگی هوای خانه ممکن است از پخت‌وپز، وسایل گرمایشی، دود سیگار و مواد شیمیایی ناشی شود. در صورت امکان، برای پخت‌وپز، گرمایش و روشنایی از سوخت‌ها و فناوری‌های پاک‌تر استفاده کنید. هنگام آشپزی پنجره را باز کنید یا هواکش را روشن نگه دارید تا گرما و دود خارج شود. اگر برای گرمایش از چوب استفاده می‌کنید، اجاق، دودکش و وسایل گرمایشی را مرتب نگهداری کنید تا سوخت کارآمدتر بسوزد و دود کمتری تولید شود.

عادت‌های پاک‌تر در خانه

بسیاری از فرآورده‌های پاک‌کننده از منابع آلودگی هوای خانه‌اند. بوی تند یا رایحه قوی می‌تواند نشانه وجود ترکیبات آلی فرار باشد؛ موادی مانند استون، بنزن و فرمالدئید که از شوینده‌ها، رنگ‌ها، چسب‌ها و محصولات دارای حلال‌های تبخیرشونده منتشر می‌شوند. هنگام خرید و مصرف این محصولات به ترکیبات آن‌ها توجه کنید و از مصرف بی‌رویه فرآورده‌های معطر یا دارای بوی تند بپرهیزید. گیاهان آپارتمانی مانند سانسوریا، فیکوس، پوتوس، سرخس، دیفن‌باخیا، آگلونما و دراسنا نیز به‌عنوان گیاهان جذب‌کننده برخی آلاینده‌ها معرفی می‌شوند و در خانه نگهداری می‌شوند. در کنار مدیریت منابع آلودگی، سلامت عمومی کودکان را تقویت کنید. تغذیه انحصاری با شیر مادر در شش ماه نخست زندگی، تکمیل به‌موقع با کسینا سیون از جمله واکسن پنوموکوک، تغذیه سالم و فراهم کردن فرصت بازی و فعالیت بدنی در روزهای پاک، از اقدام‌های مؤثرند.

نکته
NEWS

آلودگی هوا؛ تهدیدی فراتر از ریه‌ها

آلودگی هوا فقط با آسمان کدر، بوی دود یا دشواری تنفس شناخته نمی‌شود. این پدیده به حضور یک یا چند آلاینده در جو، از گردوغبار و دود تا گازها، بخارات و مه، در غلظت و مدتی گفته می‌شود که برای سلامت انسان زیان‌بار باشد. راه اصلی ورود این مواد به بدن دستگاه تنفسی است، اما اثر آن‌ها به ریه محدود نمی‌ماند. تماس با آلاینده‌ها می‌تواند التهاب و استرس اکسیداتیو ایجاد کند، سیستم ایمنی را تضعیف کند و با ایجاد جهش‌های ژنتیکی، در فرایند سرطان‌زایی نیز نقش داشته باشد. برخی ذرات، به‌دلیل اندازه بسیار کوچک، از ریه عبور می‌کنند و به جریان خون راه می‌یابند؛ در نتیجه، به اندام‌های دیگر می‌رسند و التهاب فراگیر در بدن ایجاد می‌کنند. بنابراین، آلودگی هوا تنها مسئله‌ای تنفسی نیست و می‌تواند تقریباً همه اندام‌ها را درگیر کند. آلودگی هوا افزون بر ارتباط با بیماری‌های مشخص، خطر مرگ‌ومیر به دلایل گوناگون را افزایش می‌دهد. قوی‌ترین شواهد علمی، مواجهه با آلودگی هوا را با سکته مغزی، بیماری ایسکمیک قلبی یا اختلال خون‌رسانی به عضله قلب، بیماری انسدادی مزمن ریه، سرطان ریه و ذات‌الریه مرتبط می‌دانند. آب‌مروارید نیز در این فهرست قرار دارد، اما ارتباط آن با آلودگی هوای داخل خانه گزارش شده است. شواهد دیگری نیز از ارتباط آلودگی هوا با پیامدهای نامطلوب بارداری، برخی سرطان‌های دیگر، دیابت، اختلالات شناختی و بیماری‌های عصبی حکایت دارند؛ هرچند قوت شواهد درباره همه این پیامدها یکسان نیست. آلاینده‌هایی که بیشترین پشتوانه علمی را به‌عنوان تهدیدکننده سلامت عمومی دارند، ذرات معلق (PM)، مونوکسید کربن (CO)، ازن (O3)، دی‌اکسید نیتروژن (NO2) و دی‌اکسید گوگرد (SO2) هستند. ذرات معلق ریز به‌ویژه خطرناک‌اند؛ زیرا می‌توانند به عمق ریه نفوذ کنند، وارد خون شوند و به بافت‌ها و سلول‌های اندام‌های مختلف آسیب برسانند. پیامدهای آلودگی هوا ممکن است پس از مواجهه کوتاه‌مدت ظاهر شوند یا در پی تماس طولانی‌مدت شکل بگیرند. نمی‌توان برای همه آلاینده‌ها یک حد ایمن و مشترک تعیین کرد؛ سطح و مدت مواجهه به نوع آلاینده و پیامد بیماری‌زای آن بستگی دارد. درباره برخی مواد نیز آستانه‌ای مشخص نشده است که پایین‌تر از آن بتوان از نبود عوارض اطمینان داشت. برای مثال، مواجهه کوتاه‌مدت با غلظت بالای ذرات معلق می‌تواند عملکرد ریه را کاهش دهد، به عفونت‌های تنفسی بینجامد و آسم را تشدید کند. در مقابل، تماس مزمن با ذرات معلق ریز خطر بیماری‌هایی را افزایش می‌دهد که به‌تدریج بروز می‌کنند؛ از جمله سکته مغزی، بیماری‌های قلبی، بیماری انسدادی مزمن ریه و سرطان. بنابراین، در ارزیابی خطر، میزان آلاینده و مدت تماس با آن هر دو اهمیت دارند. آسیب‌پذیری در برابر آلودگی هوا در همه افراد یکسان نیست. کودکان، سالمندان و زنان باردار در معرض خطر بیشتری قرار دارند؛ عوامل ژنتیکی، بیماری‌های زمینه‌ای، وضعیت تغذیه و ویژگی‌های اجتماعی و جمعیت‌شناختی نیز بر شدت اثرگذاری آلاینده‌ها تأثیر می‌گذارند. مواجهه مادر با هوای آلوده با کم‌وزنی نوزاد هنگام تولد، زایمان زودرس و کوچک بودن نوزاد نسبت به سن بارداری ارتباط دارد. شواهد رو به رشدی نیز از احتمال اثرگذاری آلودگی هوا بر خطر دیابت و تکامل عصبی کودکان حکایت می‌کند.

• یک‌شنبه • ۱ آذر ۱۴۰۵ • شماره ۵۵۴

آتیه نو
ATIYEH NO

شناسنامه
PROFILE

• صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
• مدیر مسئول: امین شول
• سردبیر: زیرنظر شورای سردبیری
• صفحه‌آرا: محمدرضا لری‌چی
• ویراستار: کوروش اشرفی
• نشانی: میدان آرژانتین، خیابان احمد قصیر خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
• تلفن: ۴۵۴۳۶-۰۲۱
• تحریریه: داخلی ۱۳۸
• بازرگانی: داخلی ۱۲۲

فناوری
TECH

کودکان کار عصر دیجیتال

لبخندهای معصومانه، شیرین زبانی‌های تمرین‌شده و لباس‌های رنگارنگ؛ این تصویری است که هر روز از اینفلوئنسرهای خردسال در شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم. ویدئوهایی که در ظاهر، چیزی جز بازی و سرگرمی نیستند، اما گاهی پشت صحنه‌ای متفاوت دارند؛ کودکانی که برای تولید محتوا، تبلیغ کالا یا افزایش بازدید صفحات خانوادگی، بارها مقابل دوربین قرار می‌گیرند و وارد چرخه درآمدزایی می‌شوند. این پدیده، شکل تازه‌ای از کار کودک است که ابزار آن دوربین و شبکه‌های اجتماعی است. در اقتصاد مبتنی بر توجه، هر بازدید و پسند می‌تواند سرمایه‌ای برای درآمدزایی باشد. همین امکان، برخی خانواده‌ها را به انتشار مداوم تصاویر فرزندانشان سوق می‌دهد. گاهی حضور کودک به چند تصویر کوتاه محدود نمی‌ماند؛ او باید دیالوگ حفظ کند، صحنه‌ای را تکرار کند، ژست بگیرد یا مطابق خواست بزرگ‌ترها واکنشی از پیش تعیین‌شده نشان دهد. در این شرایط، مرز بازی و کار کمرنگ می‌شود و کودک، بی‌آنکه از پیامدهای حضورش آگاه باشد، به بازیگر محتوایی بدل می‌شود که دیگران درباره آن تصمیم می‌گیرند و از آن سود می‌برند. پیامدهای این روند فقط خستگی ناشی از ضبط و تکرار نیست. انتشار تصاویر خصوصی و جزئیات زندگی کودک، حق او بر حریم شخصی را نقض می‌کند؛ حقی که ممکن است سال‌ها بعد اهمیت خود را نشان دهد. قضاوت کاربران، تمسخر و واکنش‌های منفی نیز می‌تواند بر احساس امنیت و تصویر کودک از خود اثر بگذارد. افزون بر این، وقتی برنامه روزانه کودک با تولید محتوا و انتظار مخاطبان تنظیم می‌شود، فرصت بازی آزاد، آموزش، استراحت و تجربه طبیعی کودکی محدود خواهد شد. مسئله دیگر، سهم کودک از درآمدی است که با تصویر او به دست می‌آید. ممکن است خانواده این فعالیت را فرصتی برای آینده فرزند بداند، اما ابهام در مالکیت و نگهداری درآمد و حدود اختیار والدین، خطر بهره‌کشی اقتصادی را افزایش می‌دهد. رضایت والدین نیز به‌تنهایی جای رضایت آگاهانه کودک و حفظ منافع بلندمدت او را نمی‌گیرد. کار کودکان در فضای دیجیتال، به دلیل پنهان ماندن در قالب سرگرمی و فعالیت خانوادگی، ممکن است از نگاه نهادهای ناظر دور بماند. قانون‌گذاران باید قواعدی روشن درباره ساعات فعالیت، محتوای مجاز، حفاظت از تصاویر و اطلاعات شخصی و نگهداری درآمد کودکان تدوین کنند. پلتفرم‌ها نیز باید در شناسایی محتوای مبتنی بر بهره‌کشی و جلوگیری از کسب درآمد از آن مسئولیت بپذیرند. کاربران هم می‌توانند با دنبال نکردن و بازنشر نکردن چنین محتواهایی، تقاضا برای این چرخه را کاهش دهند. کودک، حتی در عصر دیجیتال، پیش از آنکه چهره‌ای پربازدید یا منبع درآمد باشد، صاحب حق کودکی است.



مستندی درباره ردپای نفوذ در پلیس ژاپن

در «دفترچه خاطرات جعبه سیاه»، شیوری ایتو با کنار هم گذاشتن اسناد و تصاویر، سازوکار نفوذ و دشواری پاسخگو کردن چهره‌ای بانفوذ را ثبت می‌کند

هیوا جهانگرد
روزنامه‌نگار

در دنیای فیلم‌های مستند، کمتر اثری یافت می‌شود که مرزهای میان روایت شخصی و ژورنالیسم تحقیقی را تا این حد ظریف و تکان‌دهنده درنوردد. مستند «دفترچه خاطرات جعبه سیاه» (Black Box Diaries)، محصول سال ۲۰۲۴ میلادی، یکی از همان آثار نادری است که به‌جای پرداختن به تاریخ، در قلب یک بحران زنده و جاری نفس می‌کشد. این فیلم مانیفست شجاعت زنی است که به‌تنهایی در برابر ساختار مردسالارانه و سیستم فاسد سیاسی ایستاده است؛ مستندی که با درخشش در جشنواره ساندنس کار خود را آغاز کرد و خیلی زود به یکی از بحث‌برانگیزترین فیلم‌های سال تبدیل شد.

رویارویی با ماشین قدرت

داستان فیلم، روایتی نفسگیر از مبارزه فردی یک شهروند علیه دیوار بلند حاشیه امن قدرتمندان است. این مستند ماجرای واقعی و ملتهب پیگیری یک پرونده تجاوز جنسی را به تصویر می‌کشد؛ پرونده‌ای که عادی نیست. متهم این ماجرا، نوریوکی یاماگوچی، رئیس وقت دفتر واشنگتن یک شبکه بزرگ تلویزیونی ژاپن (TBS) و از چهره‌های بسیار نزدیک به شینزو آبه، نخست‌وزیر وقت این کشور است. فیلم از دوربین‌های مداربسته یک هتل در توکیو آغاز می‌شود؛ جایی که ردپای اعمال نفوذ سیاسی برای متوقف کردن صدور حکم بازداشت این مقام بلندپایه و مختومه کردن غیرقانونی پرونده از سوی پلیس، به‌وضوح دیده می‌شود. قهرمان این مستند، با وجود تهدیدها و بایکوت‌های رسانه‌ای، تصمیم می‌گیرد برای احقاق حق خود و شکستن سکوت سنگین حاکم بر جامعه ژاپن، با نام و چهره واقعی خود در برابر دوربین‌ها ظاهر شود و پرده از این رسوایی سیستماتیک بردارد.

شیوری ایتو؛ راوی حقیقت

در کانون این مستند پرالتهاب، یک نام می‌درخشد: «شیوری ایتو». او که خود قربانی این حادثه است، در اقدامی بی‌سابقه، هم‌زمان نقش کارگردان، روزنامه‌نگار تحقیقی و سوژه اصلی فیلم را برعهده گرفته است. شیوری ایتو، روزنامه‌نگار جوان و شجاع ژاپنی، پس از آنکه نظام قضایی و پلیس ژاپن از پیگیری پرونده او سر باز زدند، خودش دست به کار شد تا حقیقت را کشف کند. او با ساخت این مستند که در واقع اولین تجربه کارگردانی فیلم بلند اوست، نه‌تنها صدای خود، بلکه صدای تمام زنانی شد که زیر سایه سنگین قدرت و سنت، مجبور به سکوت شده‌اند. ایتو با تبدیل زخم شخصی‌اش به یک بیانیه قدرتمند اجتماعی، پایه‌گذار جنبش غیررسمی «#من‌هم» در ژاپن شد و نشان داد که دوربین می‌تواند برنده‌تر از هر سلاحی عمل کند.

دوربین؛ پناهگاه و سلاح

یکی از درخشان‌ترین وجوه فرمی و روایی این اثر، استفاده هوشمندانه از تصاویر شخصی، فایل‌های صوتی مخفیانه و یادداشت‌های ویدیویی روزانه است. ایتو بیش از چهارصد ساعت راش و تصویر را در طول سال‌های پرالتهاب پیگیری پرونده ثبت کرده است؛ از لحظات فروپاشی روانی، گریه‌های بی‌امان و تنهایی‌های شبانه در آپارتمان کوچکش گرفته تا مکالمات تلفنی با افسران پلیسی که به‌شکل مرموزی از ادامه تحقیقات منع شده‌اند. در جامعه‌ای سنتی که قربانیان خشونت جنسی معمولاً از ترس قضاوت عمومی و فرهنگ شرم‌سارسازی مجبور به پنهان کاری و خودسانسوری می‌شوند، دوربین تلفن همراه ایتو به تنها شاهد صادق و پناهگاه امن او بدل می‌شود. همین صمیمیت بی‌پرده و عریان است که «دفترچه خاطرات جعبه سیاه» را از یک گزارش قضایی به یک تریلر روان‌شناختی و درام انسانی عمیق ارتقا می‌دهد؛ جایی که مخاطب، سنگینی بار روانی حملات سایبری و طرد شدن از سوی جامعه را در کنار تهدیدهای امنیتی‌ای که حتی ایتو را ناگزیر به ترک وطن و مهاجرت به لندن می‌کنند، با تمام وجود لمس می‌کند.

تحسین جهانی و جوایز

از همان نخستین روزهای اکران «دفترچه خاطرات جعبه سیاه»، این مستند توانست نظر مثبت منتقدان سختگیر بین‌المللی را جلب کند. ثبت امتیاز خیره‌کننده ۱۰۰ درصد در وب‌سایت معتبر «راتن توميتوز» تنها یکی از نشانه‌های کیفیت فرمی و محتوایی این اثر است. این مستند پس از اکران موفق در جشنواره معتبر ساندنس، توانست جایزه معتبر و ارزشمند «پی‌بادی» را از آن خود کند که نشان‌دهنده ارزش والای ژورنالیستی و رسانه‌ای آن است. اما اوج افتخارات این فیلم، نامزدی در بخش بهترین فیلم مستند بلند در نود و هفتمین دوره جوایز اسکار است. همچنین هیأت ملی بازبینی فیلم آمریکا این اثر را به‌عنوان یکی از پنج مستند برتر سال ۲۰۲۴ انتخاب کرد.

چرایی تماشای این مستند

تماشای این اثر برای درک سازوکارهای پنهان فساد ضروری است. فیلم به ما نشان می‌دهد که نهادهای رسمی که ظاهراً برای اجرای عدالت طراحی شده‌اند، هنگام برخورد با منافع افراد صاحب‌نفوذ، به ماشین سرکوب حقیقت تبدیل می‌شوند. ترکیب ریتم تند مستند، دسترسی بی‌واسطه به اسناد و مدارک و جسارت کارگردان در روایت بی‌پرده جزئیات، باعث می‌شود مخاطب لحظه‌ای چشم از پرده برندارد. در نهایت، «دفترچه خاطرات جعبه سیاه» سندی است در ستایش روزنامه‌نگاری مستقل و مقاومت انسانی؛ فیلمی که به یادمان می‌آورد حتی در برابر تاریک‌ترین اتاق‌های قدرت نیز نور حقیقت می‌تواند از یک درز کوچک به بیرون بتابد.

هراری و آینده بی‌نیاز از انسان

یووال نوح هراری از جهانی می‌گوید که هوش مصنوعی در آن، جایگاه و اختیار انسان را به‌طور جدی تهدید می‌کند

اگر در سال‌های اخیر سری به کتابفروشی‌های خیابان انقلاب زده باشید یا نگاهی به قفسه کتاب کافه‌های شهر بیندازید، محال است با جلدهای سفید و مینیمال کتاب‌های «یووال نوح هراری» روبه‌رو نشوید. از «انسان خردمند» و «انسان خداگونه» گرفته تا «۲۱ درس برای قرن ۲۱»، آثار این مورخ چهل‌وهشت‌ساله در ایران و سراسر جهان به پدیده‌ای عجیب تبدیل شده‌اند؛ اما راز محبوبیت این استاد دانشگاه چیست؟ چرا نسلی که حوصله خواندن متون سنگین تاریخی را ندارد، کتاب‌های چندصدصفحه‌ای او را با لذت می‌خواند؟ پاسخ ساده است: هراری درباره گذشته نمی‌نویسد تا ما را در موزه تاریخ حبس کند. او گذشته را کالبدشکافی می‌کند تا ترسناک‌ترین رازهای آینده را در گوشمان زمزمه کند.

تاریخ‌نگاری نظامی و آینده‌نگری

یووال نوح هراری کارش را به‌عنوان پژوهشگر تاریخ قرون‌وسطی و تاریخ نظامی در دانشگاه آکسفورد آغاز کرد؛ حوزه‌ای خشک و آکادمیک که شاید هیچ‌کس تصور نمی‌کرد روزی از دلش یک سلبریتی فکری جهانی بیرون آید. نقطه‌عطف زندگی او زمانی رقم خورد که تصمیم گرفت به‌جای تمرکز بر جزئیات جنگ‌های قدیمی، یک گام به عقب بردارد و به «تصویر بزرگ» نگاه کند. نتیجه این تغییر زاویه دید، خلق کتاب «انسان خردمند» بود؛ اثری که ابتدا جزوه درسی او برای دانشجویان سال اول بود، اما به‌سرعت به بیش از شصت زبان زنده دنیا ترجمه شد. هراری با نثری روان، طنازانه و بی‌رحمانه نشان داد که گونه انسان توانست با قدرت «قصه‌گویی» و خلق واقعیت‌های خیالی مثل پول، دولت، قوانین و شرکت‌ها، بر کره زمین مسلط شود.

ظهور هولناک طبقه بی‌مصرف

اما جایی که هراری از یک تاریخ‌نگار جذاب به هشداردهنده‌ای جدی تبدیل می‌شود، تحلیل‌های تکان‌دهنده او درباره آینده بازار کار است. برای نسل جوانی که همین حالا هم با بحران بیکاری و ناامنی شغلی دست‌وپنجه نرم می‌کند، پیش‌بینی‌های هراری حکم زنگ خطری کرکننده دارد. او معتقد است انقلاب هوش مصنوعی و اتوماسیون، برخلاف انقلاب صنعتی قرن نوزدهم، فقط مشاغل یدی را از بین نمی‌برد، بلکه به سراغ مشاغل فکری و تخصصی نیز می‌آید. از نگاه او، در قرن نوزدهم ماشین‌ها جایگزین بازوان کارگران شدند و در نتیجه طبقه «پرولتاریا» (طبقه کارگر) شکل گرفت، اما در دهه‌های پیش رو، الگوریتم‌ها جایگزین مغز انسان می‌شوند و طبقه جدید و ترسناکی به نام «طبقه بی‌مصرف» را به وجود می‌آورند؛ انسان‌هایی که نه از نظر اخلاقی، بلکه از نظر اقتصادی برای نظام سرمایه‌داری دیگر هیچ کاربردی ندارند؛ چراکه هوش مصنوعی از رانندگی و بانکداری گرفته تا برنامه‌نویسی و تشخیص پزشکی را بهتر، ارزان‌تر و بی‌وقفه‌تر از آن‌ها انجام می‌دهد. به باور هراری، ترسناک‌تر از استثمار شدن در بازار کار این است که اصلاً هیچ‌کس نیازی نداشته باشد شما را استثمار کند!

بلعیده شدن ما در الگوریتم‌ها

دغدغه دیگر هراری که در کتاب «انسان خداگونه» به اوج می‌رسد، پایان دوران اومانیسم و آغاز عصر «داده‌باوری» یا دیکتاتوری الگوریتم‌هاست. او هشدار می‌دهد ترکیب هوش مصنوعی و زیست‌فناوری به‌زودی به ماشین‌ها این قدرت را می‌دهد که انسان را «هک» کنند. وقتی الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی سلیقه، ترس‌ها، تمایلات سیاسی و نقاط ضعف ما را بهتر از خودمان بشناسند، اراده آزاد انسان به شوخی تلخی تبدیل می‌شود. در چنین جهانی، ما دیگر تصمیم‌گیرنده نیستیم، بلکه عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در دست غول‌های فناوری خواهیم بود و تصور می‌کنیم با اراده خودمان خرید می‌کنیم، رأی می‌دهیم و عاشق می‌شویم.

معرفی کتاب
CULTURE

اسطوره‌ای برای بازندگان

در دنیای ادبیات، گاهی یک اثر چنان با رنج‌های بشری عجین می‌شود که خواندنش به تجربه‌ای برای شناخت دوباره خویشتن بدل می‌گردد. کتاب «اتوبیوگرافی سرخ»، شاهکار آن کارسن، شاعر و مقاله‌نویس کانادایی، یکی از همین آثار است. ترجمه فارسی این کتاب، با برگردان قاسم نجاری، از سوی نشر بان منتشر شده و دریچه‌ای روایی به سوی یکی از مهجورترین و در عین حال درخشان‌ترین متون مدرن گشوده است. کارسن در این اثر دست به کاری کارستان زده است؛ او به سراغ اسطوره کهن و غبارگرفته «گریون» رفته است، هیولایی سرخ‌بال که در اساطیر یونان، موجودی بدذات و طردشده توصیف شده بود. اما کارسن طی چرخشی جسورانه، این هیولا را از سایه‌های تاریخ بیرون می‌کشد، به او انسانیت می‌بخشد و او را به شمایلی از تمام کسانی تبدیل می‌کند که در ساختارهای قدرت همیشه در حاشیه قرار گرفته‌اند. گریونِ کارسن دیگر آن هیولای ترسناک باستانی نیست. او پسری جوان، آسیب‌پذیر و عمیقاً تنهاست که با بال‌های سرخش در دنیای مدرن دبیرستان و روابط ناپایدار سرگردان است. او صدای تمام کسانی است که به دلیل «متفاوت بودن»، به جرم «نورانی بودن» یا صرفاً به دلیل این که در هیچ‌یک از قالب‌های کلیشه‌ای جامعه جای نمی‌گیرند، از سوی ساختارها طرد شده‌اند. بازآفرینی کارسن از این اسطوره، بیانیه‌ای اخلاقی است؛ اعترافی به این حقیقت که تاریخ همیشه توسط فاتحان و روایت‌های رسمی نوشته شده و صدای بازندگان و مطرودان زیر چرخ‌دنده‌های این روایت‌های غالب دفن شده است. آن کارسن با ظرافتی خیره‌کننده، رنج‌ها، تنهایی‌ها و زخم‌های پنهان اقشار آسیب‌پذیر را روایت می‌کند. او در این مسیر نه به دام سیاه‌نمایی‌های زرد می‌افتد و نه به دنبال ژورنالیسم سطحی و احساسات‌گراست. کارسن با تکیه بر عیار والای ادبی و انسانی، چنان با دقت به روان زخم‌خورده گریون نزدیک می‌شود که خواننده گویی در حال ورق زدن دفترچه خاطرات درونی خودش است. در این کتاب، تنهایی ماهیت اصلی بودن است؛ وضعیتی که هر کدام از ما در لحظات نادیده گرفته‌شدن با آن دست‌وپنجه نرم کرده‌ایم. کارسن بدون آن که به دام ترحم‌طلبی یا احساسات‌گرایی سرسری بیفتد، از این تنهایی یک اثر هنری جاودان می‌سازد. سبک نوشتاری کارسن در این کتاب، ترکیبی جسورانه از شعر، داستان، مقاله و جستارنویسی است. او با شکستن ساختارهای روایی به ما نشان می‌دهد «زندگی» چیزی نیست جز تکه‌هایی از رؤیاها، خاطرات و دردهایی که نمی‌توان در یک خط مستقیم داستانی بسته‌بندی‌شان کرد. ترجمه فارسی این اثر نیز تلاش کرده است این لحن چندلایه، سرد، در عین حال به‌شدت عاطفی و شاعرانه را به‌خوبی حفظ کند. خواندن کتاب «اتوبیوگرافی سرخ» برای مخاطبی که به دنبال ادبیاتی فراتر از سرگرمی‌های روزمره است، ضروری است. این کتاب به ما می‌آموزد که هیولا بودن صرفاً برچسبی است که قدرتمندان برای توجیه طرد دیگران بر پیشانی‌مان می‌چسبانند. گریون با تمام تفاوت‌هایش و با آن بال‌های سرخی که نمی‌تواند پنهان‌شان کند، نماد اصالت رنج است. او در دنیایی که تلاش می‌کند همه را همسان و یکدست کند، بر تفاوت خویش ایستادگی می‌کند، حتی اگر به قیمت انزوا باشد.



اتوبیوگرافی سرخ

• نویسنده: آن کارسون
• مترجم: قاسم نجاری
• قیمت: ۸۳۶،۰۰۰ تومان